

درسی از ولایت

این کتاب از حقّ خبرداری کند
از غلوّ و شرک بیزارت کند
طالب توحید خالص ای جناب
بایدی حتماً بخواند این کتاب

تألیف: آیت الله العظمی

علامه سید ابو الفضل ابن الرضا برقعی قمی

تولد: ۱۳۲۹هـ. ق مطابق با ۱۲۸۷ شمسی

وفات: ۱۴۱۳هـ. ق مطابق با ۱۳۷۲ شمسی

عنوان کتاب:

درسی از ولایت

تألیف:

آیت الله العظمی علامه سید ابو الفضل ابن الرضا برقعی قمی

موضوع:

عقاید کلام - بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت...)

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
زندگی‌نامه مؤلف از زبان خودش ^۱	۱
نسب مؤلف	۲
تحصیلات ابتدایی	۳
تحصیلات حوزوی	۳
برقعی از نگاه دیگران	۵
جلوگیری از تجلیل و دفن جنازه رضاشاه در قم	۱۱
اشعار مؤلف راجع به مظلومیت خود	۱۲
شعری درباره اوضاع کنونی ایران	۱۵
مطالعه کتاب الغدير امینی و نظریه مؤلف درباره آن	۱۶
استادان	۱۷
و به ثقتی	۱۸
من و دعبل خزاعی	۲۳
خطاب به جوانان	۲۴
	۲۵
درسی از ولایت	۲۷
و لا حول و لا قوّة إلا بالله	۳۸
آیات قرآن که دلالت بر ولایت تشریحی دارد:	۳۹
آیاتی که نفی ولایت تکوینی از رسول خدا ﷺ نموده است:	۴۲
اخبار نفی ولایت تکوینی از رسول و امام	۵۲

- ۵۶ أدلّة عقلیّه و نقلیّه بر نفی ولایت تکوینی مخلوق
- ۵۷ إشکال و جواب آن
- ۵۹ اشکال و جواب آن
- ۶۲ ما مطالب تازه نیاورده‌ایم
- ۶۴ ولایت تکوینی مستقلّ و غیر مستقلّ فرق ندارد
- ۶۵ توقیع امام منتظر در این مطلب
- ۶۶ أدلّة غالیان و جواب آنان!
- ۶۹ دلیل بر اینکه خالق روح مرغ خدا بود
- ۷۳ تعجّب از بی‌خبران قرآن
- ۸۲ قیاس غلط و تشبیه بیجا به شیطان
- ۸۳ دلیل دوم غالیان تشبیه و جواب آن
- ۸۶ دلیل سوم غالیان قطب جهان و جواب آن
- ۸۸ دلیل چهارم غالیان قلب عالم و جواب آن
- ۸۸ دلیل پنجم غالیان خلیفه و جواب آن
- ۹۱ دلیل ششم غالیان معجزات و جواب آن
- ۹۴ دلیل هفتم غالیان واسطه فیض و جواب آن
- ۹۸ دلیل هشتم غالیان (شهداء علی خلقه) و جواب آن
- ۹۹ دلیل نهم غالیان (حجّت) و جواب آن
- ۱۰۰ دلیل دهم غالیان (وعاء مشیّت) و جواب آن
- ۱۰۱ دلیل یازدهم غالیان (آیات و اخبار) و جواب آن
- ۱۰۴ از شرک نمی‌ترسند ولی از تقصیر در ولایت می‌ترسند
- ۱۰۵ آیا ولایت مطلقه کلّیه برای بشر مدرکی دارد؟
- ۱۰۸ استدلال غالیان به اخبار مجعوله
- ۱۱۰ موهومات و خرافات را به نام ولایت نیاورید
- ۱۱۳ جای تأسف و هم جای تعجّب است
- ۱۱۴ آیات و روایات در کفر غالیان
- ۱۲۱ تقرّب رسول و امام کسبی و به اطاعت و عبادتست
- ۱۲۱ امام علیه السلام مناصب خود را معین کرده

- غربت عقائد حقّ در زمان ما..... ۱۲۳
- حدیث الثقلین**..... ۱۲۷
- در تأسّف بر دین و کتاب مبین و شکایت بربّ العالمین..... ۱۲۷
- سؤال مؤمنین از این خادم الشریعة المطهّرة..... ۱۲۹
- حدیث ثقلین..... ۱۳۰
- باید تعجّب کرد..... ۱۳۲
- متن حدیث ثقلین از دو کتاب**..... ۱۳۴
- ما متن حدیث ثقلین را از دو کتاب نقل می‌کنیم..... ۱۳۴
- دلالت آیات قرآن بر متابعت رسول ﷺ و امام از قرآن..... ۱۳۵
- چه دروغ‌ها به امام بسته‌اند..... ۱۳۶
- هر چیزی برای صحّت و بطلان و کم و زیادش میزان دارد..... ۱۳۷
- امیرالمؤمنین علیه السلام عقیده موافق قرآن را صحیح می‌داند..... ۱۳۸
- عقیده شیخین ضدّ قرآن و سنّت است..... ۱۳۹
- دوست امام، امام را تابع قرآن می‌داند نه مخالف آن..... ۱۴۰
- ۱- از جهت اصول دین و کم و زیاد کردن این شیوخ..... ۱۴۱
- ۲- از جهت علم غیب، عالم غیب کیست؟..... ۱۴۱
- علّت حملات به کتاب درسی از ولایت..... ۱۴۴
- ۳- مخالفت با قرآن از جهت علم بما کان و ما یکون..... ۱۴۴
- ما قرآن را تفسیر کرده‌ایم..... ۱۴۷
- آیات متشابهات قابل فهم است..... ۱۵۰
- بحثی از علم امام علیه السلام و تضادّ روایات آن با قرآن..... ۱۵۱
- به دروغ‌پردازی دین‌سازی شده..... ۱۵۳
- کسانیکه امام را عالم به مکان و مایکون می‌دانند جواب دهند..... ۱۵۴
- اشکالات و جواب آن..... ۱۵۷
- تناقض گوئی و مخالفت با قرآن..... ۱۶۲
- تشبیه خالق به خلق نوعی از شرکست..... ۱۶۳
- ۴- از جهت کمک بخائنین امام را مخالف قرآن می‌دانند..... ۱۶۵

- سخنان پوچ و خیالی نویسندگان ۱۶۶
- قصه‌ای برای مح تا برای منبرش حفظ کند ۱۶۷
- مثالی مقابل مثال ۱۶۹
- ۵- از جهت خالقیّت و مکوّنیتیّت امام را مخالف قرآن کرده‌اند ۱۷۰
- ۶- از معجزات امام را مخالف قرآن نموده‌اند ۱۷۱
- ۷- از جهت اراده و اختیار امام علیه السلام را مخالفت قرآن می‌دانند ۱۷۲
- ۸- از جهت گفتار امام علیه السلام را مخالف قرآن می‌دانند ۱۷۳
- ۹- از جهت نمایش امام علیه السلام را مخالف می‌دانند با قرآن ۱۷۳
- ۱۰- از جهت تبعیّت عقل امام را مخالف قرآن می‌دانند ۱۷۴
- ۱۱- از جهت کم و یا زیاد کردن دین امام را مخالف قرآن می‌دانند ۱۷۵
- جواب بقیّ گفتار آقای نم ۱۷۷
- ضدّ و نقیض گوئی آقای نم ۱۸۰
- جواب اعتراضات آقای نم به روایات ۱۸۴
- شیعه نباید بدتر از مجوس باشد ۱۹۱
- و اما کتاب حمایت از حریم شیعه ۱۹۳
- بی‌سوادى را ملاحظه کنید ۱۹۶
- در خاتمه اصحاب ائمّه را باید شناخت ۱۹۹

زندگی‌نامه مؤلف از زبان خودش^(۱)

حمد و سپاس خدایی را که به این ناچیز تمیز درک حق و باطل داد و ما را به سوی خود راهنمایی کرد.

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله، إلهي أنت دللتني عليك ولولا أنت لم أدر ما أنت و درود نامعدود بر رسول محمود محمد مصطفی ﷺ وأصحابه وأتباعه الذين اتبعوه بإحسان إلى يوم لقاءه.

و بعد. عده‌ای از دوستان و همفکران اصرار کردند که این حقیر فقیر سید ابوالفضل ابن الرضا برقی، شرح احوال و تاریخ زندگی خود را به رشته‌ی تحریر در آورم و عقاید خود را نیز ضمن ذکر احوال خود بنگارم تا مفتریان نتوانند پس از موتم تهمتی جعل نمایند. زیرا کسی که با عقاید خرافی مقدس نمایان مبارزه کرده دشمن بسیار دارد، دشمنانی که چون کسی را مخالف عقاید خود بدانند، از هر گونه تکفیر و تفسیق و تهمت دریغ ندارند و بلکه این کارها را ثواب و مشروع می‌دانند!! و البته در کتب حدیث نیز برای این کار احادیثی جعل و ضبط شده است که اگر فردی کم اطلاع آن روایات را دیده باشد می‌پندارد که آن‌ها صحیح‌اند!

به هر حال این ذره‌ی بی‌مقدار خود را قابل نمی‌دانم که تاریخ زندگانی داشته باشم، ولی برای اجابت اصرار دوستان لازم دانستم که درخواستشان را رد نکنم، و بخشی از زندگانی‌ام را به اختصار برایشان بنگارم، گرچه گوشه‌هایی از آن را در بعضی از تألیفاتم به اشاره ذکر نموده‌ام و به لحاظ اهمیت آن‌ها ناگزیر در اینجا نیز بعضی از آن مطالب را تکرار می‌کنم.

(۱) - خوانندگان گرامی! لازم به ذکر است که شایسته دانستیم مؤلف این کتاب آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی را از زبان خود ایشان معرفی کنیم لذا مطالبی را به طور پراکنده از کتاب سوانح ایام یا خاطرات که به قلم توانای خود ایشان نگاشته شده را انتخاب کردیم. ان شاء الله که بتوانید شخصیت این بزرگوار را بدرستی بشناسید و تأکید می‌کنیم برای آشنایی بیشتر با این چهره ناشناخته ایران زمین تمام کتاب‌های دیگر ایشان بویژه سوانح ایام (یا خاطرات) مراجعه کنید.

نسب مؤلف

بدان که نویسنده از اهل قم و پدرانم تا سی نسل در قم بوده‌اند و جد اعلایم که در قم وارد شده و توقف کرده موسی مبرقع فرزند امام محمد تقی فرزند حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌باشد که اکنون قبر او در قم معروف و مشهور است، و سلسه نسیم چون به موسی مبرقع می‌رسد ما را برقی می‌گویند، و چون به حضرت رضا می‌رسد رضوی و یا ابن الرضا می‌خوانند و از همین جهت است که شناسنامه‌ی خود را «ابن الرضا» گرفته‌ام.

سلسله‌ی نسب و شجره نامه‌ام، چنان‌که در کتب انساب و مشجرات (شجره‌نامه) ذکر شده و در یکی از تألیفاتم موسوم به «تراجم الرجال» نیز در باب الف نوشته‌ام، چنین است: ابوالفضل بن حسن بن احمد بن رضی‌الدین بن میر یحیی بن میر میران بن امیران الأول ابن میر صفی‌الدین بن میر ابوالقاسم بن میر یحیی بن السید محسن الرضوی رئیس بمشهدالرضا من أعلام زمانه بن رضی‌الدین بن فخر الدین علی بن رضی‌الدین حسین پادشاه بن ابی القاسم علی بن ابی علی محمد بن احمد بن محمد الأعرج ابن احمد بن موسی المبرقع، ابن الامام محمد الجواد. رضی‌الله عن آبائی و عنی و غفرالله لی ولهم.

والدم سید حسن، اعتنایی به دنیا نداشت و فقیر و تهی دست و از زاهدترین مردم بود و در سنین پیری و در حال ضعف و ناتوانی حتی در فصل زمستان و در هوای یخ بندان، کار می‌کرد. ولی خوش حالت و شاد و شب زنده دار و اهل عبادت و بسیار افتاده حال و سخاوتمند و متواضع بود. و أما جد اول یعنی والد والدم، سید احمد مجتهدی بود مبارز و بی‌ریا و از شاگردان میرزای شیرازی صاحب فتوای تحریم تنباکو، و مورد توجه وی بود و چنان‌که در «تراجم الرجال» نیز آورده‌ام وی پس از ارتقاء به درجه‌ی اجتهاد از سامراء به قم مراجعت کرد و مرجع امور دین و حل و فسخ و قضاوت شرعی محل بود و اثاث البیت او مانند سلمان و زندگی او ساده مانند ابوذر بود و درهم و دیناری از مردم توقع نداشت.

تحصیلات ابتدایی

به هر حال چون پدرم فاقد مال دنیا بود، در تعلیم و تربیت ما استطاعتی نداشت، بلکه به برکت کوشش و جوشش مادرم که مرا به مکتب می‌فرستاد و هر طور بود ماهی یک ریال به عنوان شهریه برای معلم می‌فرستاد، درس خواندم.

مادرم «سکینه سلطان» زنی عابده، زاهده و قانع بود که پدرش الحاج شیخ غلامرضا قمی صاحب کتاب ریاض الحسینی است و مرحوم الحاج شیخ غلامحسین واعظ و الحاج شیخ علی محرر برادران مادرم می‌باشند و کتاب «فائدة المائة» را شیخ غلامحسین نوشته است. به هر حال مادرم زنی بود بسیار مدبره که فرزندان را به توفیق الهی از قحطی نجات داد. و در سال قحطی یعنی در جنگ بین الملل اول که ارتش روسیه وارد ایران شد، این بنده پنج ساله بودم.

هنگام کودکی و رفتن به مکتب مورد توجه معلم نبودم، بلکه به واسطه‌ی گوش دادن به درس اطفال دیگر، کم‌کم، خواندن و نوشتن را فرا گرفتیم. و در مکاتب قدیمه چنین نبود که یک معلم برای تمام شاگردان یک اتاق درس بگوید بلکه هر کدام از اطفال درس اختصاصی داشتند. نویسنده چون شهریه مرتب نمی‌دادم درس خصوصی نداشتم، فقط در پرتو درس اطفال دیگر توانستم پیش بروم و حتی دفتر و کاغذ مرتبی نداشتم بلکه از کاغذهای دکان بقالی و عطاری که یک طرف آن سفید بود استفاده می‌کردم، ولی در عین حال باید شکر کنم که کلاس‌های جدید با برنامه‌های خشک و پرخرج به وجود نیامده بود. زیرا با این برنامه‌های جدید هر طفلی باید چندین دفتر و چندین کتاب داشته باشد تا او را به کلاس راه بدهند، اما همچو منی که حتی یک قلم و یک دفتر در سال نمی‌توانستم تهیه کنم چگونه می‌توانستم دانش بیاموزم.

تحصیلات حوزوی

پس از تکمیل درس فارسی و قرآن در همان ایام بود که عالمی به نام الحاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی که از علمای مورد توجه شیعیان بود و در اراک اقامت داشت، بنا به دعوت اهل قم در این شهر اقامت کرد و برای طلاب علوم دینی حوزه‌ای تشکیل داد. نویسنده که ده سال یا ۱۲ سال داشتم تصمیم گرفتم در دروس طلاب شرکت کنم، و به مدرسه‌ی رضویه که در بازار کهنه‌ی قم واقع است، رفتم تا حجره‌ای تهیه کنم و در آنجا به تحصیل علوم دینی بپردازم. سیدی بنام سید محمد صحاف که پسر

خاله‌ی مادرم بود در آن مدرسه تولیت و تصدی داشت و در امور مدرسه نظارت می‌کرد، اما چون کوچک بودم حجره‌ای به من ندادند لذا ایوانمانندی که یک متر در یک متر و در گوشه‌ی دالان مدرسه واقع بود و خادم مدرسه جاروب و سطل خود را در آنجا می‌گذاشت به من واگذار شد، خادم لطف کرده دری شکسته بر آن نصب کرد من هم از خانه‌ی مادر گلیمی آوردم و فرش کردم و مشغول تحصیل شدم و شب و روز در همان حجره‌ی محقر و کوچک بودم که مرا از سرما و گرما حفظ نمی‌کرد، زیرا آن در شکاف و خلل بسیار داشت. به هر حال مدتی قریب به دو سال در آن حجره‌ی محقر بودم و گاهی شاگردی علاف و گاهی شاگردی تاجری را پذیرفته و بودجه‌ی مختصری برای ادامه‌ی تحصیل فراهم می‌کردم. و از طرف پدر و یا خویشاوندان و یا اهل قم هیچگونه کمک و یا تشویقی به کسب علم برابم نبود، تا اینکه تصریف و نحو یعنی دو کتاب مغنی و جامی را خواندم و برای امتحان به نزد الحاج شیخ عبدالکریم حائری و بعضی از علمای دینی دیگر که طلاب در محضر ایشان برای امتحان شرکت می‌کردند، رفتم و به خوبی از عهده‌ی امتحان برآمدم. بنا شد شهریه‌ی مختصری که ماهی پنج ریال باشد به من بدهند، ولی ماهی پنج ریال برای مخارج ضروری من کافی نبود، لذا چند نفر را واسطه کردم تا با الحاج شیخ عبدالکریم صحبت کردند و قرار شد ماهی هشت ریال برابم مقرر شود. تصمیم گرفتم به آن هشت ریال قناعت کنم و به تحصیل ادامه دهم و برای اینکه بتوانم با همین شهریه زندگی را بگذرانم ماهی چهار ریال به نانوائی می‌دادم که روزی یک قرص و نیم نان جو به من بدهد، چون نان جو قرصی یک دهم ریال قیمت داشت. بنابر این هر روزی سه شاهی برای مصرف نان مقرر داشتم که در ماه می‌شد چهار ریال و نیم. و دو ریال دیگر را برای خورش می‌دادم و یک من برگه زرد آلوی خشک خریداری کردم و در کیسه‌ای در گوشه‌ی حجره‌ام گذاشتم که روزی یک سیر آن را در آب بریزم و با آب زردآلو و نان جو شکم خود را سیر گردانم و یک ریال و نیم دیگر از آن هشت ریال را که باقی می‌ماند برای مخارج حمام می‌گذاشتم که ماهی چهار مرتبه حمام بروم که هر مرتبه هفت شاهی لازم بود و مجموعاً یک ریال و نیم می‌شد.

بدین منوال مدتی به تحصیل ادامه دادم تا به درس خارج رسیدم و فقه و اصول را فرا گرفتم و در ضمن تحصیل، برای طلابی که مقدمات می‌خواندند تدریس می‌کردم و کم کم در ردیف مدرسین حوزه‌ی علمیه قرار گرفتم و بدون داشتن کتاب‌های لازم و

از حفظ، فقه و اصول و صرف و نحو و منطق را درس می‌گفتم.

برقعی از نگاه دیگران

- علاوه بر این چون در جوانی و در دوران تحصیل با آیت الله سید کاظم شریعتمداری همدرس بودم و در ایام اقامت در قم با ایشان مراوده داشتم، گمان نمی‌کردم وی انصاف را زیر پا بگذارد. وی تا هنگام کتاب «درسی از ولایت» تا حدودی از من حمایت می‌کرد و مهمتر اینکه تأییدیه‌ای برایم نوشته و از من تعریف و تمجید نموده و تصرفات مرا در امور شرعیه مجاز دانسته بود و حتی پس از انتشار «درسی از ولایت» نیز تا مدتی سکوت اختیار کرد. من نیز با توجه به سوابقم با وی، جواب او را به استفتایی که در این موضوع از او شده بود، در کارتی کوچک چاپ و تکثیر کردم و به هر یک از کسانی که به مسجد یا منزل ما می‌آمدند، یکی از این کارت‌ها می‌دادم.

همچنین آیت الله الحاج شیخ ذبیح الله محلاتی در پاسخ سؤال مردم درباره کتاب «درسی از ولایت» می‌نویسد:

- کتاب درسی از ولایت حجت الاسلام عالم عادل آقای برقعی را خوانده‌ام، عقیده او صحیح است و ترویج وهابی نمی‌کند. سخنان مردم تهمت به ایشان است. اتقوا الله حق تقاته، ایشان می‌فرماید این قبیل شعر درست نیست:

جهان اگر فنا شود علی فناش می‌کند قیامت اگر بپا شود علی بیاش می‌کند
بنده هم عرض می‌کنم این شعر درست نیست.

امضاء: محلاتی

- آقای علی مشکینی نجفی نیز می‌نویسد:

اینجانب علی مشکینی کتاب مستطاب درسی از ولایت را مطالعه نمودم و از مضامین عالیه آن که مطابق با عقل سلیم و منطق دین است خرسند شدم.

امضاء: علی مشکینی

- آقای حجت الاسلام سید وحیدالدین مرعشی نجفی می‌نویسد:

بسمه تعالی

حضرت آقای علامه برقی دامت افاضاته العالیه، شخصی است مجتهد و عادل و امامی المذهب و بنا به گفتار مشهور (کتاب و تألیف شخص دلیل عقلش و آینه عقیده اش می باشد) و ایشان مطالب بسیار عالی به راجع به مقام و شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه هدی علیهم السلام در کتاب «عقل و دین» و کتاب «تراجم الرجال» که تازه به طبع رسیده و در سایر کتابهای دیگرشان نوشته اند، و جار و جنجال و قیل و قال یک عده اشخاص مغرض و یا عجول و عصبی که کتاب مستطاب درسی از ولایت را کاملا نخوانده و ایمان خود را از دست داده و قضاوت ظالمانه در حق معظم له می کنند کوچکترین تأثیری نزد علما و عقلا ندارد و ای به حال کسانی که این ذریه طاهر ائمه هدی علیهم السلام را که از چند نفر مراجع، تصدیق اجتهاد دارد رنجانیده و در عین حال بهتان عظیم و افترای شدید بر یک نفر مسلمان عالم فقیه می زنند. حق تعالی فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النور: ۱۹].

خادم الشرع المبین: سید وحیدالدین مرعشی نجفی

به تاریخ شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۸۹

۱۳۴۸/۱۰/۲۲

- آیت الله خوبی مرا خوب می شناخت و به یاد دارم زمانی که در نجف سخنرانی می کردم و البته در آن زمان به خرافات حوزوی مبتلا بودم، ایشان سخنان مرا بسیار می پسندید و برای تشویق و اظهار رضایت از حقیر، پس از پایین آمدنم از منبر، دهانم را می بوسید.
- آقای شاهرودی نیز بسیار مرا تشویق و تمجید می کرد. و حتی زمانی در نجف شعب باطله ای از فلسفه بوجود آمده و عده ای از طلاب به فراگیری کتب و افکار فلاسفه حریص شده بودند و مراجع نجف از من خواستند برای طلاب آنجا که اکثرا در اثر بی اطلاعی از قرآن و سنت، تضاد آنها را با افکار فلاسفه نمی دانند، سخنرانی کنم، و بدین منظور آیت الله شاهرودی حیاط منزلش را برای سخنرانی من فرش می نمود و از من می خواست که منبر بروم و مسایل

اعتقادی را برای طلاب بیان کنم، من نیز درخواست ایشان را اجابت کرده و حقایق را برای طلاب بیان می‌کردم. و ایشان نیز از من اظهار رضایت و تجلیل و تمجید بسیار می‌نمود، ولی در این اواخر که به مبارزه با خرافات قیام کردم همه کسانی که مرا می‌شناختند و سوابق مرا می‌دانستند مرا تنها گذاشتند و سکوت اختیار کردند و بعضی از ایشان نیز به مخالفت برخاستند.

• پس از اینکه حکومت شاه سرنگون شد و آقای خمینی به ریاست رسید، خواستم با ایشان تماس بگیرم، زیرا در جوانی حدود سی سال با یکدیگر هم‌درس و در یک حوزه بودیم و ایشان مرا کاملاً می‌شناخت و حتی پیش از آنکه به ایران مراجعت کرده و با اوضاع و احوال جدید ایران و وضعیت معممین در ایران آشنا شود، در سخنرانی خود پس از فوت فرزند بزرگش آیت الله الحاج سید مصطفی خمینی (که متن آن در صفحه ۹ روزنامه کیهان پنجشنبه اول آبان ماه ۱۳۵۹ چاپ شده) هر چند جرأت نکرد اسمم را بیاورد ولی به اشاره گفته بود: «از آقایان علمای اعلام گله دارم! این‌ها هم از بسیاری از امور غفلت دارند، از باب اینکه اذهان ساده‌ای دارند، تحت تأثیر تبلیغات سوئی که دستگاه راه میاندازد واقع می‌شوند، تا از امر بزرگی که همه گرفتار آن هستیم غفلت کنند، دست‌هایی درکار است که این‌ها را بغفلت و امیدارد، یعنی دست‌هایی هست که چیزی درست کنند و دنبالش سر و صدایی راه بیاندازند، هرچند وقت یکبار مسأله‌ای در ایران درست می‌شود و تمام وعاظ محترم و علما و اعلام وقتشان را که باید در مسایل سیاسی و اجتماعی صرف شود در مسایل جزئی صرف می‌کنند. در اینکه زید مثلاً کافر است و عمرو مرتد و آن یک وهابی است صرف می‌کنند. عالمی را که پنجاه سال زحمت کشیده و فقهش از اکثر این‌هایی که هستند بهتر است و فقیه‌تر می‌باشد می‌گویند وهابی است!، این اشتباه است، اشخاص را از خودتان جدا نکنید، یکی یکی را کنار نگذارید، نگوئید اینکه وهابی است و آن که بی‌دین است و آن نمی‌دانم چه هست؟! (اگر این کار را کردید) برای شما چه می‌ماند؟!»

• با شنیدن نامم آقای خمینی به دخترم احترام بسیار کرد و نامه را گرفت و با خود برد و دخترم برای خداحافظی به اندرون نزد خانواده وی برگشت. زوجه ایشان به دخترم گفت ما جواب نامه را از آقا می‌گیریم و برایتان به تهران

می‌آوریم. پس از مدتی خانم ثقفی به تهران آمد و میهمان دخترم شد ولی پاسخی همراهش نبود، فقط گفت: آقا در جواب نامه پدرتان گفتند آقای برقی خودشان مجتهد و صاحب نظرند، ولی ایشان مردم دار نیستند.

- دیگر آیت الله طالقانی که وقتی در اوایل انقلاب از زندان آزاد شد و من به ملاقاتشان رفتم، در اثنای صحبت ایشان سرش را پیش آورد و در گوشم گفت: مطالب شما حق است ولی فعلاً صلاح نیست که این حقایق را بگوییم! من مطمئنم در آن دنیا از ایشان سؤال می‌کنند: پس کی صلاح است که حقایق را بگویید؟!

- نمی‌دانم اعلامیه‌ام به دست آقای بازرگان رسیده بود یا نه، به هر حال در ایامی که دوره نقاهت را در منزل می‌گذراندم آقای مهندس مهدی بازرگان و دکتر صدر و مهندس توسلی برای عیادت‌م به منزل ما آمدند. پس از احوال‌پرسی، صورتم را نشان دادم و گفتم آیا نتیجه تقلید را دیدید، کسی که با من چنین کرده یک مقلد است که کور کورانه از دیگران تقلید می‌کند و اصلاً از آن‌ها نمی‌پرسد، دلیل شما برای صدور چنین دستوری چیست؟ پس شما و دوستانتان از تقلید آخوندها دست بردارید.

- پسرم که می‌دانست آقای موسوی اردبیلی مرا خوب می‌شناسد و در دوران جوانی زمانی که من در انزلی منبر می‌رفتم وی پس از من به منبر می‌رفت.

- رونوشت این نامه را خطاب به آقای محمد امامی کاشانی که قبل از اینکه به مبارزه با خرافات پردازم، به اینجانب بسیار اظهار ارادت می‌کرد، نیز فرستادند.

- پسرم در دوران طلبگی با محمد محمدی ری شهری مدتی همسایه بود و در مدرسه حجتیه حجره هایشان به هم متصل بود و ری شهری او را می‌شناخت. از قضا روز جمعه‌ای برای عرض تسلیت به منزل آیت الله فیض، که از اهالی قم و از خویشاوندان ما و مدعی مرجعیت نیز بود، رفتم. آن روز ایشان مجلس روضه و دعا داشت، چون برای دلداری و تسلیت گویی خدمت ایشان رسیدم با آنکه همیشه اظهار لطف و خصوصیت می‌کرد، این مرتبه با چهره‌ای عبوس با من روبرو شد، مثل آنکه به نویسنده اعتراض داشت، عرض کردم آیا اتفاقی افتاده که اوقات شما تلخ است؟ در جواب فرمودند من از شما توقع نداشتم. عرض کردم موضوع چیست؟ گفت شما

نام‌های نوشته‌اید و مرا تهدید کرده‌اید که اگر غیر از بروجردی را برای مرجعیت معرفی کنم آبروی ما را در بازار قم می‌ریزید. عرض کردم من از این نامه خبری ندارم، ممکن است نامه را بیاورید اگر امضا و خط من باشد مجعول است و برایشان قسم خوردم تا ایشان سختم را باور کردند.

پس از خاتمه مجلس که بیرون آمدم، حیرت زده در این اندیشه بودم که دست مرموزی برای تعیین مرجع تقلید درکار است و قضیه آن‌چنان که من می‌پندارم ساده نیست. فهمیدم مرجعیت هم بازی شده برای بازیگرها، و با قضایای بعدی معلوم شد دستی مرموز آقای بروجردی را مرجع کرد و از وجود او بهره‌ها برد.

- در سال ۱۳۲۸ شمسی در زمان رئیس‌الوزرای احمد قوام، آیت‌الله کاشانی قصد دخالت در انتخابات کرد تا از تعداد وکلای انتصابی دربار در مجلس بکاهد. نویسنده از دوستان صمیمی آیت‌الله کاشانی بودم و تابستان‌ها که می‌آمدم تهران به منزل ایشان وارد می‌شدم، در همین سال بود که به من فرمودند شما بروید یک ماشین دربست کرایه کنید برای سفر به خراسان، این بنده نیز چنین کردم و مهیای مسافرت شدیم. آقای شیخ محمد باقر کمره‌ای و یکی دو نفر دیگر نیز حاضر شدند با نویسنده و آقای کاشانی و یکی از فرزندان‌شان که جمعا شش نفر می‌شدیم به طرف مشهد حرکت کردیم، دولت از مسافرت ما وحشت داشت که مبدا در شهرهای بین راه، ایشان وکلایی را برای مجلس تعیین و پیشنهاد کند و مردم را ترغیب کند به انتخابات و تعیین نمایندگان که خیرخواه ملت باشند، و لذا چون ما از تهران حرکت کردیم، شهرهای بین راه مطلع و آماده استقبال شدند و از آن طرف دولت به مأمورین شهرستان‌های بین راه ابلاغ کرده بود که تا می‌توانند اخلاص کنند و بهانه‌ای بدست دولت بدهند که آیت‌الله کاشانی را به تهران برگردانند.

- سرهنگ و اطرافیان چون نوشته‌ی مرا دیدند گفتند خوب نوشته‌اید، نامه را بردند و فردای آن روز آمدند که شاه دستور داده ملای قمی و همراهانش آزادند.

- در اتاق متصل به اتاق ما عده‌ای از توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها محبوس بودند، پیغام دادند که ما می‌خواهیم فلانی را ببینیم. گفتم اشکالی ندارد تشریف بیاورند. عده‌ای غیر روحانی که با من بازداشت بودند، گفتند ممکن است ما را

به کمونیست بودن متهم کنند. من گفتم چه اتهامی، نترسید بگذارید بیابند. به هر حال آمدند و اظهار خوشوقتی کردند که یک نفر روحانی شجاع هم پیدا می‌شود که با دیکتاتوری مخالف باشد. ما با ایشان گرم گرفتیم، آن‌ها سؤالات و اشکالاتی به قوانین اسلام داشتند که به آن‌ها جواب گفتم.

- چون ما را در توپخانه پیاده کردند، با همراهان خداحافظی کردم و رفتم منزل آقای کاشانی، کاشانی مجتهدی بود شجاع و بیدار. اگر چه خودش در لبنان تبعید بود، ولی خانواده‌اش در تهران بودند. چون من وارد شدم بسیار خوشحال شدند.

در آن زمان تمام اهل علم از سیاست و امور مملکتی برکنار بودند و دوری می‌جستند و اگر کسی مانند کاشانی و یا این بنده وارد مبارزه با دیکتاتوری می‌شدیم چندان مورد علاقه مردم نبودیم، و اصلاً مردم ایران و خود ایران مانند قبرستانی بود که سرنوشتش به دست گورکن‌ها باشد که هر کاری بخواهند با مرده می‌کنند! فردی مانند کاشانی منحصر به فرد بود و ایشان زجر و حبس زیاد دید تا حرکتی و موجی در ایران بوجود آورد تا آن زمان جبهه‌ی ملی و جبهه‌ی غیر ملی اصلاً وجود نداشت، و مرحوم مصدق را جز معدودی نمی‌شناختند. ولی چون کاشانی سعی داشت یک مجلس شورای ملی و وکلای خیرخواه ملت سرکار بیابند، لذا فتوا می‌داد که بر جوانان واجب است در انتخابات دخالت کنند، و لذا در همان زندان لبنان به اینجانب نام‌های نوشت که آقای برقی مانند آخوندهای دیگر مسجد را دکان قرار نده و بپرداز به بیداری مردم و به سخن مردم که می‌گویند آخوند خوب کسی است که کاری به اوضاع ملت نداشته باشد و کناره‌گیر باشد، گوش مده و کاری کنید که مردم مصدق را انتخاب کنند، تا آن وقت ملت نمی‌دانستند مصدق کیست، و چه کاره است، کاشانی به تمام دوستانش توصیه می‌کرد که وکلایی صحیح‌العمل از آنجمله مصدق را انتخاب کنید، پس به واسطه‌ی سفارشات و سخنرانی‌های کاشانی و پیروانش [که در رأسشان خود ایشان یعنی آیت الله ابوالفضل برقی قمی بود] مردم نام مصدق را شنیدند و تا اندازه‌ای شناختند. و در مواقع انتخابات مریدان کاشانی از اول شب تا صبح در پای صندوق‌ها می‌خوابیدند که مبادا صندوق عوض شود و کاشانی و مصدق وکیل نشوند، مردم را تحریک می‌کردیم به رأی دادن به آقای کاشانی و مصدق و چند نفری که با این دو نفر همراه بودند، تا اینکه به

واسطه فعالیت مریدان کاشانی این دو نفر رأی آوردند و وکیل تهران شدند، دولت ناچار شد کاشانی را آزاد کند و از لبنان به ایران آورد.

چون ملت خبر شد که کاشانی با هواپیما وارد تهران می‌شود، لذا همان روز ورود ایشان از فرودگاه مهرآباد تا درب منزل ایشان مملو از جمعیت بود. ما آن روز در تهران فعالیت می‌کردیم، تا استقبال خوبی از ایشان به عمل آید.

جلوگیری از تجلیل و دفن جنازه رضاشاه در قم

چند سال طول نکشید که رضاشاه در جزیره موریس فوت شد، معروف است که در آن جزیره قدم می‌زده و به خود گفته اعلیحضرت، قدر قدرت، قوی شوکت، زکی آی زکی، آی زکی، که یاد زمان سلطنت خود می‌کرده و مقصود او این بوده که در ایران اطرافیان او یک مشت مردمان هوا پرست متملق بودند که به او می‌گفتند اعلی حضرت قدر قدرت، و چون وفات کرد جنازه او را به ایران آوردند، و دولت و شاه تشویق می‌کردند که مردم از جنازه او تجلیل کنند و با تشریفات زیادی جنازه را در قم دفن کنند، و علما و بزرگان قم را دعوت کردند که از جنازه استقبال به عمل آید، آیت الله بروجردی که مرجع تقلید بود با صفوف طلاب بر جنازه او نماز بخواند، و آقای بروجردی که یکی از علمای ریاست مآب بود و از هر کاری برای حفظ ریاست خود خودداری نمی‌کرد و به علاوه به شاه و درباریان و وکلای مجلس علاقه داشت، حاضر گردید تا بر جنازه شاه اقامه نماز کند.

نویسنده فکر کردم که اگر از جنازه رضاشاه تجلیل شود تمام کارهای فاسد او امضاء خواهد شد، درصدد برآمدم کاری کنم که مانع از تجلیل جنازه گردد. چند نفر طلبه جوان به نام فداییان اسلام تازه با من رفیق شده بودند، در آن زمان تقریباً سی و پنج سال داشتم و از مدرسین حوزه علمیه قم بودم، این فداییان جوان که سنشان از پانزده الی بیست و پنج سال بیشتر نبود با من مأنوس بودند و پناهگاه ایشان منزل ما بود، و برخی از ایشان نیز نزد نویسنده درس می‌خواندند. با آنان مشورت کردم که در منع تجلیل جنازه پهلوی فکری بکنید، گفتند شما اعلامیه بنویسید ما آن را نشر می‌دهیم.

اعلامیه‌ای نوشتم و در آن تهدید کردم که هر کس بر جنازه شاه نماز بخواند و یا در تشییع جنازه او حاضر شود، برخلاف موازین دین رفتار کرده و ما او را ترور خواهیم نمود.

این اعلامیه چون منتشر شد، اثر بسیار خوبی داشت و کسانی که برای نماز بر جنازه دعوت شده بودند مخصوصاً آقای بروجردی به هراس افتادند که مبدا به ایشان توهین شود و یا مورد حمله واقع شوند. و لذا در صدد بر آمدند که ناشرین اعلامیه را پیدا کنند، فداییان که در قم منزل معینی نداشتند پراکنده و اکثراً مقیم تهران بودند و احتمال چنین کاری به ایشان نمی‌رفت، و از طرفی کمتر احتمال می‌دادند که نویسنده اعلامیه‌ای به آن تندی، سید ابوالفضل برقعی قمی باشد و علاوه بر این وقت ورود جنازه بسیار نزدیک و افکار مسئولان حکومت پریشان بود، تا اینکه جنازه را وارد کردند، ولی آن چنان که می‌خواستند تجلیل نشد، و چون در مسجد امام قم مجلس فاتح‌ای گرفتند و سیدی به نام موسی خوئی قصد داشت در آن مجلس شرکت کند، رفقای ما او را گرفتند و کتک زدند به طوری که خون از سرش جاری شد، چون دولت چنین دید از دفن جنازه در قم منصرف شد و جنازه را به تهران بردند، دیگر در تهران چه شده، بنده حاضر نبودم.

اشعار مؤلف راجع به مظلومیت خود

در ایامی که روحانی نمایان و دکانداران مذهبی علیه من متحد و کمر به بدنام کردنم بسته بودند و به دولت شاه و اعمال زور متوسل شدند و عوام را برای غصب مسجد [گذر دفتر وزیر] تحریک کردند و منزلم در محاصره آنان قرار داشت و امنیت از زندگیم سلب شده بود، ابیات ذیل را سرودم:

گم‌رهان را بهر خود دشمن نمود	برقعی چون راه حق روشن نمود
راه پر خار است و پرآزار بود	آری آری راه حق دشوار بود
بایدش سختی کشد در راه حق	هرکه عزت خواهد از درگاه حق
روضه خوانان عوام بی حیا	زین سبب عالم نمایان دغا
با خران خود به کوشش آمدند	پس به همدستی به جنبش آمدند
تا که بنمودند ما را متهم	رشوه‌ها دادند بر اهل ستم
بسته شد مسجد ز اهل شور و شر	پس به زور پاسبان و سیم و زر
باز شد دکان نقالان خواب	پایگاه حق پرستی شد خراب
جای آن شد نقل کذب هر کتاب	پایگاه دین و قرآن شد خراب

برقعی گفتا به دل ای هوشیار
گفت بادل، آنچه اینجا باختی
نیست بازی کار حق، خود را مبارز
گرکه مسجد رفت گو رو کان گل است
گرکه مسجد رفت گو رو، باک نیست
گشت مسجد خانقاه صوفیان
جای درس و بحث قرآن، مسجد است
نیست مسجد جای مدح و روضه خوان
آنکه همکار است با شمر و سنان
اقتدا کن بر امام لافتی
آن امام کارگر در بوسستان
آن امامی که نبودی اهل زور
نی گرفتی خمس یا سهم امام
آن امام دانش و فضل و هنر
آن امامی که نخواندی جز خدا
قاضی الحاجات در عالم تک است
آن که هستی، نقشی از فرمان اوست
برقعی با حق بساز و کن حذر

خطاب به دشمنان خود نیز با عنوان به دشمن‌ها رسان پیغام ما را شعری سرودم:

روز و شب با عز و شأنش کاربرد
او میان مردمان دیندار باد
بار إله‌ها راه او گلزار باد
راه او خواهم همی هموار باد
ملک و مالش در جهان بسیار باد
گو که ما دیوانه، او هوشیار باد!
دادخواه ما به عقبی قادر جبار باد

سود دیدی نی زیان زین کار و بار
غم مخور در راه حق پرداختی
آنچه آید پیش، حق پدر چاره ساز
صاحب مسجد تو را اندر دل است
تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست
ترک آن بنما که مسجد شد دکان
جای جمع حق پرستان مسجد است
نیست مسجد جای هر شمر و سنان
روضه خوانست روضه خوانست روضه خوان
دین حق را میکن از بدعت جدا
نی امامی که کند دین را دکان
نی گرفتی مسجدی با شر و شور
می نخوردی آن امام از این حرام
نی امام فاسقان بی خبر
ناخدایان را نخواندی در دعا
ناخدای کشتی امکان یک است
خاک و باد و آب سرگردان اوست
از حسودان دنی بی خبر

دشمن ما را سعادت یار باد
هرکه کافر خواند ما را گو بخوان
هرکه خاری می‌نهد در راه ما
هرکه چاهی می‌کند در راه ما
هرکه علم و فضل ما را منکراست
هرکه گوید برقعی دیوانه است
ما نه اهل جنگ و نی ظلم و نه زور

همچنین در همان احوال پنداری مورد إلهام حضرت حق واقع شده‌ام، مستزاد ذیل را

سرودم:

بنده بی کس من، من کس و غمخوار توام	غم مخور یار توام
گر تو تنها شده‌ای، غصه مخور یار توام	غم مخور یار توام
گر جهان رفت زدستت، طرف یأس مرو	باز نامید مشو
باز گردان جهان من حق دار توام	غم مخور یار توام
گر تو را نیست انیسی به جهان در شب و روز	از همه دیده بدوز
مونس تو، همه جا و مددگار توام	غم مخور یار توام
گر چه حق را نبود رونق بازار ولی	نیست حق را بدلی
أظهر الحق، که من رونق بازار توام	غم مخور یار توام
گر تو را کارگشایی نبود هیچ کسی	نیست یک دادرسی
غم مخور کار گشا هستم و در کارتوام	غم مخور یار توام
گر تو را غصه و غم، رنج و ستم خسته کند	تا که شایسته کند
رو به من آر که من دافع آزار توام	غم مخور یار توام
رنج و غم‌های تو بی علت و بیحکمت نیست	غممت از ذلت نیست
مصلحت بین و گنه بخش و نگهدار توام	غم مخور یار توام
گر که اوباش بکنند در منزل تو	مسجد و محفل تو
با خبر باش که من حافظ آثار توام	غم مخور یار توام
دوست دارم شنوم صوت تو در رنج و بلا	کان هذا لولا
طالب ناله و افغان به شب تار توام	غم مخور یار توام
گر میدند ز تو مردم دون، غصه مخور	باش یک بنده حُر
من رفیق تو و هم ناظر پیکار توام	غم مخور یار توام
گر ز غم‌های جهان دیده تو گریان است	یا دلت بریان است
من تلافی کن آن دیده خونبار توام	غم مخور یار توام
بر دلت بار غم و غصه اگر سنگین است	یا دلت غمگین است
دافع هر غم و شوینده زدل بار توام	غم مخور یار توام

باز بایزدان باش	گر کسی ناز تو را می نخرد خندان باش
غم مخور یار توام	راز با خالق خود گو که خریدار توام
غم خود با من گو	گر که مظلوم شدی از ستم و جور عدو
غم مخور یار توام	دادگر حقم و از عدل، طرفدار توام
در ره ذوالمنن است	برقعی سعی تو گر بهر من است
غم مخور یار توام	قابل سعی تو و ناشر افکار توام

شعری درباره اوضاع کنونی ایران

اینجانب دربارهٔ اوضاع ایران در این زمانه، شعر زیر را سروده‌ام:

محفلی بود و نازنین یاری	یاری آگاه و نیک پنداری
گفتمش در زمینه اسلام	بازگو آنچه گفتنی داری
گفت: دینی بدون روحانی	فارغ از هر کشیش و احباری
مصطفی مجتهد نبود و اُمی بود	مرتضی هم نه مرد بیکاری
گفتمش: رهنمای مردم کیست؟	چه کس از دین کند نگهداری؟
گفت: هان! رهنما بود قرآن	بر همه فرض، دین نگهداری
بر همه علم دین بود واجب	واجب عینی است بر طالب
هادی دین کجا فروشد دین	نی بود کلّ و نی که سر باری
دین فروشان نه رهنما باشند	دین نباشد ز جنس بازاری
کسب روزی ز راه دین نکنند	دینشان ایمن از دغلكاری
نردبان سیاستش نکنند	دینشان ایمن از دکانداری
حکمرانی نداشت پیش علی	ارزش کفش پاره خـواری
ملک ایشان قلمرو دل هاست	نه حجاز و هلند و بلغاری
نقش آخوند را شدم جویا	گفت: بر دوش خلق سر باری
کار او را چه؟ جستجو کردم	گفت: تکفیر و حبس و کشتاری
او بُود مست از شراب غرور	کی به عهدش بود وفاداری
گفتمش: گو که چیست حزب الله؟	گفت: احیای رسم تاتاری

گفتمش: حال مملکت چونست؟
 گفتمش: انقلاب بهمن ماه
 گفت: آری ضرر فراوان داشت
 ملت اندر هـوای آزادی
 گر چه از چاله افتاد به چاه
 چون ز غفلت به دام افتادند
 گفتمش: گو نجات کی باشد؟
 بایدی جمله از خدا خواهند
 گفت: بیمار بی پرستاری
 داشت از بهر ما چه آثاری؟
 موجبی شد برای بیستاری
 کرد از جان و دل فداکاری
 صد برابر شدش گرفتاری
 چاره بیستاری است و هشیاری
 گفت وقت تضرع و زاری
 رفع این سختی و گرفتاری

مطالعه کتاب الغدير امینی و نظریه مؤلف درباره آن

در آنجا [زندان] که بودم کتاب الغدير تألیف علامه عبدالحسین امینی تبریزی را که سال‌ها پیش خوانده بودم، مجدداً مطالعه کردم، صادقانه و بی‌تعصب بگویم، آنان که گفته‌اند «کار آقای امینی در این کتاب جز افزودن چند سند بر اسناد حدیث غدیر نیست» درست گفته‌اند. اگر این کتاب بتواند عوام یا افراد کم اطلاع و غیر متخصص را بفریبد ولی در نزد مطلعین منصف وزن چندانی نخواهد داشت، مگر آنکه اهل فن نیز از روی تعصب یا به قصد فریفتن عوام به تعریف و تمجید این کتاب بپردازند. به نظر من استاد ما آیت‌الله سید ابوالحسین اصفهانی در این مورد مصیب بود که چون از او در مورد پرداخت هزینه چاپ این کتاب از وجوه شرعی اجازه خواستند، موافقت نکرد و جواب داد: «پرداخت سهم امام علیه السلام برای چاپ کتاب شعر!!، شاید مورد رضایت آن بزرگوار نباشد».

بسیاری از مستندات این کتاب از منابع نامعتبر که به صدر اسلام اتصال وثیق ندارند أخذ شده که این کار در نظر اهل تحقیق اعتبار ندارد. برخی از احتجاجات او هم قبلاً پاسخ داده شده، ولی ایشان به روی مبارک نیاورده و مجدداً آن‌ها را ذکر کرده است. گمان دارم که اهل فن در باطن می‌دانند که با الغدير نمی‌توان کار مهمی به نفع مذهب صورت داد و به همین سبب است که طرفداران و مداحان این کتاب که امروز زمام امور در چنگشان است به هیچ وجه اجازه نمی‌دهند کتبی از قبیل تألیف محققانه آقای حیدرعلی قلمداران به نام «شاهراه اتحاد یا نصوص امامت» یا کتاب باقیات صالحات که توسط یکی از علمای شیعه شبه‌قاره هند، موسوم به محمد عبدالشکور

لکهنوی و یا کتاب «تحفه اثنی عشریه» تألیف عبدالعزیز دهلوی فرزند شاه ولی الله احمد دهلوی و یا جزوه مختصر «راز دلیران» که آقای عبدالرحمان سربازی آن را خطاب به موسسه «در راه حق و اصول دین» در قم نوشته و کتاب «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» ترجمه این حقیر و نظایر آن‌ها که برای فارسی زبانان قابل استفاده است چاپ شود، بلکه اجازه نمی‌دهند اسم این کتب به گوش مردم برسد. در حالی که اگر مغرض نبوده و حق طلب می‌بودند اجازه می‌دادند که مردم هم ترجمه الغدیر را بخوانند و هم کتب فوق را، تا بتوانند آن‌ها را با یکدیگر مقایسه و از علما درباره مطالب آن‌ها سؤال کنند و پس از مقایسه اقوال، حق را از باطل تمییز داده و بهترین قول را انتخاب کنند. فقط در این صورت است که به آیه‌ی: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿۱۷﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ [الزمر: ۱۷-۱۸] یعنی: «بشارت ده بندگان را که سخن را بشنوند و نیکوترینش را پیروی کنند» (الزمر/۱۸) عمل کرده‌اند. اما نه خود چنین می‌کنند و نه اجازه می‌دهند که دیگران اینگونه عمل کنند بلکه جواب امثال مرا با گلوله و یا به زندانی کردن می‌دهند!!

استادان

علاوه بر ۱- آقای خوانساری نزد شیخ ابوالقاسم کبیر قمی، ۲- الحاج شیخ محمدعلی قمی کربلایی، ۳- آقای میرزا محمد سامرای، ۴- آقای سید محمدحجت کوه کمری، ۵- حاجی شیخ عبدالکریم حایری، ۶- الحاج سیدابوالحسن اصفهانی و ۷- آقای شاه آبادی و چند تن دیگر نیز تحصیل کرده‌ام که تعدادی از آنان برایم تصدیق اجتهاد نوشته‌اند که از آن جمله‌اند: «محمد بن رجب علی تهرانی سامرای» مؤلف کتاب «الإشارات و الدلائل فی ما تقدم و یأتی من الرسائل» و «مستدرک البحار» که ایشان در خاتمه اجازه استادش برایم اجازه‌ای نوشت و متن اجازه ایشان به این حقیر چنین است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی عباده الذین اصطفی محمد وآله الطاهیرین وبعده
فیقول العبد الجانی محمد بن رجبعلی الطهرانی عفی عنهما وأوتیا کتابهما بيمينهما قد استجازنی
السید الجلیل العالم النبیل فخر الأقران والأماثل الابوالفضل البرقعی القمی أدام الله تعالی

تأييده رواية ما صحت لي روايته وسأغت لي إجازته ولما رأيته أهلاً لذلك وفوق ما هنالك استخرت الله تعالى وأجزته أن يروي عني بالطرق المذكورة في الإجازة المذكورة والطرق المذكورة في المجلد السادس والعشرين كتابنا الكبير مستدرک البحار وهو على عدد مجلدات البحار لخبرنا العلامة المجلسي قدس سره وأخذت عليه ما أخذ علينا من الاحتياط في القول والعمل إن لا ينساني في حيوتي وبعد وفاتي في خلواته ومظان استجابة دعواته كما لا أنساه في عصر يوم الاثنين الرابع والعشرين من رجب الاصب من شهور سنة خمس و ستين بعد الثلاثائه وألف حامداً مصلياً مستغفراً.

٩- الحاج شيخ آقا بزرگ تهرانی مؤلف کتاب «الذريعة الى تصانيف الشيعة» اجازة زير را برای اين حقير نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم

و به ثقتی

الحمد لله وكفى والصلاة والسلام على سيدنا ومولانا ونبينا محمد المصطفى وعلى أوصيائه المعصومين الأئمة الأثني عشر صلوات الله عليهم أجمعين إلى يوم الدين.

و بعد: فإن السيد السند العلامة المعتمد صاحب مفاخر والمكارم جامع الفضائل والمفاخر المصنف البارع والمؤلف الماهر مولانا الأجل السيد ابوالفضل الرضوي نجل المولى المؤمن السيد حسن البرقي القمي دام أفضاله وكثر في حماة الدين أمثاله قد برز من رشحات قلمه الشريف ما يغنيننا عن التقريظ والتوصيف قد طلب مني لحسن ظنه إجازة الرواية لنفسه ولمحروسه العزيز الشاب المقبل السعيد السيد محمد حسين حرسه الله من شر كل عين فأجزتها أن يرويا عني جميع ما صحت لي روايته عن كافة مشايخي الأعلام من الخاص والعام وأخص بالذكر اول مشايخي وهو خاتمة المجتهدين والمحدثين ثالث المجلسيين شيخنا العلامة الحاج الميرزا حسين النوري المتوفي بالنجف الأشرف في سنة ١٣٢٠ فليرويا أطال الله بقائهما

عني عنه بجميع طرقه الخمسه المسطورة في خاتمة كتاب مستدك الوسائل والمشجرة في مواقع النجوم لمن شاء وأحبّ مع رعاية الاحتياط والرجاء من مكارمها أن يذكراني بالغفران في الحياة وبعد الممات، حررته بيدي المرتعشه في طهران في دار آية الله المغفور له الحاج السيد احمد الطالقاني وأنا المسيء المسمي بمحسن والفاني الشهير بأقا بزرگ الطهراني في سالخ ربيع المولود ۱۳۸۲ (مهر)

۱۰- عبدالنبي نجفی عراقی رفسی مؤلف كتاب «غوالی اللثالی در فروع علم اجمالی» و کتب کثیره دیگر که از شاگردان «میرزا حسین نایینی» بوده است. برای متن ذیل را نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الذي فضل مداد العلماء على دماء الشهداء والصلاة والسلام على محمد وآله الأئمة وعلى أصحابه التابعين الصلحاء إلى يوم اللقاء.

امابعد مخفی نماندکه جناب مستطاب عالم فاضل جامع الفضایل والفواضل قدوه الفضلاء و المدرسين معتمد الصلحاء والمقربين عماد العلماء العالمين معتمد الفقهاء والمجتهدين ثقه الاسلام و المسلمين آقای آقاسید ابوالفضل قمی طهرانی معروف و ملقب بعلامه رضوی سنین متمادیه در نجف اشرف در حوزه دروس خارج حقیر حاضر شدند و نیز در قم سالهای عدیده بحوزه دروس این بنده حاضر شدند برای تحصیل معارف الهیه و علوم شرعیه و مسایل دینی و نوامیس محمدیه پس آنچه توانست کوشش نمود فکد وجد واجتهد تا آنکه بحمد الله رسید بحد قوه اجتهاد و جایز است از برای ایشان که اگر استنباط نمود احکام شرعیه را بنهج معهود بین أصحاب رضوان الله علیهم اجمعین عمل نمایند بآن، و اجازه دادم ایشان را که نقل روایه نماید از من بطرق نه گانه که برای حقیر باشد بمعصومین علیهم السلام و نیز اجازه دادم وی را در نقل فتاوی کما اینکه مجاز است که تصرف نماید در امور شرعیه که جایز نیست تصدی مگر با اجازه مجتهدین و مجاز است در قبض حقوق مالیه و لا سیما سهم امام علیه السلام و تمام اینها مشروط است بمراعات احتیاط و تقوی بتاریخ ذی الحجه الحرام فی سنه ۱۳۷۰ من الفانی الجانی نجفی عراقی (مهر)

۱۱- آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی نیز برایم تصدیق اجتهاد نوشت که متن آن را ذیلاً نقل می‌کنم:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله وعلى آله الطاهرين المعصومين وبعد فان جناب العالم العادل حجة الاسلام والمسلمين السيد ابوالفضل العلامة البرقي الرضوي قد صرف أكثر عمره الشريف في تحصيل المسائل الأصولية والفقهية حتى صار ذا القوة القدسية من رد الفروع الفقهية إلى أصولها فله العمل بما استنبطه وإجتهده ويحرم عليه التقليد فيما استخرجه وأوصيه بملازمة التقوى ومراعاة الاحتياط والسلام عليه وعلينا وعلى عباد الله الصالحين

الأحقر ابوالقاسم الحسيني الكاشاني (مهر)

۱۲- سید ابوالحسن اصفهانی نیز زمانی که قصد مراجعت از نجف را داشتیم، تصدیق زیر را برایم مرقوم نمود:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين واللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين من الآن إلى يوم الدين وبعد فان جناب الفاضل الكامل والعالم العادل مروج الأحكام فُرّة عيني الاعز السيد ابوالفضل البرقي دامت تأييداته ممن بذل جهده في تحصيل الأحكام الشرعية والمعارف الالهية برهة من عمره وشطرا من دهره مجدا في الاستفادة من الاساطين حتي بلغ بحمد الله مرتبة عالية من الفضل والاجتهاد ومقرونا بالصلاح والسداد وله التصدي فيها وأجزته أن يأخذ من سهم الامام عليه السلام بقدر الاحتياج و إرسال الزائد منه إلى النجف و صرف مقدار منها للفقراء والسادات وغيرهم و أجزته أن يروي عني جميع ما صحت لي روايته واتضح عندي طريقه و اوصيه

بملازمه التقوي ومراعاة الاحتياط و أن لا ينساني من الدعاء في مظان الاستجابات والله خير حافظاً وهو ارحم الراحمين ۲۲ ذیحجه ۶۲ ابوالحسن الموسوي الاصفهاني (مهر)
 ۱۳- سيد شهاب الدين مرعشي معروف به آقا نجفی صاحب تألیفات در مشجرات و انساب براييم اجازہ زیر را نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على ما أساغ من نعمة وأجاز والصلاة والسلام على محمد وآله مجاز الحقيقة وحقيقه المجاز وبعد: فإن السيد السند والعالم المعتمد شم سماء النبالة وضحيها وزين الاسرة من آل طه علم الفخار الشامخ و منار الشرف الباذخ قاعدة المجد المؤثل وواسطة العقد المفصل جناب السيد ابوالفضل ابن الشريف العابد السيد حسن الرضوي القمي السيداني دام علاؤه وزيد في ورعه وتقاه أحب و رغب في أن يتتظم في سلك المحدثين والرواة عن اجداده الميامين ويندرج في هذا الدرج العالي والسمط الغالي ولما وجدته أهلاً وأحرزت منه علماً وفضلاً أجزت له الرواية عني بجميع ما صحت روايته وسأغت إجازته تم سنه وقويت عنعنته عن مشايخي الكرام أساطين الفقه وحمله الحديث وهم عدة تبلغ المأتين من أصحابنا الإماميه مضافا الي مالي من طرق سائر فرق الإسلام الزيدية والاسماعيلية والحنابلة والشافعية والمالكية والحنفية وغيرها ولا يمكنني البسط بذكر تمام الطرق فأكتفي بتعداد خمس منها تبركا بهذا العدد وأقول ممن أروي عنه بالاجازة والمناولة والقراءة والسماع والعرض وغيرها من أنحاء تحمل الحديث إمام ائمة الرواية والجههد المقدام في الرجال والدراية مركز الاجازة مسند الآفاق علامة العراق استاذي ومن إليه في هذه العلوم إستنادي وعليه اعتمادي حجة الاسلام آيت الله تعالى بين الأنام مولاي و سيدي أبو محمد السيد حسن صدرالدين الموسوي المتوفي سنة ۱۳۵۴ هذا ما رمت ذكره من الطرق وهي ستة فلجناب السيد أبي الفضل ناله الخير والفضل أن يروي عن مشايخي المذكورين بطرقهم المتصلة المعننة إلى ائمتنا إلى الرسول وسادات البرية مراعيًا للشرائط المقررة في محلها من

التثبت في النقل ورعايه الحزم والإحتياط وغيرها وفي الختام أوصيه دام مجده وفاق سعده وجد جده أن لا يدع سلوك طريق التقوي والسداد في أفعاله وأقواله و أن يصرف اكثر عمره في خدمة العلم و الدين وترويج شرع سيد المرسلين ﷺ وأن لا يغتر بزخارف هذه الدنيا الدنية وزبرجها وأن يكثر من ذكر الموت فقد ورد أن أكيس المؤمنين أكثرهم ذكراً للموت وأن يكثر من زيارة المقابر والإعتبار بتلك الأجداث الدواثر فانه الترياق الفاروق والدواء النافع للسلوعن الشهوات وأن يتامل في أنهم من كانوا وأين كانوا وكيف كانوا وإلى أين صاروا وكيف صاروا واستبدلوا القصور بالقبور وأن لا يترك صلاة الليل ما استطاع وأن يوقت لنفسه وقتاً يحاسب فيه نفسه فقد ورد من التأكيد منه ما لا مزيد عليه فمناها قوله حاسبوا قبل أن تحاسبوا وقوله حاسب نفسك حسبة الشريك شريكه فانه أدام الله أيامه وأسعد أعوامه أن عين لها وقتالم تتضيع أوقاته فقد قال توزيع الأوقات توفيرها ومن فوائد المحاسبه أنه أن وقف على زلة في أعماله لدي الحساب تداركها بالتوبة وإبراء الذمة وإن اطلع على خير صدر منه حمد الله وشكر له على التوفيق بهذه النعمة الجليلة وأوصيه حقق الله آماله وأصلح أعماله أن يقلل المخالطة والمعاشرة لأبناء العصر سيما المتسمين بسمة العلم فإن نواديبهم ومحافلهم مشتمله على ما يورث سخط الرحمن غالباً إذ أكثر مذاكرتهم الاغتياب وأكل لحوم الإخوان فقد قيل إن الغيبة أكل لحم المغتاب ميتاً وإذا كان المغتاب من أهل العلم كان اغتيابه كأكل لحمه ميتاً مسموماً فإن لحوم العلماء مسمومة. عصمنا الله وإياك من الزلل والخطل ومن الهفوة في القول والعمل إنه التقدير على ذلك والجدير بما هنالك وأسأله تعالى أن يجعلك من أعلام الدين ويشد بك وأمثالك أزر المسلمين آمين أمين وأنا الراجي فضل ربه العبد المسكين أبوالمعالى شهاب الدين الحسيني الحسنى المرعشى الموسوي الرضوي الصفوي المدعو بالنجفي نسبة آل رسول الله ﷺ عفى الله عنه وكان له وقد فرغ من تحريرها في مجالس آخرها لثلاث مضمّن من صفر ١٣٥٨ ببلدة قم المشرفه حرم الأئمة (مهر)

١٤- شيخ عبدالكريم حائرى.

١٥- آيت الله سيد محمد حجت كوه كمرى نيز برايم تصديق اجتهاد نوشتند كه

اصل اجازه‌نامه این دو تن را برای تعیین تکلیف در مسأله سربازی به وزارت فرهنگ آن زمان تحویل دادم که طبعاً باید این دو اجازه‌نامه در اسناد بایگانی آن وزارتخانه موجود باشد، اداره مذکور نیز پس از رؤیت این دو تصدیق گواهی زیر را صادر نمود که در اینجا رونوشت آن را می‌آورم:

۱۶- وزارت فرهنگ نظریه بند اول و تبصره اول ماده ۶۲ قانون اصلاح پاره‌ای از فصول و مواد قانون نظام، مصوب اسفند ماه ۱۳۲۱ و نظر به آیین نامه رسیدگی به مدارک اجتهاد مصوب ۲۵ آذرماه ۱۳۲۳ شورای عالی فرهنگ، اجازه اجتهاد متعلق به آقای سید ابوالفضل ابن الرضا (برقی) دارنده شناسنامه شماره ۲۱۲۸۵ صادره از قم متولد ۱۲۸۷ شمسی در هفتصد و پنجاه و چهارمین جلسه شورای عالی فرهنگ، مورخ ۱۳۲۹/۸/۷ مطرح، و صدور اجازه مزبور از مراجع مسلم اجتهاد محرز تشخیص داده شد.

وزیر فرهنگ دکتر شمس الدین جزائری

ناگفته نماند با اینکه در قوانین مشروطه دولت حق نداشت متعرض مجتهدین شود، مع ذلک حکومت به اصطلاح مشروطه گرفتاری بسیار برایم فراهم آورد. سخن را با یادآوری این نکته به خواننده محترم به پایان می‌برم که دین اسلام در دو امر خلاصه می‌شود: تعظیم خالق و خدمت به مخلوق، آن چنان که خالق خود فرموده است. برای همگان توفیق قیام به این دو امر را از درگاه ایزد رؤوف خواستارم. در اینجا، چند بیت از آخر کتاب «دعبل خزاعی و قصیده تائیه او» که سال‌ها پیش تألیف کرده‌ام و وصف حال اینجانب است، می‌آورم و پس از آن نیز این کتاب را با شعری دیگر که خطاب به جوانان است و آن را هنگام سفر به زاهدان سروده‌ام، خاتمه می‌دهم و از خوانندگان التماس دعا دارم. والسلام علی من اتبع الهدی.

من و دعبل خزاعی

اگر زر داد دعبل را امامی	تشکر دید از صاحب مقامی
مرا صدها کتاب است و قصائد	که در آن‌ها بیان گشته عقاید
ندیدم یک تشکر، نی عطایی	به جز ایراد و طعن ناروایی
اگر وی بود خائف از مقامات	مرا خوف است از اهل خرافات
اگر وی گریه‌اش بر اهل دین است	مرا گریه برای اصل دین است

مرا امنی نباشد از مقامی
 هدف، این مادحین را جمله پول است
 دو سی سال است ما را دل پر از خوف
 ندارم غیر الطافت پناهی
 چرا مرآت گشتم بهر کوران
 تنم رنجور از صد ابتلا شد
 ندارد دهر ما جز رنج و عصیان
 نه یاری نی معینی نه جلیسی
 رسانی مرگ ما با روح و راحت
 مزید فضل خود بر او عطا کن

اگر وی گفت رازش با امامی
 اگر اشعار وی طبق اصول است
 اگر سی سال ترسی داشت در جوف
 الهاب بر غم و رنجم گواهی
 الهامن بسی هستم پشیمان
 در اینجا خسته جانم از بلا شد
 زمان ما زمان کفر و طغیان
 در این پیروی ندارم من انیسی
 مگر ما را کنی مشمول رحمت
 إلهابرقعی را بها کن

خطاب به جوانان

مؤمن و سالم و خوش رفتارید
 از خموشان جهان یاد آرید
 زمحبان خدا بشمارید
 دستی از بهر دعا بردارید
 خدمتش را به نظر بسپارید
 خسته از محنت این چرخ کبود
 دل او گشت پر از غصه و خون
 خسته از تهمت و بهتان و ستم
 رفت در محکمه عدل إله

ای جوانان که شکر گفتارید
 چون شما ناطق و گل رخسارید
 برقععی را پس موتش گه گاه
 گاه گاهی اگرش یاد کنید
 برقععی خادمتان بود و برفت
 یاد آرید از این خسته که بود
 دید آزار بس از مردمِ دون
 خسته از زخم زبان، زخم قلم
 دستش از گشت ز دنیا کوتاه

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین. ۲/۲/ ۱۳۷۰ هـ.

۱- درسی از ولایت

۲- حدیث الثقلین

درسی از ولایت

الحمد لله الذي لم يزل ولا يزال والصلوة والسلام على النبي واصحابه والآل.
بدانکه اسلام دین توحید و برای یکتاپرستی آمده و اصول آن عقلی و فطری است و تمام رسولان الهی برای همین هدف آمدند و در این مرحله تقلید روا نیست.
متأسفانه تاکنون که ۱۴ قرن بر آن گذشته هرکس آمده شاخ و برگ بر آن افزوده و از تابناکی و درخشندگی آن کاسته و آن را تیره و تار ساخته نظامی می‌گوید:
بس که بیستند بر آن برگ و ساز گرتو بینی شناسیش باز
اکنون اگر کسی بخواهد خرافات و تیرگی آن را با هزاران دلیل برطرف سازد امکان ندارد، زیرا خلافت و موهوماتی که در اسلام آورده شده موجب دگان‌های پردرآمد شده و هر دگانی هزاران متولّی دارد که اسلام را عوض کرده‌اند. بلکه بقول علی رضی الله عنه در خطبه ۱۰۶: «لبس الاسلام لبس الفرومقلوبا». یعنی اسلام را مانند پوستین وارونه پوشانیده‌اند.

در زمان آن حضرت که صدر اسلام بوده چنین باشد، زمان ما حالش روشن است، زیرا آب چشمه کوهستان مایه حیات و گوارا است، ولی چون وارد خیابان‌ها و کوچه‌ها و در دسترس مردم آمد آنقدر در آن آشغال و کثافت می‌ریزند که پس از ده خیابان دیگر همان آب مایه بیماری و مرگ خواهد بود. دین اسلام نیز که مایه حیات ابدی و توحیدی بود بصورتی درآمده که مایه شرک و مجموعه‌ای از خرافات شده، حتی یکی از دانشجویان دانشگاه را دیدم که از اسلام بیزاری می‌جوید و می‌گوید این اسلامی که در مملکت ما می‌باشد مجموعه‌ای از مدّاحی و تملّق از گذشتگان و یا بزرگان دینی است.
اکنون اگر کسی بخواهد اسلام حقیقی را بدون کم و زیاد بدست آورد باید به سرچشمه و محل دست نخورده و مدرک اولیه آنکه قرآن است مراجعه کند تا به سعادتش رهبری کند. اگر از اسباب هواپیما و یا کشتی دریانورد چیزی گم شود و یا از ابزار و اجزای آن گم گردد و یا خلبان ناشی حرکت دهد موجب خطر ساکنین و مسافرین شود.

همچنین است اسلام اگر چیزی از آن کم و زیاد گردد و یا به افکار شرک و اوهام

آلوده گردد و یا به غیر اهلش رجوع شود حتماً موجب ذلّت و نکبت و هلاک دنیا و آخرت باشد.

صدر اسلام که مسلمین به قرآن آشنا بودند و کتاب دیگری نداشتند و اسلام به افکار بشری مبتلا و آلوده نشده بود پیروی کردند. دشمنان اسلام از یهود و نصاری و زنادقه و مجوس چون قدرت دفع اسلام و مسلمین را نداشتند، آمدند جعل حدیث و جعل اکاذیب به نام اسلام نمودند و افکار خود را که غلو و زیاده روی در حق بزرگانسان بود در میان مسلمین وارد کردند و مسلمین را از راه قرآن منحرف ساختند. چه بسیار کسانی که دم از اسلام زده و عقائدشان با اسلام سازش ندارد بلکه ضد اسلام است. تمیز حقائق اسلام و عقائد صحیح آن برای کسی آسانست که پناه به قرآن برد و تقلید از این و آن نکند و به پرچمداران خرافات و دکانداران دینی و مذهبی مراجعه نکند، بلکه افکار خود را با قرآن بسنجد و اصلاح نماید.

خدای تعالی قرآن را میزان صحت و بطلان مطالب قرار داده نه اخبار را چنان که در سوره شوری آیه ۱۷ فرموده: ﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾ [الشوری: ۱۷].

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در خطبه ۱۸ در وصف قرآن فرموده: لا تكشف الظلمات إلا به. در خطبه ۱۳۸ فرموده در وصف عقلا که باید رأی خود را متوجه قرآن کنند نه اینکه قرآن را حمل به رأی خود گردانند و در خطبه ۱۷۶ فرموده عقائد خود را متهم بدانید و بر قرآن عرضه بدارید و آراء خود را بواسطه قرآن تصفیه کنید: «واتهموا عليه آراءكم واستفسشوا فيه أهواءكم».

متأسفانه امت ما امروزه هر دسته و هر مذهبی قرآن را پشت سر گذاشته و به اخبار نزد خود چسبیده‌اند، چنان که قرآن فرموده: ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۳] قرآن را قطعی الدلاله نمی‌دانند و به اخبار نزد خود حمل می‌کنند در صورتیکه تمام ائمه هدی فرموده‌اند اخبار خود را با قرآن بسنجید و با قرآن اصلاح کنید و آنچه موافق قرآن است بگیریید و خلاف قرآن را واگذارید، زیرا ما مخالف کتاب خدا سخن نمی‌گوئیم مثلاً امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ما وافق القرآن مخذوه و ما خالف القرآن فدعوه».

اما پیشوایان مذاهب به عکس این عمل کردند چنان که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ۱۴۵ فرموده: و لیس عند اهل ذلك الزمان سلمه: أبور من الكتاب إذا تلي حق تلاوته و لا أنفق من إذا حرّف عن مواضعه... فقد نبذ الكتاب حملته و تناساه حفظته، فالكتاب يومئذ مؤو، فالكتاب و اهله في ذلك الزمان في الناس و ليسا فيهم، و معهم و ليسا معهم، لأن الصّلاه: لا توافق الهدى و إن اجتمعا تا می فرماید کأثمم أئمه: الكتاب و ليس الكتاب و ليس الكتاب إمامهم، فلم يبق عندهم منه إلا اسمه و لا يعرفون إلا خطّه و زبره.

یعنی و نزد اهل آن زمان چیزی بی ارزش تر از قرآن نخواهد بود هر گاه قرآن طوریکه سزاوار است تلاوت شود و چیزی با ارزش تر از قرآن نباشد هر گاه معنی آن را از موضع خود بگردانند، پس حاملین قرآن آن را فراموش کرده اند (یعنی آنانکه مبلغ قرآن و مرجع مسلمین هستند بکلی از آن بی خبرند). پس قرآن و اهل آن مطرود و مردم از آن گریزانند و بلکه آنان را از خود نفی می کنند، و قرآن و اهلس دو همراه در یکرهاند که احدی ایشان را مأوی ندهد. پس قرآن و اهلس در آن زمان در میان مردمند در حالی که با مردم نیستند و گویا در میان مردم نیستند زیرا گمراهی با هدایت موافق نباشد اگر چه در یک جا باشند. تا آنکه می فرماید: گویا ایشان امام و پیشوای قرآند و قرآن امام ایشان نیست در حالیکه قرآن باید امام باشد. پس باقی نماند از قرآن جز نامش و شناسند مگر خطوط و حروفش را و از مفهوم آن بی خبرند.

پیمبر اسلام صلی الله علیه و آله که اولین متخصص راه توحید است به امت خود اعلام خطر نموده و فرموده: «فاذا التبست عليك الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن». یعنی هر گاه فتنه ها راه را بر شما مشتبه ساخت و مانند پاره های شب تار در راه دیانت به خطر افتادید بر شما باد بقرآن که قرآن شما را راهنمای خوبی است. و در حدیث دیگر فرموده: «من طلب الهدى من غير القرآن اضله الله». یعنی هر کس هدایت از غیر قرآن بجوید خدا او را به گمراهی واگذارد.

بهرحال زمان ما هدایت قرآن را کافی نمی دانند و هر فرقه به اخباری چسبیده اند که موجب تفرقه و گمراهی ایشان همان اخبار مخالف قرآن است. حتی مخالفین اسلام به این حقیقت اقرار کرده و نفاق و گمراهی مسلمین بواسطه دوری از قرآن می دانند.

تولستوی فیلسوف روسی می‌نویسد اگر کسی بخواهد سهل و سادگی و هدایت اسلام را بفهمد باید قرآن را بدقت مطالعه کند زیرا در آن احکام و عقائدی است واضح و بنا شده بر حقایق روشن:

ولز مورخ انگلیسی می‌گوید: اگر کسی بخواهد معنی اسلام را بیابد باید به قرآن مراجعه کند و هر کس بخواهد دینی انتخاب کند که سیر آن با تمدن بشر پیشرفت داشته باشد باید اسلام را اختیار کند.

متأسفانه اُمّت ما معتقدند که قرآن قابل درک نیست تا بکتاب احادیث مجعوله و خرافاتی که به نام امام جعل شده مراجعه شود و یاید قرآن را بواسطه اخبار فهمید آن‌هم علما می‌فمنند در صورتیکه اخبار از قرآن مشکل‌تر است چنان‌که ائمّه نیز فرموده‌اند: «احادیثنا صعب مستصعب». و قرآن از هر کتابی روشن‌تر است.

خدای تعالی قرآن را سهل و آسان خوانده چنان‌که در سوره قمر چهار مرتبه مکرر فرموده: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ﴾ [القمر: ۱۷] «به تحقیق ما قرآن را آسان نمودیم».

و در سوره فرقان آیه ۳۳ فرموده:

﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾ [الفرقان: ۳۳]

«ایشان هیچ مثلی نمی‌آورد مگر آنکه ما بحق و به نیکوترین تفسیر برایت آوردیم».

و فرموده است:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾ [النساء: ۱۷۴]

و در سوره مائده فرموده است:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾ [المائدة: ۱۵]

و نیز فرموده: ﴿بَيَانٌ لِلنَّاسِ﴾ و ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ و فرموده هدی للعلماء و بیان للعلماء.

چگونه مردم پابرهنة بی‌سواد مشرکین صدر اسلام قرآن را نفهمیدند و به آن گرویدند، ولی پیشوایان امروزه به اقرار خود، قرآن را قابل فهم نمی‌دانند. و لذا مسلمین به قرآن بی‌رغبت شده و هدایت خود را از غیر قرآن یعنی از دهان پیشوایان و روحانی نمایان می‌گیرند و به اخبار موهومه و جعلیات و بدعت‌ها چسبیده‌اند.

قرآن می‌گوید خدا مستقل و منفرد در آفرینش و ادارهٔ جهان است و احتیاج به مدیر و سرپرست و قیم جهان ندارد ولی مردم از حقایق قرآنی بی‌اطلاع هستند.

عده‌ای از بی‌خبران توحید قرآن را به شرک آلوده و به دلیل‌های پوچ و فریبنده دل‌های مسلمین را منحرف و باخبر مجعوله مشغول ساخته‌اند.

بر کسیکه دانا و بیدار و دیندار است واجب است که مسلمین را آگاه سازد و از چنگال شیاطنی انسی و جنّی و دگانداران مذهبی برهاند.

دشمنان دین و جهّال متعصّبین تا توانسته برسول خدا ﷺ دروغ بسته‌اند از اینرو آنحضرت ﷺ فرمود: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلِيُظْهِرِ الْعَالَمَ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». یعنی هر گاه در اُمت من بدعت‌ها ظاهر شد باید دانشمند دانش خود را اظهار و با بدعت‌ها پیکار نماید و اگر نه بر او ست لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم.

این حقیر برای اعلام خطر و انجام وظیفهٔ وجدانی و دفع شرک از اسلام و مسلمین با دلائل محکم قرآنی و اخبار صحیح و براهین عقلی این کتاب را به نام درسی از ولایت می‌نویسم تا بلکه جوانان خصوصاً افراد دانشجو را بیدار و از شرک و غلوه‌های بدتر از کفر برهانم. البته ساده و روان و روشن می‌نویسم، تا شرّ دشمنان حضرات ائمه هدی خصوصاً دشمنان حضرت امیرالمؤمنین علیؑ را از سر مردم دور کنم و مچ مدعیان ولایت که به نام آن حضرت و دوستی او مردم را بدام کفر و شرک می‌اندازند باز کنم.

من خود را پیرو شیعهٔ حقیقی حضرت علیؑ می‌دانم و قلبم مملوّ از دوستی و محبت حضرت مولای متقیان می‌باشد و دگاندارانیکه خود را به آن حضرت چسبانیده و بنام دوستی او کتاب خدا و را پایمال کرده‌اند و اسلام را آلوده ساخته‌اند دوست آن حضرت نمی‌دانم.

دوست آن حضرت کسی است که تابع قرآن باشد و دین آن حضرت و اصول و فروعی که آن حضرت قبول داشته بپذیرد و کم و زیاد نکند.

حضرت علیؑ طبق دستور قرآن که فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ؕ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ ؕ وَالَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ ؕ وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ؕ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٣٦﴾ [النساء: ۱۳۶]

به همین اصول ایمان آورد و اصول دین او ایمان به چیزهاییکه خدا دستور داده بوده، و

خود را از اصول دین نشمرد و نگفت ایمان بخودم و یا به اولادم آورده‌ام. و مکرّر می‌فرمود من تابع اسلام و کتاب خدا و سنّت رسول ﷺ می‌باشم. او تابع دین بود نه آنکه اصل و فرع دین باشد و از خود مداحی نمی‌کرد و مردم را از مدح نسبت به خود منع می‌کرد و در خطبه ۲۱۴ فرموده: فلا تثنوا علیّ بجمیل ثناء. و مداحی از مخلوق را مردود شمرده.

دوست آن حضرت کسی است که معتقدات او یعنی عقاید دینی او مانند او باشد. او به خدا و رسول و قیامت ایمان آورد ولی دشمنان دوست‌نمای او بهزاران چیز ایمان آورده و همه را از اصول ایمان می‌شمارند. و پس از اصول دین بنام اصول مذهب زیاد کرده‌اند.

خود ائمه خصوصاً حضرت صادق علیه السلام نفرمود من مذهبی آورده‌ام ولی اینان مذهبی به نام او آورده‌اند که در قرآن و در نهج‌البلاغه نامی از آن نیست. حضرت علی علیه السلام به ملائکه و کتب خدائی و رسولان الهی ایمان آورد طبق آیه ۲۸۵ بقره، و هر کس بملائکه و کتب الهی که معرّف خدا و رسول و معادند ایمان نیاورد مسلمان نیست. ولی اینان آن حضرت را از کتب و رسل الهی بالاتر و برتر می‌دانند و ایمان به او را از اصول مذهب و لازم می‌شمرند.

با اینکه خود آن حضرت در خطبه ۲۰۳ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «نظرت الی کتاب الله و ما وضع لنا و امرنا بالحکم فيه فاتّبع و ما استنّ التّبی فاقنته». آن حضرت نفرمود بمن وحی می‌شود و یک کلمه بر اصول و فروع دین نیفزود ولی اینان هرچه خواستند بر دین خدا بنام آن حضرت بافتن و زیاد کردند.

بطور یقین ما که بخوایم راه و روش و عقائد صحیح آن حضرت را طبق کتاب خدا بیان کنیم و خرافات ایشان را برطرف سازیم بما تاخت و تاز خواهند کرد و بلکه تکفیر خواهند کرد و از هیچ تهمت و افترا و فحش دریغ نخواهند کرد. و در مملکتی مملوّ از خرافاتست برای ما پناه و ملجأی جز خدا نخواهد بود زیرا تجربه شده هر کسی حقائق را برای راهنمایی و بیداری مردم گفته او را کوبیده و بلکه کشته‌اند.

روحانی نمایان دروغی اول تکفیر می‌کنند و چون شخصی را بکفر نسبت دادند هرچه خواهند وغیبت و تهمت می‌زنند زیرا غیبت و تهمت بکافر را جائز می‌دانند. مثلاً دکتر علی شریعتی که خدا او را رحمت کند، یکی گفت او سنی است، دیگری

گفت او وهابی است، سومی گفت پول از ابن سعود گرفته، چهارمی گفت حواله ماه سی هزار تومان که ابن سعود به آن می‌دهد نزد ما است. دیگری گفت او دشمن علی است. و حسینۀ ارشاد را یزیدیه ارشاد خواند. ما می‌دانیم همین تهمت‌ها را بما نیز خواهند زد زیرا کسی که جواب منطقی ندارد و می‌خواهد دکان خرافات خود را حفظ کند ناچار به همین دروغ‌ها و تهمت‌ها چنگ می‌زند و یک عده عوام کالانعام باور می‌کنند و دکانداران به هدف خود که دور کردن مردم از حَقِّگو است می‌رسند و عوام بخواب خرگوشی می‌ماند و برای سواری بدکاران آماده می‌شوند. ولی ما چون باری انجام وظیفه اسلامی این کار را می‌کنیم از تهمت‌ها و افتراها نمی‌هراسیم و جزای خود را از خدا می‌خواهیم.

این حقیر در سنّ پیری منزل که مأوی و سکنی ندارم و الآن در بدر و سرگردان و مقدار زیادی مقروضم. ولی دشمنان من می‌گویند او باغ‌ها دارد و ملک‌ها خریده و از ابن سعود و عراق پول‌ها گرفته و می‌گویند جاسوسی صهیونیسم است. و هنوز کسی پیدا نشده از ایشان مدرک بخواهد و ایشان را بر این دروغ‌ها مواخذه نماید. بلکه همین روحانی نمایان که در بین اختلاف دارند بر دشمنی ما متحدند و برای دکان قتل ما را واجب می‌دانند و اگر اذیت‌ها و آزارها و فحاشی‌ها و تهمت‌های ایشان را ذکر کنم کتابی خواهد شد.

بسیاری از فامیل و دوستان ما می‌گویند امروزه فسق و فجور و هرزگی مسلمین را فرا گرفته جای این سخنان نیست شما بروید اما گرفتاری‌های دیگر را اصلاح کنید. ما جواب می‌گوئیم هیچ فسق و فجور و گرفتاری مانند شرک نیست، باید اول مردم را از شرک نجات داد و به اضافه دین آلوده و بی‌اثر است، باید اول آلودگی دینی را برطرف کرد.

جوانان ما که از اسلام و اخلاق اسلامی دور و فراریند برای آنست که دین را مجموعه‌ای از خرافات می‌دانند و اسلام خود را از همین روحانی نمایان و از زبان ایشان شنیده‌اند و از حقایق اسلام و توحید بی‌خبرند و از مجالس دینی جز خرافات نگرفته‌اند.

عده‌ای دیگر بما می‌گویند شما و سخنان شما موجب تفرقه می‌شود جواب ما این است که اتحاد در شرک باطل بوده و ما همه فرق اسلامی را به قرآن که حبل‌الله است دعوت می‌کنیم و همه را با اتحادی که امر قرآن است راهنمایی کرده و از خرافات

مذهبی که موجب تفرقه است دور می‌کنیم و این کار موجب وحدت مسلمین است نه تفرقه. تفرقه این است که خدا در سوره روم فرموده:

﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۳۱﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿۳۲﴾﴾ [الروم: ۳۱-۳۲]

«از مشرکین نباشید از آنانکه تفرقه دینی آورده و شیعه شیعه شدند که هر دسته و حزبی به آنچه خود دارند خوشحالند».

بنابراین کسانی که مردم را به شرک و خرافات می‌کشند آنان تفرقه‌اندازند نه ما که عوت به توحید و قرآن می‌کنیم و می‌گوئیم خدا فرموده: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ [ال عمران: ۱۰۳]. و امیرالمؤمنین علیه السلام مکرر در نهج البلاغه فرموده حبل الله قرآن است ما می‌گوئیم قرآن موجب اتحاد ولی اخبار مذهبی موجب تفرقه است. دانشمندان مذهبی بواسطه اخبار مذهبی حتی در مفاهیم قرآن ایجاد اختلاف کرده‌اند و همین موجب نفاق و شقاق شده چنان‌که خدا در سوره بقره آیه ۱۷۶ فرموده:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿۱۷۶﴾﴾ [البقرة: ۱۷۶]

و در جای دیگر فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأَسْلَمُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ﴾ [ال عمران: ۱۹] بنابراین تمسک به قرآن موجب وحدت است نه تفرقه، و تمام فرقه‌ها را در ادیان الهی همان دانشمندان آورده‌اند که کتاب آسمانی داشتند، ولی مردم را از آن دور کردند.

خدا مکرر فرموده: ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿۳﴾﴾ [الأعراف: ۳] و نفرموده: «اتَّبِعُوا الْأَحَادِيثَ» اگر چه ما احادیث موافق قرآن را قبول داریم ولی قرآن را چنان‌چه خدا فرموده: ﴿أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾ می‌دانیم چنان‌که در سوره زمر آیه ۲۳ فرموده:

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا﴾ [الزمر: ۲۳]

و در سوره جاثیه فرموده: ﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَءَايَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾ [الجاثية: ۶] و فرموده: ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾ [النساء: ۸۷] یعنی کیست که از جهت حدیث از خدا راستگوتر باشد.

به هر حال حقیقت این است که اختلاف از نام مذهب آمده و این مذاهب متعدده چون صدر اسلام نبود مردم مسلمان متحد بودند:

هدف از دین اسلام اتحاد است ز مذهب تفرقه جنگ و فساد است باید به مدعیان دوستی دروغی حضرت امیرالمؤمنین گفت آیا آن حضرت مذهب صوفی و یا شیخی و یا جعفری و یا حنفی و یا مالکی و حنبلی داشت یا هیچکدام. خدا نام دین خود را اسلام گذاشته و در سوره حج آیه ۷۸ فرموده:

﴿هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ﴾ [الحج: ۷۸]

و تمام پیغمبران را مسلمان خوانده پس امامیکه خدا برای مسلمین گذاشته مسلم و نام دیگری را جائز نشمرده.

چگونه مدعیان پیرو رسول خدا ﷺ نام دین اسلام را بنام مذهب تبدیل کرده و موجب تفرقه شده‌اند، پس ما که دعوت به اسلام می‌کنیم دعوت ما به اتحاد است، ولی مذهب‌سازان موجب تفرقه شده‌اند. خدا فرموده: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵] یعنی هر کس دینی را بجوید غیر اسلام هرگز از او پذیرفته نیست، این نام را خدا انتخاب کرده و موجب وحدت تمام فرق اسلامی است.

در این کتاب معنی ولایت را که خدا و رسول خواسته بیان می‌کنیم و خود مفتخر به همان ولایت می‌باشیم نه ولایتی که غلات و مفوضه و شخیه و مشرکین برای خرابی اسلام آورده‌اند. تا هر کس طالب باشد هدایت شود و ندانسته تقلید از این و آن نکند و این کتاب را نخوانده به سخن مغرضین گوش ندهد.

عجب این است که عده‌ای خواندن این کتاب را حرام می‌دانند ولی خواندن کتبی که ردّ بر این کتاب نوشته شده واجب می‌دانند. ما نمی‌دانیم چگونه کتاب نخوانده را مردم مردود بدانند، و چگونه قضاوت یکطرفی را روا می‌دانند. خدا فرموده هر کتابی و هر سخنی را ملاحظه کنید و احسن آن را پیروی کنید، چنان که در سوره زمر آیه ۱۷ فرموده:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿۱۷﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿۱۸﴾﴾ [الزمر: ۱۷-۱۸]

«یعنی بشارت بده به بندگانم آنانکه سخن را می‌شنوند و نیکوتر آن را پیروی می‌کنند و ایشانند که خدا هدایتشان کرده و ایشانند همان خردمندان».

متأسفانه کسانی بر ما ردّ نوشته‌اند که مسلماً اصول دین علی علیه السلام را نمی‌دانند و اصول دینشان با اصول دین آن حضرت متغایر است، او ایمان به خودش را از اصول دین نشمرد، ولی اینان گویا ایمان و اسلام او را ناقص می‌شمردند، و می‌گویند باید حضرت عباس و امام هشتم نیز ایمان آورد. ما می‌گوئیم تمام انبیاء فرموده‌اند که انسان به هر راهی می‌رود باید بینا باشد و کورکورانه نرود، و خدا فرموده: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۴۲﴾﴾ [الأنفال: ۴۲] و نباشد از کسانی که خدا در سورهٔ احزاب آیهٔ ۶۸ در مذمت ایشان که به دنبال عقل نرفته و می‌گویند:

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَصَلُّوا سَلِيلًا ﴿۶۷﴾﴾ [الأحزاب: ۶۷]

«ما اطاعات آقایان و بزرگان خود را کردیم آنان ما را گمراه کردند خدایا عذابشان را دو مقابل گردان».

اینان به سخن مراجع تقلیدیشان نیز گوش ندادند زیرا تمام مراجع تقلید گفته‌اند که اصول دین و عقاید تقلیدی نیست.

زمان جاهلیت برای هر یک از بزرگان و رؤسا که قدرتی داشتند کرنش و تعظیم می‌کردند و صفات الهی برای او قائل می‌شدند و او را مؤثر در سرنوشت و سعادت خود می‌پنداشتند و بدینوسیله استخدام و استعمار او می‌شدند، اسلام آمد تمام این خرافات و بردگی‌ها را برداشت و خود رسول خدای مکرر گوشزد مردم می‌کرد که: ﴿أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ [الکهف: ۱۱۰]، من بشری مانند شمایم و بشری غیر شما نیستم، و اگر به من وحی می‌شود به سایر انبیاء نیز وحی می‌شد. پس بشر را بیدار کرد که نباید برای بشر دیگر و یا مخلوق دیگر کرنش و ستایش کند، و می‌فرمود: انبیا آمده‌اند بشر را به خدا دعوت کنند نه به خودشان. این فرمایشات موجب توجه عقلا و برتری اسلام از سایر مرام‌ها شد.

اخیراً مذاهبی به نام ولایت تکوینی، رسول خدا ﷺ و امام را از حدود بشریت بالا برده و احزابی پیدا شده که بغلو و شرک افتادند و موجب بیزاری عقلا از اسلام شدند و خیال کردند دین یعنی تملُّق از بزرگان گذشته، عده‌ای منزجر و روی گردان شدند، عده دیگری برای حفظ دگان چنان به این اوهام و خرافات چسبیدند که حاضر به تفکر و تعقل نشدند.

امام سجّاد علیه السلام به ابی خالد کابلی فرمود: یهود به نام دوستی عزیر علیه السلام به جایی رسیدند که هرچه دلشان خواست در حق او گفتند در نتیجه نه عزیر از ایشان است و نه ایشان از عزیر علیه السلام، و نصاری از دوستی عیسی علیه السلام به جایی رسیدند که هرچه دلشان خواست در حق او غلو کردند، پس نه عیسی از نصاری است و نه نصاری از عیسی، و ما ائمه نیز چنین خواهیم بود، زیرا عده‌ای ادعای دوستی ما کنند تا آنجا که بگویند و غلو کنند در حق ما آنچه یهود و نصاری در حق عزیر و عیسی علیه السلام گفتند پس نه ایشان از ما و نه ما از ایشانیم، چنانچه در سوره انعام آیه ۱۵۹ فرموده:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتُ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۱۵۹]

«محققاً آنانکه تفرقه دینی بوجود آورده و گروه گروه شدند تو ای رسول خدا ﷺ از آنان نیستی».

ما برای طرفداری از توحید و ولایت حقیقی قرآنی و دفع شرک گفتار (خدا و رسول) را بررسی کرده و هرچه مطابق قرآن و حدیث موافق قرآن باشد پذیرفته می‌نگاریم، وگرنه طبق دستور خدا و ائمه علیهم السلام آن را رد می‌کنیم و از خردمندان انتظار داریم که نخوانده به سخن مغرضین قضاوت نکنند و به یک خط و یک صفحه که مطابق مذاقشان نشد قناعت ننمایند و اگر پس از مطالعه اشکالی دارند و یا از ما اشتباهی دیدند بخود ما مراجعه کنند و ما را از اشتباه خارج سازند و مانند جهان بیچارگان به فحش و افترا نپردازند.

بهر حال ما قرآن و عقل و احداث صحیفه را قبول داریم و از کسیکه ما را از اشتباه آگاه سازد ممنونیم

والسلام علی من اتبع الهدی واللّٰعنة علی من اتبع الهوی

القائل السید ابوالفضل ابن الرضا

(علامة برقعی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و لا حول و لا قوّة إلا بالله

بدانکه ولایت در لغت به معنی دوستی آمده چنانکه خدا فرموده: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [التوبة: ۷۱] یعنی مؤمنین و مؤمنات برخی از ایشان دوست برخی دیگرند. طبق این آیات باید هر کس را که ایمان بخدا و رسول ﷺ دارد ما دوست داشته باشیم. و به طریق اولی بزرگان و مؤمنین را چه حضرت علی علیه السلام باشد و چه سلمان رضی الله عنه و چه دیگری ما دوست داریم و از دستور دین خود می‌دانیم، و طبق آیه:

﴿لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ﴾ [النساء: ۱۴۴]

از کفار و دشمنان خدا و رسول بیزاریم. و نیز ولایت به معنی یاور و ناصر و سرپرست و قیّم به امور آمد همچنانکه در شرع پدر ولایت بر طفل صغیر خود دارد. پس ولایت معانی متعدده دارد و باید هر کجا در کلامی لفظ ولایت وارد شده از قرائن کلامی فهمید کدام معنی اراده شده است. اکنون در این کتاب بحثی در ولایت به معنی اخیر است که سرپرستی و زعامت و قیّم بأمور باشد. و می‌خواهیم بررسی کنیم که ولایت انبیا و اولیاء به معنی زعامت و سرپرستی ایشان چه مقدار و در چه اموری است. آیا سرپرست و زمامدار از امور تشریعی و قانونی است، و یا آنکه آنان ولایت و سرپرستی بر تمام جهان دارند از عرش و فرش و حتی در خلقت و دادن هستی و رزق و حیات و موت نیز ولایت دارند و این را ولایت تکوینی می‌گوئیم.

پس ولایت دو قسم شد: تشریعی و تکوینی. سپس باید گفت شک نیست که خدای تعالی خود ولایت تکوینی و تشریعی دارد بر بشر و بر سایر مخلوقات، و خود او قیّم و سرپرست جهانست و احتیاج به شریک و وزیر و شریک و مدیر دیگری ندارد و عاجز و خسته از اراده جهان نمی‌شود حال آیا ولایت انبیا و اولیا آیا مانند ولایت خدا است یا خیر؟ ما معتقدیم ولایت انبیا و اولیاء مانند خدا نیست، بلکه طبق قرآن ولایت آنان تشریعی است و به قدری است که خدا در قرآن معین کرده، و قول به ولایت تکوینی برای ایشان مخالف قرآن و نوعی از شرک و ضدّ قوانین اسلامی است. اما عده‌ای مانند غلاه و مفضّنه و شیخیّه و عده‌ای مانند مدّاحان و شعراء و مقلّدین ایشان می‌گویند

ولایت رسول و امام مانند ولایت خدا تکوینی و تشریحی است که اداره و سرپرستی تمام جهان به اذن و مدد خدای سبحان با ایشان است. ما أدلّه خود را ذکر نموده، سپس بأدله و شبهات ایشان پرداخته و با مدارک صحیحه می‌سنجیم تا خود خواننده قضاوت کند و در این مسئله که از عقائد است تقلید ننماید. ضمناً باید دانست ما آیات قرآن را در این کتاب فقط ترجمه کرده‌ایم و تفسیر نکرده‌ایم تا کسی نگوید به میل خود تفسیر کرد و هیچ آیه‌ای ترجمه متعدد ندارد.

آیات قرآن که دلالت بر ولایت تشریحی دارد:

آیه اول: سوره احزاب آیه ۶

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: ۶]

«یعنی این پیغمبر اولویت دارد نسبت به مؤمنین از خودشان و زوجات او مادران ایشانند».

حال باید دید آیا مؤمنین بر خودشان چگونه ولایتی دارند تا رسول خلویت داشته باشد. آیا مؤمنین بر خودشان ولایت تکوینی دارند یعنی می‌توانند خودشان را خلق کنند و حیات دهند؟ و آیا حق دارند که دست و پای خود را ببرند و از بین ببرند تا رسول خدا ﷺ به طریق اولی چنین ولایتی داشته باشد؟ و آیا ولایت در این آیه نسبت به مؤمنین است و یا به آسمان‌ها و زمین؟ و اگر نسبت به تمام جهان است چرا نفرمود: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ» و یا نفرموده: «النَّبِيُّ وَلِي كُلِّ شَيْءٍ؟» پس معلوم می‌شود ولایت او فقط نسبت به مؤمنین است آن‌هم طبق قوانین قرآن و شرع. یعنی تشریحی است نه تکوینی. و اگر ولایت رسول خدا ﷺ چنین باشد ولایت امام بالاتر از او نیست. به اضافه در این آیه اولویت را فقط به رسول اختصاص داده نه به کس دیگر همانطوریکه در این آیه فرموده: «وَأَزْوَاجَهُمْ أُمَّهَاتُهُمْ» و نمی‌توان گفت «ازواج وصیه» و یا «خلفائهم» پس اولویت نیز مانند امیت ازواج اختصاصی است و معنی اولویت رسول این است که جان او را مقدم بدانند در محافظت و فرمان او را بر فرمان دیگران ترجیح دهند.

آیه دوم: سوره جاثیه آیه ۱۸

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا﴾ [الجاثية: ۱۸]

«یعنی سپس تو را مبعوث کردیم و تو را بر امر شریعت موظف قرار دادیم آن را پیروی نما».

این آیه صریح است که ولایت رسول خدا ﷺ و وظیفه او امور تشریحی است نه تکوینی.

آیه سوم: سوره مائده آیه ۵۴ و ۵۵

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾﴾ [المائدة: ۵۴-۵۵]

«ای مؤمنین همانا ولی شماست خدا و رسول او و آنانکه نماز می خوانند و در حال رکوع و یا در حال تواضع زکات می دهند».

و در این آیه ولی را می توان به معنی دوست گرفت به قرینه آیات قبل و بعد آنکه قرینه ای برای این معنی است که فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصْرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [المائدة: ۵۱] و فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾﴾ [المائدة: ۵۷]. یعنی یهود و نصاری و آنانکه دین شما را بازیچه گرفته اند از اهل کتاب پیش از شما و کفار را دوست نگیرید و دوست شما فقط خدا و رسول و مؤمنین اهل نماز و زکاتند.

و می توان گفت اگر معنی ولی غیر از دوست باشد اینجا از تناسب می افتد زیرا نمی توان برای کفار ولایت تکوینی را اثبات و یا نفی نمود و کسی از مؤمنین آنان را ولی تکوینی نگرفته تا خدا نهی کند. ما نباید تناسب آیات را ندیده بگیریم، هرچه خواستیم در آیات الهی ببافیم و قرآن را لغو و بی تناسب قرار دهیم، برای آنکه امام خود را سرپرست جهان بدانیم. به اضافه ضمیر «کم» در «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» خطاب مؤمنین است و می فرماید ولی شما و فرموده ولی آسمان و زمین.

ما نمی‌دانیم کسانیکه می‌خواهند از این آیه ولایت تکوینی بر تمام جهان را بیرون آورند چه غرض و مرضی دارند؟ آیا اگر مثلاً حضرت علی علیه السلام ولایت بر تمام جهان داشت فرضاً نیمی از ولایت خود را به ایشان می‌دهد و اگر علی علیه السلام دست‌اندرکار خدا و سرپرست جهان شد چه نفعی به ایشان دارد جز آلوده کردن اسلام و کشیده شدن ایشان به شرک و کفر؟ و غلو در ولایت چه ثمری دارد.

آیا کسانی که منکر اسلامند می‌شود به این سخنان ایشان را دعوت به اسلام کرد و یا اینکه موجب تنفّر عقلای جهان خواهد شد؟ به اضافه در این آیه نام علی علیه السلام نیست بلکه تعیین وظیفه برای تمام مؤمنین است که کفار را دوست خود ندانند بلکه خدا و رسول و مؤمنین اهل نماز و زکات را دوست خود بدانند. حال باید از این دایگان خیرخواه‌تر از مادر پرسید اگر کسی از این آیه ولایت تکوینی بر تمام جهان را نفهمید آیا کافر است و باید او را تکفیر کرد و صدها فحش به او داد، آیا مگر اسلام دین زور و دین طعن و لعن است؟ این آیه خطاب به مؤمنین است و خطاب به موجودات دیگر نیست به قرینه کلمه کم پس از وجود مؤمنین و ولایت تکوینی بر موجودی قبل از وجود آن است. اگر بگوئی در این آیه ولایت مؤمنین را ردیف ولایت خدا آورده، پس ولایت مؤمن مانند ولایت خدا است بر تمام جهان و نسبت به تمام امور؟ جواب این است که چون ولایت در اینجا برای مؤمنین آمده در ردیف خدا پس معنی همان دوستی است و گرنه محال است مؤمنین مانند خدا باشند در سرپرستی و ایجاد تمام ممکنات. پس زعامت و قیومیت و مدیریت نیست و گرنه کفر و شرک لازم می‌آید.

این آیه در مقام ولایت نسبت به مؤمنین است بواسطه خطاب کم و جمله: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ در مقام کیفیت ولایت خدا نیست، زیرا آیات قیومیت و ولایت خدا بر موجودات در آیات دیگر بیان شده و آن را از غیر خدا نفی نموده و فرموده: ﴿وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [البقرة: ۱۰۷]. یعنی برای شما غیر خدا ولی و یابوری نیست که این ولایت و ولایت تکوینی است، و ولی در این آیه به معنی سرپرست در تکوین است. پس در آن آیه ۵۵ مائده اثبات ولایت تکوینی برای مؤمنین نشده تا ضد این آیه گردد و در این آیه نفی شود.

آیه چهارم: سوره بقره آیه ۱۲۴ که فرموده به حضرت ابراهیم:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ [البقرة: ۱۲۴]

و نفرموده است «لَکَلِّ شَیْءٍ إِمَامًا». پس مقصود امامت بر مردم است نه بر تمام جهان به قرینه «کلمة للناس»، و ولایت فرع بر امامت است وگرنه کلمة «للناس» لغو می‌گردد. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه در خطبه‌های ۹۳ و ۱۱۵ درباره امامت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «فهو امام من التقی». به هر حال از آیات قرآن استفاده می‌شود که ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و به طریق اولی ولایت امام فقط ولایت شرعی و برای مردم است. پس اگر کسی برای رسول و امام ولایت تکوینی قائل شود باید دلیلی و مدرکی بیاورد، در حالیکه مدرکی ندارد. و خود امیرالمؤمنین در دعاهای خود می‌گوید: «یا سریع الرضا اغفر لمن لا یملك إلا الدعا»، و خود را مالک و صاحب اختیار چیزی نمی‌داند جز دعا کردن. و آیات بسیاری در قرآن است که دلالت دارد رسول خدا صلی الله علیه و آله اختیار نفع و ضرر تکوینی خود را ندارد چه برسد به اوصیاء او. ما مقداری از آن آیات را برای اتمام حجت ذکر می‌کنیم: ﴿لَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ [ق: ۳۷]

آیاتی که نفی ولایت تکوینی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده است:

آیه اول: سوره آل عمران آیه ۱۲۸

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾

[آل عمران: ۱۲۸]

«یعنی امری از امور برای تو و بر عهده تو نیست، چه خدا توبه ایشان را بپذیرد و چه ایشان را عذاب کند.»

در اینجا کلمه شیء را نکره آورده و در سیاق نفی که مفید عموم و شمل هر امری باشد یعنی هیچ کاری بر عهده رسول نیست جز آنچه خدا بیان کند. در تفسیر این آیه حضرت باقر علیه السلام فرموده امور حلال و حرام بدست رسول خدا صلی الله علیه و آله است و این خبر صحیح است و ابلاغ حلال و حرام خدا به او واگذار شده و از عموم شیء استثنا گردیده مدعای ما هم همین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در امور شرعی و حلال و حرام ولایت دارد نه در امور تکوینی. اما امور تکوینی از او سلب شده چنان که طبرسی و شیخ طوسی همین بیان را در کتب تفسیر خود آورده‌اند در ذیل همین آیه.

آیه دوم: سوره آل عمران آیه ۱۴۴ - و در این آیه کلمه ما و إلا مفید حصر است:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾ [العمران: ۱۴۴]

«محمد ﷺ هیچ عنوانی جز رسالت ندارد و رسالت او مانند رسولان دیگر است». و مسلم است که رسولان گذشته مدیر جهان و سرپرست کیهان نبودند و رسالت ایشان در امور تشریحی بوده نه تکوینی. پس این آیه بطور واضح می گوید محمد مأمور شرع است نه قیوم جهان و عالم امکان و چنان که رسولان گذشته همه جا حاضر و ناظر و مدیر جهان نبودند محمد ﷺ نیز چنان است، در قران مذمت شده از نصاری که به مسیح صفات ربوبی دادند و غلو کردند. پس چگونه روا باشد که مسلمانان صفات ربوبی و سرپرستی و تربیت جهان را به حضرت محمد ﷺ و یا علی ﷺ بدهند آیا ندیده‌اند آیه ۳۰ سوره توبه را که فرموده:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۱]

و امام باقر و صادق چنان که در جلد اول کافی و غیر آمده در تفسیر این آیه نیز فرموده مردم احبار و رهبان را عبادت (مثلاً سجده) نکردند بلکه احبار و رهبان ایشان حرام را حلال و حلال را حرام کردند و ایشان پذیرفتند. بهر حال خدا مذمت کرده در این آیه از کسانی که علماء و مقدسات خود را ارباب برای خود گرفتند. حال ما بقول بی‌خردان فرضاً قبول کنیم که علی ولایت تکوینی دارد بر تمام جهان و خدا به او حکومت عالم را واگذار کرده و در باطن و حقیقت فرمان روای تمام عوالم و سرپرست تمام کهکشان‌ها ست و رتق و فتق عالم با او است و در اینحال اصحاب رسول آمدند و حکومت ظاهری مدینه و مکه را از او گرفتند و به دیگری دادند. آیا چنین کسی که مدیر تمام جهان است برای فوت حکومت مدینه و مکه باید از غصه دق کند و مانند کسیکه استخوان در گلولی او و خار در چشم او آمده غصه خورد و خود و پیروانش تا قیامت افسرده و گریان گردند و فقط به لعن و طعن پردازند؟ آیا مدیر جهان اعتنا دارد به سلطنت زمین که مانند ارزن و خردلی است در بیابان جهان و برای فوت حکومت تمام زمین فرضاً دعنای حیدر و نعمتی راه می‌اندازند؟ آیا کسیکه میلیاردها تومان پول دارد برای فوت یک دوقرانی اینقدر ناله باید کند و مردم را قرن‌ها به گریه و زاری وادارد؟ ما می‌پرسیم از کسانی که کارشان روضه‌خوانی و طعن و لعن به اصحاب پیغمبر ﷺ است آیا برای خاطر کسیکه مدیر جهان بوده و هست و فقط ریاست دو

شهر کوچکی آن‌هم ده سالی از او فوت شده باید تا قیامت گریه کرد آیا اسلام برای همین کارها آمده و معنی دیانت همین است؟

آیه سوم: سوره جن آیه ۲۰ و ۲۱ و ۲۲

﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ﴿۲۱﴾ قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿۲۲﴾ إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ ﴿۲۳﴾﴾ [الجن: ۲۱-۲۳]

«یعنی بگو که من مالک ضرر و نفعی برای شما نیستم و من پناهی جز خدا نخواهم یافت جز اینکه من مبلغ پیغام‌های خدایم»

یعنی من عهده‌دار تبلیغ فقط نه تکوین و نه چیزی دیگری. چنین آیات چر غرضی و مرضی است که برویم به دنبال خیالات غلات و شعرا و برای جانشین چنین رسولی هزاران مقام و منصب شرک‌آور بتراشیم.

آیه چهارم: سوره احقاف آیه ۸

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِيَكُمُ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ ﴿۹﴾﴾ [الاحقاف: ۹]

«یعنی بگو من پیغمبر تازه در آمدی نیستم و مانند سایر رسولانم و نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد و من پیروی نمی‌کنم مگر آنچه به من وحی می‌شود». این آیه صریحاً می‌گوید خاتم الانبیاء مانند سایر رسولانست و از امور آینده خود و دیگران بی‌خبر است. ما حضرات ائمه علیهم‌السلام را امام می‌دانیم ولی از خاتم الانبیاء برتر و بالاتر نمی‌دانیم.

آیه پنجم و ششم: سوره اعراف آیه ۱۸۸

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ﴿۱۸۸﴾﴾ [الاعراف: ۱۸۸]

و سوره یونس آیه ۴۹

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ﴿۴۹﴾﴾ [یونس: ۴۹]

«یعنی بگو من مالک و صاحب اختیار نفع و ضرری برای خودم نیستم مگر آنچه خدا خواسته است».

باید دید آنچه خدا خواسته است چه مقدار است. آیا او می‌توانست دفع پیری و دفع مرگ از خود کند و آیا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌توانست در احد شکست نخورد و می‌توانست از خوردن سنگ به پیشانی و دندان‌ش جلوگیری کند و آیا امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌توانست

دفع شرّ معاویه نماید و او را شکست دهد و به قتل رساند؟ اگر می‌توانست این کار واجب را چرا انجام نداد؟ آیا علی علیه السلام می‌توانست فرقهٔ شکافته خود را شفا دهد و اگر می‌توانست چرا این کار واجب را انجام نداد و چرا به دنبال طبیب یهودی فرستاد؟ آیا صله رحم واجب نیست چرا چشم در برابر خود عقیل را که در آخر عمر کور شده بود چرا شفا نداد؟ کسانی که دگان شفا دادن برای اولیاء خدا تراشیده‌اند و هر روز برای قبر امام شفا دادنی ایجاد و غوغا سرپا می‌کنند بیایند دو کلمهٔ منطقی جواب ما را بدهند و به فحش و لعن نپردازند.

آیه هفتم تا شانزدهم: سوره آل عمران آیه ۲۰

﴿فَاتَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ ﴿۲۰﴾﴾ [آل عمران: ۲۰]

و سوره رعد آیه ۴۰

﴿فَاتَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ﴿۴۰﴾﴾ [الرعد: ۴۰]

سوره مائده آیه ۹۲

﴿فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿۹۲﴾﴾ [المائدة: ۹۲]

سوره نور آیه ۵۴ و سوره عنکبوت آیه ۱۸ و سوره نحل آیه ۳۸ و ۸۴ و سوره تغابن

آیه ۱۳ و سوره شوری آیه ۴۷

﴿فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِلَّا الْبَلْغُ ﴿۴۸﴾﴾ [الشوری: ۴۸]

که در تمام این آیات صریحاً و بطور روشن خدا فرموده این پیغمبر تو فقط مبلغ دینی و کار دیگری بر عهدهٔ تو نگذاشته‌ایم. و تو حافظ و نگبان مردم نیستی. پس رسولی که حفیظ و نگهبان مردم نیست چگونه نگهبان و سرپرست تمام جهان است؟ آیا کسانی که در دعاهاى شرک‌آمیز می‌خوانند: «یا محمد و یا علی احفظانی فاتکم حافظای». آیا آیه: ﴿وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿۱۰۷﴾﴾ [الأنعام: ۱۰۷] و آیه: ﴿فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿۸۰﴾﴾ [النساء: ۸۰] را ندیده و قبول ندارند؟ باید به این غالیان و بافندگان گفت از خدا بترسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصیای او را همکار خدا نکنید و مردم را بشرک و خرافات نکشانید. این بافندگان می‌گویند چون رسول خدا صلی الله علیه و آله عقل بالفعل و متصل به عقل فعّال و مجرای فیض و قضاء و قدر الهی است و می‌تواند نگهبان جهان و حافظ مؤمنان و کافران باشد و با خدا شرکت سهامی داشته باشد؟ نویسنده بسیار

تأسف می‌خورم که مسلمین از قرآن بی‌خبرند و به این بافندگی‌ها و خیال‌بافی‌ها خود را قانع ساخته‌اند. در آیات مذکوره کلمه مبین تکرار شده که خواسته بفهماند کتاب خدا و رسالت پیامبر بیان مبین و روشن است و همه کس فهم است و سرّی و مبهم نیست. و لذا برای همه حجت است نه فقط برای علماء و امامان. پس کسیکه می‌گوید قرآن را نمی‌فهمیم و باید قرآن را رها سازیم و به اخبار چنگ بزنیم، باید به او گفت عزیزم اخبار مشکل‌تر از قرآن است و خدا مکرّر فرموده: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ﴾ [القمر: ۱۷]. یعنی ما قرآن را آسان قرار دادیم. ولی امام صادق علیه السلام فرمود: «أحاديثنا صعب مستصعب». یعنی اخبار ما سخت و مشکل است پس کسیکه قرآن سهل و آسان را نفهمد چگونه اخباریکه دارای ضد و نقیض و تعارض و تضاد است بفهمد؟ پس شما هم قرآن را رها سازید و هم اخبار را و بدور دین قلم بکشید تا دشمنان اسلام از شما خشنود گردند.

آیه ۱۴: سوره آل عمران آیه ۸۰

﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۸۰]

«یعنی خدا شما را امر نمی‌کند که فرشتگان و پیامبران را ارباب و مربی خود بگیرید».

آیا خدا به این کفر امر می‌کند. خواننده عزیز ببین غیر خدا را ارباب و مربی خود دانستن کفر است طبق این آیه، و در آیه سوره یوسف: ﴿يَلْصِقِي آلِ سَجْنٍ أَرْبَابٌ مُتَّفَقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ [یوسف: ۳۹]. یعنی اربابهای جدا جدا بهتر است یا خدای یکتای قهار. حال چه مرضی دارند آنانکه امامان خود را ارباب قرار می‌دهند و صریحاً می‌گویند ما جیره‌خواران فلان ارباب هستیم و او است ارباب ما. مانند روضه‌خوانان که می‌گویند ارباب ما حسین علیه السلام است.

آیه ۱۵: سوره غاشیه آیه ۲۱ و ۲۲

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿۲۱﴾ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ﴿۲۲﴾﴾ [الغاشية: ۲۱-۲۲]

«ای رسول تذکر بده تو فقط تذکردهنده‌ای و بر ایشان تسلط نداری».

پس رسول خدا ﷺ که بر ایشان تسلط ندارد چگونه بر ایشان و بر تمام جهان تسلط دارد؟ چگونه زمامدار امور هستی ایشان است؟ آیا آنکه کتاب امراء هستی می‌نویسد و خود را آیت الله العظمی می‌نامد و یا آنکه برای عوامتر از خود آسمان ولایت و یا ولایت تکوینی امام می‌نویسد مروج اسلام و قرآن است و یا مروج کفر و شرک. آیت الله و آیت‌الله‌زاده‌ای خواست در مسجد ما امامت کند نتوانست یعنی مردم قبول نکردند، او کمر عداوت ما را بسته و برای اثبات کفرما، ولایت تکوینی امام نوشته پس از سی سال و خود را آیت الله حجت می‌داند در صورتیکه خدا در سوره نساء آیه ۱۶۳ فرموده پس از رسولان و انبیاء هیچ کس برای مردم حجت نیست.

آیه ۱۶: سوره ص آیه ۶۹

﴿ مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴾ [ص: ۶۹]

«بگو مرا علمی به گروه فرشتگان بالاتر نیست هنگام گفتگوی ایشان».

پس کسی که علمی به ملاء اعلا ندارد چگونه سرپرست و زمامدار ایشانست. و در سوره توبه فرموده: ﴿ وَمَنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ الْأَلْفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ﴾ [التوبة: ۱۰۱] «یعنی و بعضی از اهل مدینه منافقندای پیغمبر تو نمی‌دانی و از ایشان بی‌خبری ما می‌دانیم.»

حال کسیکه به احوال منافقین علمی ندارد و ایشان را نمی‌شناسد چگونه ولایت تکوینی برایشان دارد؟ آیا کسانی که صدها کتاب برای اثبات ولایت تکوینی می‌نویسند در حالیکه مردمشان از اصول و فروع دین خود بی‌خبرند واقعاً بیکارند و یا از ملت خود جدایند؟ اکثر مردم زمان ما خدا را منکرند آیا کتاب اثبات ولایت تکوینی برای مخلوق موجب هدایت آنان خواهد شد؟ اگر کسی خدا را منکر شود بهدایت و تکفیر او نمی‌پردازند ولی اگر ولایت تکوینی بشری را انکار کند او را تکفیر نموده و فریادشان بلند می‌شود. آیا اینان غرضی جز حفظ دگان خرافات دارند؟

آیه ۱۷: سوره کهف آیه ۱۱۰

﴿ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ ﴾ [الکهف: ۱۱۰]

«بگو همانا من بشری مانند شما می‌باشم وحی می‌شود».

در این آیه می‌گوید فرق پیغمبر با سایر افراد بشر فقط وحی است. وحی هم راجع به قوانین شرعی و امور تشریحی است چنان‌که محال است بشری بتواند سرپرست و

ولی امور تکوینی تمام جهان شود، همانطور رسول خدا ﷺ نیز بشری است.

آیه ۱۸: سوره انعام آیه ۱۴

﴿ قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَخْذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾ [الأنعام: ۱۴]

«بگو آیا غیر خدا را ولی و سرپرست بگیرم، ولیی که ایجاد کننده آسمان و زمین است بگو که من مأمورم اولین مسلمان باشم و البته از مشرکن مباش.»

یعنی هر کسی غیر خدا را ولایت چنانی برخورد قائل شود مشرکست و اسلام نیاورده، پس این آیه می گوید ولایت تکوینی مخصوص کسی است که خالق آسمان و زمین باشد و طعام نخورد. آیا رسول و امام خالق آسمانها و زمینند و طعام نمی خورند؟ اگر چنین باشند ممکن است ولی و سرپرست جهان باشند. ملت ما آنقدر از قرآن بی خبرند که آخوندها برایشان ولایت فقیه قائل شده اند. آیه ۲۲ تا ۲۴: سوره انعام آیه ۶۶.

﴿ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴾ [الأنعام: ۶۶]

﴿ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴾ [الأنعام: ۱۰۴]

و آیه: ﴿ وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴾ [الأنعام: ۱۰۷]

«ما تو را وکیل و نگهبان مردم قرار ندادیم.»

پس رسولی که خود کارگزار و وکیل و نگهبان مردم نیست چگونه وصی او کارگزار مردمان و بلکه تمام جهانیان است و چگونه فقهای اُمت او ولایت و وکالات بر همه اُمت او دارند؟

آیه ۲۵: سوره نساء آیه ۴۵

﴿ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا ﴾ [النساء: ۴۵]

«یعنی خدا کافی برای ولایت و سرپرستی و برای یاری است.»

پس احتیاج به ولایت و سرپرستی و یاری دیگری نیست و ولایت تکوینی کسی دیگر لغو و بیهوده است.

آیه ۲۶ و ۲۷: سوره نساء آیه ۸۰

﴿ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴾ [النساء: ۸۰]

«یعنی ما تو را برای نگهبانی ایشان نفرستادیم.»

و در آیه ۱۲۳ فرموده:

﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۲۳]

«یعنی هر کس عمل بدی کند جزا داده خواهد شد به آن و برای او ولی و ناصری جز خدا یافت نشود».

شاید کسانی که برای غیر خدا تملقی گویند تا اعمال بدشان را ندیده بگیرند و خدا را از جزا و کیفر منصرف کند.

آیه ۲۸ و ۲۹: سوره اسراء آیه ۲

﴿أَلَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا﴾ [الإسراء: ۲]

«یعنی جز خدا را وکیل نگیرید»

و آیه ۵۴: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا﴾ [الإسراء: ۵۴]

«و ما تو را برای کارگذاری ایشان نفرستادیم».

آیت‌اللهی به نام نمازی کتابی نوشته و می‌گوید پس بنابر این آیه باید کسی را وکیل نگیریم و باب وکالت در فقه لغو است آن بیچاره خیال کرده وکالت اینجا وکالت قانونی و شرعی است ندانسته که وکالت تکوینی را خدا بیان کرده و مخصوص خود قرار داده است.

آیه ۳۰- سوره زمر آیه ۳۶: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾ [الزمر: ۳۶]

اگر او کافی است برای بندگان چه احتیاجی به ولایت و سرپرستی غیر او است. باید به جاهلی که می‌گوید و در دعا می‌خواند یا محمد و یا علی اکفیانمی باید گفت مگر خدا کافی نیست.؟ این جاهل آنقدر نادان است که اول می‌گوید یا محمد یا علی سپس شک می‌کند و گویا خیال می‌کندی علی از محمد بالاتر است و می‌گوید: یاعلی یا محمد.

آیه ۳۱: سوره کهف آیه ۲۶:

﴿أَبْصُرْ بِهِ ۖ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ ۖ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾

[الکھف: ۲۶]

«چه خدای بینا و چه خدای شنوائی است برای مردم ولی و سرپرستی جز او نیست و احدی را در حکم و فرمان خود شریک ننموده.

یعنی هر کسی غیر او را ولی و یا شریک حکم او قرار دهد مشرک است.

با وجود این آیات مبارکات چرا مراجع دینی به مریدان خود نمی‌گویند کتاب خدا حکم و فرمودهٔ خدای واحد است و نباید به امام گفت: السلام علیک یا شریک القرآن؟ متأسفانه اینان با سکوت خود این شرک را امضاء کرده‌اند.

آیهٔ ۳۲: سورهٔ اسراء: آیهٔ ۹۰:

﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ﴿۹۰﴾﴾ [الاسراء: ۹۰]

«کفار گفتند ما بتو ایمان نمی‌آوریم تا آنکه از زمین چشمهٔ آبی ظاهر کنی» و زمین را بشکافی و آبی جاری کنی و باغی ایجاد کنی و یا آسمان را بر سر ما فرود آری و مانند این امور تکوینی که رسول خدا ﷺ مأمور شد در جواب ایشان بگوید: «هل كنت إلا بشرا»، آیا مگر من جز بشری هستم و این کارها بر عهده من نیست. تعجب اینست که آیت الهی که خود را أعلم می‌داند می‌گفت رسول خدا ﷺ و امام بر هر سنگ و کلوخی ولایت دارد و هر سنگ و کلوخی در مقابل امام خاضع و مطیع است، دانشجوئی به او گفت اگر چنین است پس چرا سنگ پیشانی و دندان رسول خدا ﷺ را در جنگ احد شکست، تا آن دانشجو این سخن را گفت آن آیت‌الله گفت ای خبیث ملعون تو چه حقی داری در مجلس علما سخن بگوئی، آن دانشجو گفت خبیث و ملعون خودتی و نزدیک بود غوغائی بر پا شود.

آیهٔ ۳۳ و ۳۴: سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۲۲ و ۴۱:

﴿وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۲۲﴾﴾ مَثَلُ الَّذِينَ أَخَذُوا مِنَ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ ﴿﴾ [العنكبوت: ۲۲ و ۴۱]

«یعنی برای شما جز خدا ولی و نصیری نیست. و مثل آنانکه غیر خدا اولیاء خود گرفته‌اند مانند مثل عنکبوتست که برای خود خانهٔ سستی می‌سازد.»

در این آیات خدا مذمت کرده از کسانی که غیر خدا را ولی گرفته و مقصود از این ولایت، دوستی نیست زیرا انسان می‌تواند با هر مسلمانی دوستی کند. پس مقصود همان ولایت تکوینی است که خدا مخصوص خود قرار داده است. پس مقصود همان ولایت تکوینی است که خدا مخصوص خود قرار داده است.

آیهٔ ۳۵: سورهٔ اسراء آیهٔ ۱۱۱:

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مِنِ الدَّلِّ وَاكْبَرُهُ تَكْبِيرًا ﴿۱۱۱﴾﴾

«برای خدا شریکی در ملک و ولی و سرپرستی نیست زیرا أخذ ولی دلالت بر ذلت دارد و او را بزرگ بدان بزرگ دانستی.»
 آیه ۳۶: سوره نور آیه ۵۵:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾ [النور: ۲۵]

از امام صادق منقولست. از امام صادق روایت کرده‌اند که فرموده این آیه راجع به امامان است که خدا به ایشان وعده داده ایشان را خلیفه زمین کند و ایشان را تمکن دینی دهد. و امامانی که تمکن اجرای حدود الهی و امور دینی را ندارند چگونه سرپرست تکوینی مردم و جهانند.

اول - خلافت ائمه مانند خلافت گذشتگان است چنان که گذشتگان متولی امور تکوین نبودند اینان نیز نیستند، پس خلافت و سرپرستی ایشان در امور تشریح و تمکن دینی است و نه تکوینی. و خلافت گذشتگان در قسمتی از زمین بوده.

دوم - خدا ایشان را تمکن خواهد داد برای نشر دین و فعلاً از همین نیز تمکن ندارند.

سوم آنکه خلافت ایشان در زمین است نه در تمام جهان. اگر چه ما آن روایت را صحیح نمی‌دانیم و این آیه را وعده خدا می‌دانیم راجع به مؤمنین زمان رسول خدا ﷺ که خلیفه و جانشین کفار شدند و تمکن دینی پیدا کردند به دلیل کلمه منکم که خطاب به حاضرین زمان رسول خدا ﷺ است.

و صدها آیات دیگر در قرآن که ولایت تکوینی را از انبیا نفی کرده، مانند آیه:

﴿وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ [العنکبوت: ۵۰].

و آیه ۳۵ سوره انعام:

﴿وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ أُسْطِطِعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ [الأنعام: ۳۵]

و آیه ۶۳ سوره انفال:

﴿لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ﴾

[الأنفال: ۶۳]

و آیه ۵۶ سوره قصص: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾ [القصص: ۵۶] که می‌فرماید تو فقط مندر آشکاری و کار دیگری از طرف ما نداری و آوردن معجزه و الفت انداختن بین مردم و هدایت ایشان بدست تو نیست. آیا خدا این همه آیات را برای چه و برای که نازل کرده؟ برای آنکه دزدان دین نتوانند از خود بیافند و برای اولیاء خدا مقامات و صفات الهی قائل شوند، و آنان را ارباب و یا مکون و یا مدبر جهان و یا امراء هستی بدانند. ولی پس از مطالعه این آیات اگر کسی در بطلان سخن غلات شکی داشته باشد یا مغرض و دکاندار است و یا کودن. و اگر به اخباری تمسک جوید که موافق قرآن نباشد آن اخبار طبق قول ائمه مردود است. ولی ما اخباری داریم که ائمه طبق آیات قرآن و ولایت تکوینی را از خود نفی کرده‌اند.

اخبار نفی ولایت تکوینی از رسول و امام

اول- دعای جوشن کبیر که از رسول خدا ﷺ و ائمه هدی روایت شده که در آن خوانده‌اند: «یا من لا یخلق الخلق إلا هویاً من لا یبسط الرزق إلا هویاً من لا یدبر الأمر إلا هویاً من لا یصرف السوء إلا هو» یعنی ای خدائیکه خلق نمی‌کند جز خودش و بسط رزق نمی‌دهد جز او و امور را تدبیر نمی‌کند جز او و بدی را برطرف نمی‌کند جز او.

دوم- حضرت امیرالمؤمنین در دعا و تسبیح نماز خود عرض می‌کند: «لا حيلة و لا أستطيع لها ضراً و لا نفعاً».

سوم- در دعای یستشیر عرض می‌کند: «كنت قبل كل شيء و كونت كل شيء». یعنی خدایا تو قبل از هر چیزی بوده‌ای و تو هر چیزی را هستی داده‌ای.

چهارم- امام سجّاد در دعای روز دوشنبه می‌گوید: «الحمد لله الذي لم يشهد أحداً حين فطر السموات والأرض و لا اتخذ معينا حين برء النسمات» یعنی ستایش و سپاس خدائی را که هنگام ایجاد آسمان‌ها و زمین احدی را شاهد قرار نداد. و یاوری نگرفت هنگامی که جان‌ها را آفرید.

پنجم- کفایه: الموحّدين و بحار و توحید صدوق همه روایت کرده‌اند از امام صادق که فرمود: «لا یكون الشیء الا من شیء الا الله و لا ینقل الشیء من جوهریته اِلی جوهر آخر الا الله و لا ینفعل الشیء من الوجود اِلی العدم الا الله». یعنی ایجادکننده از هیچ نباشد جز

خدا و متصرف در هستی که جوهری را به جوهر دیگر تبدیل کند نباشد جز خدا و هستی را معدوم نکند جز خدا. یعنی این کارها مخصوص او و از غیر او محال است.

ششم - در هفتم بحار روایت کرده از اما صادق علیه السلام که فرمود: «انَّ الغلاوه لشرّ خلق الله يصغرون عظمة الله و يدعون الربوبية لعباد الله و الله إنَّ الغلاوه لشرّ من اليهود والنصارى و المجوس والذین أشركو» یعنی محققاً غالیان بدترین خلق خداوند عظمت خدا را کوچک می‌کنند و پروردگاری غیر خدا برای بندگان خدا مدّعیند. قسم بخدا که غالیان از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند. نویسنده گوید غالیان و مشرکین زمان ما از چند جهت بدتر از مشرکین می‌باشند:

۱- مشرکین زمان جاهلیّت در موقع راحتی و وسعت بت‌ها را می‌خواندند ولی غالیان و مشرکین زمان ما در موقع ترس و گرفتار نیز بندگان خدا را می‌خوانند و بزرگانی که هزار سال است به عالم دیگر منقل شده‌اند حاضر و ناظر و واسطه می‌شمرند.

۲- زمان جاهلیّت قرآنی نبود که به ایشان بگوید: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [البقره: ۱۸] و چون قرآن را دیدند و شنیدند غیر خدا را نخوانده و بت‌هایی که مظاهر اولیاء خدا بود بنظر ایشان همه را رها کردند. ولی مشرکین زمان ما با بودن صدها آیات قرآن باز عقاید شرکیه و خرافات خود را رها نمی‌کنند.

۳- مشرکین جاهلیّت بت‌هایی که بی‌تقصیر بودند خوانده و به آنان متوسّل می‌شدند برای شفاعت نزد خدا، ولی زمان ما اقطاب و مرشدان و بزرگانی که اهل عصیان می‌باشند خوانده و ایشان را واسطه فیض می‌دانند.

۴- مشرکین جاهلیّت بت‌ها را دست‌اندرکار خلقت و رزق و حیات نمی‌دانستند و فقط در عبادت برای آن‌ها کرنش می‌کردند، ولی مشرکین زمان ما امراء هستی می‌نویسند و اولیاء خدا را امیر در هستی و معادن و یا دست‌اندرکار خدا می‌دانند.

و البته فرق‌های دیگری نیز دارند، مجوس و مشرکین ایران یک شریک برای خدا قائل بودند به نام اهریمن ولی او را موجد شرّ دانسته و یزدان را فاعل خیرات می‌دانستند ولی مشرکین زمان ما مرگ و بیماری و گرفتاری‌ها را به امر خدا ولی شفا و

برکت را از امام می‌دانند پس اینان بدتر از مجوسند زیرا شرور را از خدا می‌دانند و خیر را از امام.

هفتم - شیخ صدوق در کتاب اعتقادات خود روایت کرده از اما رضا که فرمود: «اللَّهُمَّ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَنَا الْخَلْقَ وَ عَلَيْنَا الرِّزْقَ فَنَحْنُ إِلَيْكَ مِنْهُ بَرَاءٌ كِبْرَاءَةَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ مِنَ النَّصَارَى اللَّهُمَّ إِنَّا لَمْ نَدْعُهُمْ إِلَيَّ مَا يَزْعُمُونَ فَلَا تَوَاحِدُنَا بِمَا يَقُولُونَ» یعنی خدا یا کسی که گمان کند که ما در خلق و رزق دست داریم ما از او بیزاریم مانند بیزاری عیسی بن مریم علیه السلام از نصاری خدایا ما ایشان را به آنچه گمان می‌کنند در حق ما دعوت نکردیم پس ما را مؤاخذه نکن به آنچه ایشان می‌گویند. غالیاں زمان ما خود را از دوستان حضرات ائمه می‌دانند دیگر خبر ندارند که تمام انبیاء و اولیاء از ایشان بیزارند. ولی ما که ناقل قول ائمه و آیات قرآن را برای ایشان می‌خوانیم می‌گویند وهابی و دشمن ائمه است، دیگر نمی‌دانند که در محکمه عدل الهی باید جواب همین تهمت را بدهند و ما به هیچ وجه از گناه روحانیانشان نمی‌گذریم، ولی ممکن است از گناه عوام بگذریم. به اضافه ما در کتب خود که قریب دوصد جلد نوشته‌ایم یکمرتبه از قول خلفاء رضی الله عنهم چیزی نقل نکرده‌ایم فقط قال الله و قال أمير المؤمنين و قال الصادق والرضا عليهم السلام گفته‌ایم، آیا کتب چاپ شده ما را مانند گنج حقائق در کلمات امام باقر و کلمات امام حسن و کلمات امام حسین و کتب دیگری در کلمات سایر ائمه را ندیده‌اند؟ آیا کتب رجال و تراجم النساء ما را ندیده‌اند؟ باضافه مگر وهابی چه می‌گوید که باید او را بی دین و یا دشمن امام خواند دشمن امام کسی است که اصول و فروع دین او با امام فرق داشته باشد انهم غالبون زمان ما می‌باشند که چنین هستند. و بحمدالله کاسه خود را از ایشان جدا کرده و از ایشان کناره گرفته‌ایم. فَلَلهُ الشُّكْرُ.

هشتم - در دعای جوشن بند ۹۴ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه خوانده‌اند: «یا مکون کلّ شیء و محوّه یاربّ کلّ شیء و صانعه» یعنی ای هستی‌بخش هر چیز و تغییر دهنده آن‌ای پروردگار هر چیز و صانع آن.

نهم - امام حسین علیه السلام در دعای عرفه بخدا عرض می‌کند: «لم تشوهني بخلقی و لم تجعل الی شیئا من أمری» یعنی خدایا مرا زشت نیافریدی و چیزی از امر خود مرا بخودم واگذار نکردی. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض می‌کند «اللَّهُمَّ لَا تَكْلُنَا إِي أَنْفُسَنَا طَرَفَةَ عَيْنٍ

أبداً» پس جائیکه امر خودشان به ایشان واگذار نشده چگونه امر در دیگران به ایشان واگذار شده است؟ آیا غالیان عقل ندارند. امام چهارم در دعای چهارشنبه عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْ بَعَثْتَنِي مِنْ مَرْقَدِي لَكَ الْحَمْدُ أَنْ خَلَقْتَ فَسْوَيْتَ وَقَدَّرْتَ وَ قَضَيْتَ وَ أَمَتَ وَ أَحْيَيْتَ وَ أَمَرَضْتَ وَ شَفَيْتَ» تا آخر. یعنی خدا تو را ستایش می‌کنم که مرا از خوابگاهم بیدار کردی و ستایش برای تو است که مرا خلق کردی و معتدل نمودی و مقدر کردی و حکم نمودی و می‌راندی و زنده کردی و بیمار کردی و شفا دادی من تو را می‌خوانم خواندن بنده‌ایکه حیلۀ او قطع شده و بیچاره گردیده و اجل او نزدیک شد. آیا با اینکه امامان، خودرا هیچ کارۀ در تکوین دانسته و نتوانسته جلو بیماری و پیری خود را بگیرند و اختیار موت و حیات خود را نداشته‌اند چون غالیان ایشان را همه کارۀ جهان می‌دانند.

دهم- امام صادق علیه السلام در دعای خود عرض می‌کند خدایا از تو می‌خواهم که برگردانی از من شرّ هر ستمگر عنود و شیطان مردود و شرّ هر مخلوقی را. و اگر خود امام ولایت تکوینی داشت جلو شرها را می‌گرفت و محتاج به دعا نبود.

یازدهم - در غیبت طوسی و احتجاج طبرسی و بحار مجلسی روایت کرده‌اند که امام منتظر در توقیعی فرموده: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَ قَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجَسْمٍ وَ لَا حَالٍ فِي جَسْمٍ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَ أَمَّا الْأَتْمَةُ يَسْئَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَ يَسْئَلُونَ فَيَرْزُقُ إِجَابًا لِمَسْئَلَتِهِمْ» یعنی محققاً خدای تعالی خلق اجسام و تقسیم ارزاق او جسم و حال در جسم نیست (یعنی آنکه خود جسم و حال در جسم است نتواند این کارها کند) و اما امامان از خدا سؤال می‌کنند و خدا خلق می‌کند و روزی می‌دهد برای اجابت سؤال ایشان.

دوازدهم - در زیارت جامعه که غالیان آن را صحیح می‌شمردند، زائر می‌گوید: «مرتب لدولتکم حتّی یحیی الله تعالی دینه بکم و یمکنکم فی أرضه» یعنی ای امام، من منتظر دولت شمایم تا آنکه خدا دین خود را ببرکت شما زنده کند و شما را در زمین تمکن دهد. یعنی فعلاً ائمه تمکنی ندارند حتّی در زمین و بعداً خدا ایشان را در زمین تمکن خواهد داد نه در تمام جهان آن‌هم برای احیاء دین و شریعت نه تکوین.

سیزدهم - رسول خدا ﷺ و هر امامی همه باید بگویند: «لا حول و لا قوه إلا بالله» و همه در نماز می‌گفتند: «بحول الله و قوته أقوم و أقعد» یعنی به یاری و نیروی خدا می‌نشینم و قیام می‌کنم و حول و قوه دیگر را نمی‌خواندند مثلاً بحول الإمام نمی‌گفتند.

چهاردهم - آیات و روایاتی که دلالت دارد رسول خدا ﷺ و سایر مردم باید بگویند «حسبنا الله وأفوض أمری إلى الله» و حضرت رضا در تعقیب نماز می‌گفت: «ما شاء الله لا ما شاء الناس حسبي الرب من المربوبین حسبي الخالق من المخلوقین» یعنی خدا همه را کافی است و احتیاجی به مخلوق و مرزوق نیست. و امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل می‌گویند: من مالک چیزی جز دعا نیستم و به خدا عرض می‌کند: «اغفر لا یملك إلا الدعاء».

پانزدهم - روایات کثیره کافی و بحار که از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «إن الله عزوجل أدب نبيه فأحسن أدبه فلما أكمل له الأدب قال و أنك لعلي خلق عظیم ثم فوض إليه أمر الدین» یعنی خدای عزوجل پیمبرش را ادب کرد و نیکو ادب کرد، پس چون ادب او را کامل نمود تو دارای خلق بزرگی سپس امر تبلیغ دین را به او واگذار کرد. و هزاران دعا و حدیث دیگر که جای ذکر آن‌ها در این مختصر نیست. و اما براهین عقلی بر نفی ولایت تکوینی از غیر خدا پس بسیار است. ما به بعضی اشاره می‌کنیم:

أدلة عقلیه و نقلیه بر نفی ولایت تکوینی مخلوق

دلیل اول تحیز که هر جسم و جوهری چه لطیف و چه کثیف، محتاج بحیز یعنی مکان است و هر موجود ممکن الوجودی محدود است. انبیاء و اولیاء همه بشر و دارای روح و بدن محدود و محتاج به مکان می‌باشند و در آن واحد ممکن نیست در دو مکان باشند. و دلیل بر آنکه روح مکان دارد علاوه بر وجد آن همان آیه: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ [ص: ۷۲] می‌باشد که روح دمیده شده در قالب بدن چنان‌که اگر روح پیغمبر را در خواب ببینی او را به اندازه و حدودی خواهی دید، و هر کسی از مکان‌های دیگر غیر از مکان خودش غایب است. و کسیکه از سایر موجودات غایب است چگونه ولایت

تکوینی بر آن‌ها دارد و این دلیل عقلی را امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه در کلام ۴۶ بیان داشته و چون بر مسیر به سوی شام بود به خدا عرض کرد: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَ لَا يَجْمَعُهَا غَيْرُكَ لِأَنَّ الْمَسْتَخْلَفَ لَا يَكُونُ مُسْتَصْحَبًا وَ الْمَسْتَصْحَبُ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفًا» یعنی خدایا تو همراه منی در سفر و تو جانشین منی در میان خانواده‌ام و این دو را جامع نیست جز تو (یعنی کسیکه هم همراه من باشد و هم در میان اهلم بماند غیر تو این صفت را ندارد، و بعد دلیل آن را می‌آورد که جانشین همراه نیست و همراه جانشین نیست، و این کلام را رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز وقت سفر فرموده است. آیا غالیان این دلیل روشن را نمی‌فهمند و یا عقل را حجت نمی‌دانند و یا به حضرت علی علیه السلام و کلام او عقیده ندارند.

إشکال و جواب آن

گویند اگر محالست فردی در آن واحد در دو مکان باشد یعنی چگونه امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: «من یمت یرنی» یعنی هر کس بمیرد مرا می‌بیند چگونه او را می‌بیند در حالیکه او مکان واحد دارد؟ جواب این است که راویان این روایات غالباً از غلات بوده‌اند و این دروغ را به آن امام بسته‌اند. اگر آن امام در مرگ هر کسی حاضر باشد باید همواره محزون و افسرده باشد و به قول خودش برای حزن شیعیان محزون گردد. و علی علیه السلام اگر به امور دنیا ناظر باشد و این همه فساد و ظلم و جور را ببیند و نتواند نهی کن از غصّه باید دق کند. خدائیکه ستار العیوب و به مؤمنین فرموده در امور مردم تجسس نکنید و فرموده فقط خدا کافی است که به گناه بندگان آگاه باشد. آیا امام که فردی از افراد مؤمنین است نباید قول خدا را اطاعت کند آیا می‌توان به فرمان: ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾ [الحجرات: ۱۲] که در قرآن است اعتنا نکنیم و به این خبریکه معلوم نیست راست باشد توجه کنیم و آن را بر قرآن مقدم بداریم. ثانیاً بر فرض صحّت این خبر، امام را مانند ماه آسمان بدانند که هر کس او را می‌بیند و او مکان واحد دارد، اما اگر همه جا باشد دیگر آمد و رفت لازم ندارد و علی علیه السلام که به مکه می‌رود خود در مکه هست نباید زحمت راه را بر خود تحمل کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله که به معراج رفت اگر در همه جا بود دیگر رفتن لازم نبود؟ پس کسیکه در مکانی نبوده و به آن مکان می‌رود؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله که از مکه و هجرت نمود باز هم در مکه بود؟ پس بشر

مانند سایر اجسام و جواهر مکان متعدده ندارد. رسول خدا ﷺ با تمام زحمت و رنج با عده‌ای از مجاهدین به تبوک رفت تا با دشمن جهاد کند، چون به تبوک رسید معلوم شد دشمنی آنجا وجود نداشته و اگر خود همه جا بود می‌دانست که لشکر دشمن در تبوک نیست و این زحمت سفر را متحمل نمی‌شد. ثالثاً این شعر:

یا حار همدان من یمت یرنی
من مؤمن أو منافق قبلاً

از سید حمیری شاعر است و طبق تاریخ به علی علیه السلام مربوط نیست. بعضی از مدعیان علم که کوشش دارند در حفظ خرافات، نوشته که علی علیه السلام برای خود هزاران تمثال و یا عکس خلق می‌کند و بر سر اموات می‌فرستد. گویا آن نویسنده علی را خالق می‌داند که تمثال و عکس برای خودش خلق می‌کند. باید به او گفت علی علیه السلام فرموده به قول شما: یرنی، مرا می‌بیند و نفرموده عکس و یا تمثال مرا می‌بیند. اینان خیال می‌کنند حفظ خرافات از هنرهای علمی است. رابعاً علی علیه السلام بقول شما بر سر اموات حاضر است نه همه جا اگر چه این هم مخالف عقل و نقل باشد.

دلیل دوم - برای نفی ولایت تکوینی توحید افعالی است:

باید دانست که توحید بر چهار قسم است که انکار هر یک موجب شرک است توحید ذاتی و توحید صفاتی و توحید افعالی و توحید عبادی. توحید افعالی آنست که غیر خدا طبق آیات قرآن و عقل نمی‌توانند کار خدا کنند و کارهای خدا منحصر است به خود او و یکی از صفات افعالی او قیومیت و ولایت و حفاظت او است بر تمام اشیاء چنان که در قرآن فرموده: ﴿هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿۲﴾﴾ [ال عمران: ۲] و در دعای جوشن کبیر آمده: «یا من

کلّ شیء قائم به» و در سوره رعد آیه ۳۳ فرموده: ﴿هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ﴾ [الرعد: ۳۳]

باید محیط بر اشیاء و همواره زنده و پاینده باشد و او را چرت و خواب نگیرد و سهو و اشتباه ننماید و این صفات منحصر است بذات احدیت و هیچ رسول و امامی چنین صفاتی ندارد چنان که خدا به رسول خود فرموده: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ﴿۳۰﴾﴾ [الزمر: ۳۰] و خدا است که آنی از ذرات اشیاء و از عرش تا فرش از کهکشان‌ها تا حیوانات ذره‌بینی غافل نیست که خود در سوره مؤمنین آیه ۱۷ فرموده:

﴿وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿۱۷﴾﴾ [المؤمنون: ۱۷]

«وما از مخلوق غافل نبوده‌ایم.»

و نیز فرموده است: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ﴾ [الروم: ۲۵]، و ﴿بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [یس: ۸۳]. یعنی کسی جز او این صفات را ندارد، و عقلاً مخلوق محیط نگردد و یا غیرمجردی مجرد نشود، و ممکن، واجب الوجود نباشد.

اشکال و جواب آن

اگر کسی بگوید طبق اخبار وارده رسول و امام خزینه علم خدایند و باید به همه چیز محیط باشند؟ جواب آنست که این اخبار مخالف عقل و آیات قرآن است زیرا علم خدا عین ذات او است و ذات خدا محصور و مظروف در خزینه نمی‌شود و خدا به پیغمبر فرموده: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ﴾ [الأنعام: ۵۰]. و اگر مقصود این است که علوم شرعی که از وحی گرفته شده نزد ایشان است، گوئیم قبول است ولی این علوم مربوط به عالم تکوین نیست بلکه قوانین و معارف شرعی است.

دلیل سوم - این است که رسول خدا ﷺ دفع شرّ مخلوق را از خدا می‌طلبد در قرآن خدا به او فرموده: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ﴾ [الأعراف: ۱۸۸] یعنی: «بگو اگر من غیب می‌دانستم (به فرض محال)، جلب خیر زیاد می‌کردم و بدی بمن نمی‌رسید» و اگر در جنگ احد می‌دانستم سنگ به پیشانیم می‌خورد سر خود را کنار می‌کشیدم که نخورد. علی علیه السلام از درد چشم می‌نالید و دفع شرّ دشمنان را از خدا می‌خواهد و عرض می‌کند «واکفني شرّ الجنّ والانس من أعدائي» و خود او می‌گوید جلب خیر و دفع ضرر بدست من نیست و می‌گوید: «أنا العبد الذليل المسكين لا يملك لنفسه شيئاً» و ضربت ابن ملجم را نتوانست شفا دهد و ۲۱ ماه با معاویه رضی الله عنه جنگید و می‌خواست او را از بین بردارد ولی نتوانست با این احوال چگونه ولایت تکوینی ممکن است داشته باشد، مردم نادان خیال می‌کنند هر یکی از بزرگان دین که به عالم باقی رفته‌اند در این عالم فانی هستند و در هر مکان حاضر و ناظر و شنونده صدای مظلومین و محتاجان می‌باشند و لذا می‌آیند درب هر خانه می‌گویند و یا اباالفضل یا باب الحوائج و خیال

می‌کنند حضرت ابوالفضل علیه السلام حاضر فی کلّ مکان و درب حوائج الهی است، دیگر نمی‌داند که امیرالمؤمنین در نهج البلاغه فرموده: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ كُلِّ إِنْسٍ وَ جَانٍ وَ لَيْسَ لَهُ بَابٌ وَ لَالَهُ بَوَّابٌ» خدا برای قضاء حوائج بندگان خود نه در دارد نه دربان، آری اینان هر بشری را متّصف به صفات خدائی کرده‌اند، از خدا بی‌خبرند و خدای خیالی برای خود تراشیده‌اند، ما می‌دانیم که حضرت ابوالفضل مقام بزرگی نزد خدا دارد، ولی خدا فرموده: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸]، یعنی غیر خدا را نخوانید و از غیر خدا حاجت نخواهید.

دلیل چهارم - آنکه اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ولایت بر تمام اشیاء داشت، باید در و دیوار و نیزه و خنجر بدون اجازه او کار نکنند و اگر شمشیر و یا سنگی به بدن ایشان آسیب رسانده به اذن خودشان بوده و به ایشان ظلمی نشده و خودشان به خود صدمه و ستم کرده‌اند، شما را به خدا هیچ عاقلی چنین سخنی خواهد گفت، اگر چنین است، پس فرشتگان حفظه نمی‌خواهند پس چرا در قرآن و توحید صدوق آمده که خدا برای همه حتّی برای رسول و امام و فرشتگان حفظه گماشته، و در صفین به حضرت علی علیه السلام عرض شد خود را از معاویه رضی الله عنه و لشکر او حفظ کنید، فرمود هر کس را فرشتگانی است که او را از افتادن در چاه حفظ می‌کنند، و چون اجل او برسد او را رها کنند و این روایت را مجلسی در سوم بحار ص ۳۳ ذکر کرده. پس معلوم می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام محتاج به ملائکه حفظه می‌باشند و ولایت تکوینی ندارند.

دلیل پنجم - آنکه در صدر اسلام تا زمان صوفیه سخن از زمامداری قانونی و شرعی برای حضرت علی بود که شیعه مدّعی بود دیگران غصب کرده‌اند ولی سخن از ولایت تکوینی بر جهان نبود که دیگران غصب کنند، ولی پس از قرن‌ها ولایت تکوینی را غلات برای امام وارد کردند. حال ما می‌خواهیم قول مدّعی را قبول کنیم که امام ولایت تکوینی بر جهان و حتّی بر کهکشان‌ها دارد، ولی اینجا جای سؤالی است که باید جواب ما را بدهند، امامی که چنین ولایتی دارد، زمین و ولایت بر زمین نزد او ارزشی ندارد خصوصاً ولایت و حکومت بر شهر مدینه و اطرافش این چه ارزشی دارد، نزد او زمین نزد جهان آفرینش خردلی است و یا چون قطره‌ایست نزد دریای بیکران. پس اگر حکومت مدینه و اطرافش را کسی غصب کرد در مدت ده سال، این امام ولیّ و حاکم بر جهان هستی نباید چنان افسرده شود که بگوید استخوان در گلویم گیر کرده و خار

در چشمم فرو رفته، و خود و شیعیانش تا قیامت گریه و زاری و همواره عزاداری کنند. آری اگر شخصی میلیاردها تومان پول دارد، قرانی از آن گم شود، نباید دنیائی را عذار کند و در میان مسلمین نزاع دائمی راه بیندازد.

دلیل ششم - آنکه خدا انبیاء را نفرستاد برای سرپرستی جهان، بلکه برای ارشاد آدمیان، چنان که در سوره طه خدای تعالی می‌فرماید: ﴿لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنُحْزَىٰ﴾ [طه: ۱۳۴] و چنان که سایر انبیاء ولایت و سرپرستی بر جهان نداشتند، و خدا به رسول خود فرموده: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِّنَ الرُّسُلِ﴾ [الأحقاف: ۹] «بگو من نودرآمدی از پیمبران نیستم»، و در سوره انعام فرموده: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [الأنعام: ۵۰] یعنی بگو من نمی‌گویم خزائن الهی نزد من و بدست من است و من غیب نمی‌دانم و نمی‌گویم من ملکم و مقام فرشته دارم، پیروی نمی‌کنم مگر آنچه به من وحی شده است. و حتی در این آیه رسول خدا ﷺ را از ملک پائین‌تر آورده از جهت کارهای فرشتگان پس طبق آیه ۲۸۵ سوره بقره:

﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ﴾ [البقرة: ۲۸۵]

و آیه: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾ [النساء: ۱۶۳].

رسول خدا ﷺ نیز مانند تمام انبیاء برای ارشاد و هدایت مردم آمده و در این جهت فرقی با سایرین ندارد و خزائن قدرت الهی نزد او نیست چنان که نزد سایر انبیاء نبود. دلیل هفتم - اینکه آیا خدا خود برای سرپرستی و ولایت جهان کافی است یا خیر؟ و اگر نعوذ بالله کافی نیست، پس نتواند نصب ولی کافی نماید، زیرا خدای غیرکافی نتواند نصب کافی نماید و اگر خود کافی است دیگر احتیاج به غیر نیست برای اداره جهان، خدای مجرّد از مکان و غیر محدوده اگر کافی نباشد چگونه بشر محدود می‌تواند کافی باشد.

دلیل هشتم - صریح آیات قرآن که مؤید به حکم عقل است که رسول خدا ﷺ در زمان انبیاء گذشته نبوده و کسیکه نبوده چگونه ولی و مدیر جهان بوده در سوره قصص آیه ۴۴ فرموده:

﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِ إِذْ فَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ الْأَمْرَ﴾ [القصص: ۴۴]

و در آیه ۴۶:

﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا﴾ [القصص: ۴۶]

«تو نبودى هنگامى که در طور به موسى ندا کردیم».

و آیات دیگر که بعداً ذکر خواهد شد.

دلیل نهم - آیه ۴۱ سوره فاطر:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّنْ

بَعْدِهِ﴾ [فاطر: ۴۱]

«محققاً خدا نگه می‌دارد آسمان‌ها و زمین را از اینکه زائل و یا از مقرّ خود منحرف

شوند و اگر زائل و یا منحرف شوند احدی جز خدا نتواند آن‌ها را نگه دارد».

دلیل دهم - اگر ولایت و سرپرستی جهان با غیر خدای عزوجل باشد لازم می‌آید

در وجود حق و افعال او تعطیل و اهمال باشد و آن باطل است، زیرا وجود حق معطل

نیست: ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ [الرحمن: ۲۹]، و طبق آیات قرآن و روایات کسی که

قائل به تعطیل شود کافر است.

دلیل یازدهم - آنکه ولایت و زعامت بر جهان را خدائی سزا است که دارای تمام

صفات کمالیه و منزّه از صفات نقص باشد و کسیکه چنین نباشد محال است، چنین

ولایتی را واجد باشد چنان که در سوره شورا آیه ۹ فرموده: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ

فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الشوری: ۹]

در جمله ﴿هُوَ الْوَلِيُّ﴾ ضمیر فصل آمده و آن دلالت بر حصر دارد و «فاء» در «فَاللَّهُ»

دلالت بر تعلیل دارد پس معنی آیه چنین است: «آیا غیر خدا را اولیاء و سرپرستان

خود گرفتند» و نباید زیرا ولایت منحصر به آن خدائی است که نفع و ضرر با او است و

او دارای صفات کمالیه و فاقد نقص است از آن جمله مرده‌ها را زنده می‌کند و بر هر

چیز قادر است. یعنی اینکه چنین صفاتی ندارد چنین ولایتی بر او نزید.

ما مطالب تازه نیاورده‌ایم

ممکن است مطالب این کتاب به نظر بعضی تازه‌ای باشد، ولی باید بداند ما چیز تازه‌ای

نگفته‌ایم بلکه برای روشن شدن افکار و دفع عقائد خرافی اهل غلو اقتدا به علمای

بزرگ نموده‌ایم مانند صاحب کفایه الموحّدين در کفایه و شیخ جعفر استرآبادی در

کتابش و شیخ صدوق و مرحوم مجلسی و سید علی بحر العلوم در کتاب برهان قاطع خود ص ۴۵۳ جلد دوم که نوشته کسی که معتقد باشد ائمه خالق و رازق و محیی و ممیت می‌باشند یاذن و مدد و مشیّت خدا چنین کسی کافر است و شیخ حرّ عاملی در جلد هفتم اثبات الهداه باب نفی الغلوّ تمام مطالب ما را بیان کرده است. علامه مجلسی در ص ۳۴۶ جلد ۲۵ بحار جدید می‌گوید قول به اینکه رسول و امام شریک خدایند در معبودیت و یا در خلق و رزق و قول به اینکه ایشان بدون وحی و الهام، غیبی بدانند و قول به اینکه ائمه چون پیغمبرانند تماماً کفر و الحاد و خروج از دین است. و قول به اینکه از طرف خدا رزق و خلق و تربیت و احیاء و اماتة به ایشان واگذار شده باشد به این معنی که ایشان فاعل این امور باشند این نیز کفر صریح است، و قول به اینکه فاعل این کارها خدا باشد مقارن اراده و مشیّت ایشان، اگر چه دلیل عقلی معارض آن نباشد لیکن مخالف ظاهر بلکه مخالف صریح اخبار است، به اضافه این قول «بِإِلَهِ يَعْلَمُ وَ قَوْل» بدون مدرک است و «قَوْلُ بِإِلَهِ يَعْلَمُ مُوجِبٌ دُخُولٍ» در نار خواهد بود. و در صفحه ۳۴۸ می‌گوید: اما آن اخباریکه وارد شده در نزول ملک و روح که مامور به هر امر هستند در شب قدر برای سلام، پس نزول آن‌ها برای آن نیست که ائمه مدخلیّت در اموری داشته باشند و برای این نیست که خدا بخواهد با ایشان مشورت کند بلکه: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [الأعراف: ۵۴] حقّ خلق و امر فقط برای خدا است و این نزول ملک نمی‌باشد مگر تشریفاتی برای احترام رسول و امام و یا اعلام به آنان تا آخر کلامه، و در مرآت العقول نیز علامه مجلسی ص ۱۹۱ ولایت تکوینی را از رسول و امام نفی نموده است. نویسنده گوید اخبار نزول ملک بر امام در شب قدر مدرک قرآنی ندارد پس فرق نمی‌کند چه مستقلاً ائمه را خالق و مدبّر و مدیر جهان بدانند و چه به اذن و مدد خدا در هر دو صورت شرکست، زیرا ذیبلاً بیان خواهد شد که هر دو قسم باطل و مخالف توحید است. اما چون اکثر ملّت را بغلوّ و خرافات کشیده‌اند ممکن است و بلکه حتمی است که از مطالب این کتاب عصبانی شوند، ولی اگر بعقل خود رجوع کنند متوجه خواهند شد که ما خیرخواهی نموده و ایشان را از شرک و غلوّ نجات داده‌ایم، ولایت تکوینی غیر خدا چه طویلاً باشد و چه عرضاً چه استقلالاً و چه غیر استقلالاً باطل است.

ولایت تکوینی مستقل و غیر مستقل فرق ندارد

شیخیه چنان که اسکوتی در احقاق الحق و سایر رؤسای ایشان نوشته‌اند که اگر رسول و امام در خلقت و اداره امور جهان مستقل باشند شرک است و اما اگر مستقل نباشند و به امور و اراده و اذن و مدد خدا: خلق و رزق و امور جهان را متکفل باشند چه اشکالی دارد؟ جواب آنست که اولاً مدرک بر این فرض از شرع و عقل نداریم و هر گفتاری مدرک می‌خواهد، و مدیر بودن غیر خدای سبحان برای جهان چه به نحو استقلال و چه غیر استقلال مدرکی ندارد. ثانیاً مدارک اسلام چنان که آیات و روایات آن بیان شد دلالت بر بطلان آن دارد. ثالثاً خدا در همه جای قرآن می‌گوید: ﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ و ﴿رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾ و ﴿بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾، مدیریت و ولایت جهان را منحصرأً به خود نسبت داده و یکجا فرموده «رسولنا مدیر کل شیء». رابعاً می‌گوئیم رسول و یا امام چگونه مدیر و یا خالقند با اسباب و یا بدون اسباب؟ اگر بگوئی با اسباب می‌گوئیم خدا خود که موجب اسبابست مگر عاجز و یا خسته شده، چرا خودش با اسباب را اداره نکند که دیگری کند و اگر بگوئی رسول و امام بدون اسباب جهان را اداره می‌کنند، می‌گوئیم رسول و امامی که دارای مکان و محدودند و در هر جا نیستند چگونه بدون اسباب اداره می‌کنند؟ به اضافه خوب بود رسول خدا ﷺ یک مرتبه بدون اسباب جنگ برود و یا بدون اسباب غذا تهیه کند تا این مطلب را باور کنیم، به اضافه بشر محتاج محدود جهان را اداره کند، اما خالق عزوجل که به همه چیز احاطه دارد چرا این کار نکند؟ و اگر بگوئی رسول و امام اسباب و ابزار کار خدایند برای خلق و اداره جهان، می‌گوئیم اسباب و ابزار چیزهایی باشد که اراده و شعور نداشته باشد، آیا رسول و امام مانند اسباب بی‌اراده و بی‌شعورند؟ این توهین به ایشان خواهد بود. پس اگر بی‌اراده باشند نباید فعلی و یا خلق و اراده جهان را به ایشان نسبت داد زیرا فعل را به فاعل مختار با اراده نسبت می‌دهند نه به ابزار و آلات مثلاً نمی‌گویند تیشه و رنده دری را ساخت بلکه می‌گویند استاد نجار در را ساخته و اگر بگوئی رسول و امام با شعور و اختیارند و با این حال مدیر جهانند؟ جواب این است که فاعل با اراده فعل او به خود او منسوب و او مستقل در فعل است، پس چرا می‌گوئی ولایت غیر مستقل دارند و چرا ایشان را غیر مستقل می‌گوئی؟ حال باید دانست که رسول و امام چون با

اراده و اختیارند اگر خلق کنند و یا مدیر باشند فاعل مستقلند و لذا در مقابل خدای متعال مستقلاً قائل شده‌ای و به شرک افتاده‌ای.

توقیع امام منتظر در این مطلب

خامساً در ص ۲۵۹ هفتم بحار و احتجاج طبرسی روایت کرده‌اند که در غیبت صغری در همین مسئله شیعیان اختلاف کردند که آیا خدای تعالی رزق و خلق و اراده جهان را به ائمه داده یا خیر؟ عده‌ای گفتند این محال است زیرا بر خلق اجسام قادر نیست جز خدای تعالی، عده دیگر گفتند بلکه خدا چنین قدرتی به ائمه داده باشد که به قدرت و مدد او بتوانند چنین کارها کنند، یکی از ایشان گفت چرا بنایب خاص امام عصر محمد بن عثمان رجوع نمی‌کنید تا برای شما روشن کند زیرا او دست‌رسی به امام دارد، پس جماعت شیعه نوشتند و به محمدبن عثمان داده و از ناحیه مقدسه جواب خواستند؟ پس این توقیع از طرف امام آمد: «أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهٗ لَيْسَ بِهِ جِسْمٌ وَلَا حَالٌ فِي جِسْمٍ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ». یعنی خدای تعالی اجسام را خلق و ارزاق را قسمت کرده زیرا او نه جسم است و نه در جسمی حلول کرده، مانند او چیزی نیست یعنی کسیکه خود جسم است این کارها نتواند.

سادساً محال است محدودی که دارای مکان معین است نگهبان یا مدیر و ولی تمام جهان باشد و خدا قدرتش به محال تعلق نگیرد و نمی‌توان گفت به قدرت خدا امام چنین قدرتی دارد. غالبان نوشته‌اند که خدا قادر است که قدرتی به مورچه‌ای بدهد که آن مورچه جهان را اداره کند و همه جا حاضر باشد پس چه مانعی است که به بشر قدرتی بدهد؟ جواب این است که اولاً این محال است که موجود محدودی نامحدود شود و یا محاطی محیط گردد و یا ذومکانی لامکان گردد، مورچه باشد یا بشر یا حجر، صغیر باشد یا کبیر، صفات امکانی محال است که تبدیل به صفات واجبی شود و چون محال است قدرت خدا به آن تعلق نگیرد.

ثانیاً اگر این دلیل شما درست باشد هر کس می‌تواند مدعی حکومت و ولایت بر جهان باشد زیرا به قول شما آدمی که کمتر از مورچه نیست، ممکن است خدا قدرتی به او داده باشد. ثالثاً بحث ما در امکان نیست بلکه بحث در وقوع است که آیا این کار واقع شده یا نه و خدا به مورچه حکومت جهان را داده یا خیر؟ و اگر داده مدرک آن کجا است در حالیکه مدرکی ندارد. بهر حال کسیکه برای رسول و یا امام مقام ربوبی و

ولایت تکوینی بتراشد، باید اول برود خدا را با صفات خدائی بشناسد و بین خالق و مخلوقی فرقی قائل شود، و از عقل که حجت خدائی است پیروی کند، سپس به رسول و امام بپردازند و در راه توحید انحراف نیاورد، بسیار تعجب است از مردمی که اگر رسول خدا ﷺ بود با او جنگ می کردند و اکنون که او نیست مرید و عاشق او شده و به اوامر خدای او اعتنا ندارد، و اکنون که رسول و امام از دنیا رفته اند آنان را همه کاره جهان و شریک خدای مئان نموده اند. آن هم بدون مدرک و دلیلی و یا بدلیل های پوچی. اگر آن امامی که برای او ولایت تکوینی قائلند حاضر بود او را می کشتند، ولی حالا عاشق روی ندیده اویند، ما دلیل ها و شبههاتی که برای خودشان ذکر کرده اند می آوریم و به قضاوت خوانندگان می گذاریم:

أدلة غالیان و جواب آنان!

اول: قیاس - با اینکه علمای شیعه قیاس را باطل می دانند، ولی به اینجا که می رسند فراموش می کنند، آن هم قیاس مع الفارق را که همه باطل می دانند، غالیان می گویند چنان که عزرائیل همه را قبض روح می کند و اسرافیل همه را روح می دهد، پس امام نیز باید همه عالم را اداره کند، و می گویند چنان که خورشید منظومه شمسی را اداره کرده و چنان که ملائکه در رحم مادر برای طفل خلاق صورتند، همین طور امام که مقام بالاتری دارد می تواند خلاق و ولی و مدیر جهان باشد، چگونه کار فرشتگان و خورشید شرک به خدا نیست کار امام هم شرک نیست؟ جواب آنست که اولاً عزرائیل خود به تنهایی قبض روح نمی کند بلکه میلیاردها اعوان و زیردست از ملک دارد و همچنین اسرافیل، و عزرائیل خود به تنهایی همه جا حاضر نیست. ثانیاً در فروع دین باطل است چه برسد به عقاید و اصول دین. ثالثاً قیاس مع الفارق است زیرا فرشته و یا خورشید صفاتی دارد که امام ندارد، فرشته می تواند از سوراخ به قدر ذره ای خارج شود ولی امام که بشر است نمی تواند صفات ملکی داشته باشد. رابعاً باید دلیلی از شرع برسد بر صحت این مطلب که امام مانند فلان ملک است، مثلاً اگر موسی و یا ابراهیم علیه السلام معجزه ای داشت ما نمی توانیم بگوئیم هر بشر و یا هر امام و یا هر رسولی آن معجزه را دارد با اینکه در صفات بشری مانند یکدیگرند چه برسد بدو موجودی که مانند یکدیگر نیستند.

خامساً شما می‌گوئید به فلان فرشته فلان کار تفویض شده پس به رسول و امام نیز تفویض شده در حالیکه خود امام می‌گوید نشده امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «والله ما فَوْضَ إِلَيْنَا أَمْرَ الْخَلْقِ وَالرِّزْقِ وَ مَنْ قَالَ بِالتَّفْوِیْضِ فَهُوَ مُشْرِكٌ» یعنی به خدا قسم امر خلق و رزق به ما واگذار نشده و کسیکه بگوید واگذار شده مشرکست. آیا شما میل دارید برای اظهار ارادت به امام مشرک شوید و در عذاب دوزخ دائماً بمانید. سادساً امام یک نفر است در هر زمانی ولی ملائکه میلیاردها افرادند و خورشید در إفاضة نور و ادارة منظومه شمسی مضطر و بی‌اراده است ولی امام چنین نیست، او بشر مختار با اراده است، خورشید مانند آلات و اسبابست و کار او منسوب به مسبب‌الاسباب است اما مانند آلات و ابزار نیست و کار او منسوب به خودش می‌باشد. مثلاً اگر با اژه و تیشه دری ساخته شد می‌گویند نجار ساخته نه اژه و تیشه و همچنین اگر خورشید گرم کند می‌گویند خدا گرم کرده اما امام چنین نیست اگر کاری کند کار خود او است. و اما عزرائیل چون به امر خدا قبض روح می‌کند خدا می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾ [الزمر: ۴۲] و در دعای جوشن فرموده «لا یحیی الموتی إلا هو»، بخلاف رسول و امام که مأمور به این کارها نیستند و چون صاحب اراده و اختیار و استقلال می‌باشند و کاری کنند گفته نمی‌شود خدا کرد و کار ایشان منسوب به خود شما نیست زیرا بشر فاعل مختار است و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خورشید را مسخر و مضطرّ و ناچار قرار داده و کار منسوب به مسخر کننده یعنی پروردگار است چنان‌که اگر بهار گل‌ها را برویاند می‌گویند «الله أنبت البقل»، در این صورت اگر رسول و یا امام فرضاً خلقی کنند منسوب به خودشان است نه خدا و در مقابل خدا خالق و موجد دیگری باشند و این شرکست و اما در خورشید و ملک مأمور شرک نمی‌شود، از میان تمام موجودات فقط بشر مظهر اراده و اختیار + جن و فقط او را این افتخار است و نباید بشر با اراده و اختیار را قیاس به موجودات بی‌اراده و بی‌اختیار کرد. سابعاً خدا هر ملکی را مأمور کاری قرار داده که ملک دیگر نتواند آن را انجام دهد. پس به هر ملکی تمام کارها واگذار نشده تا شما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با آن قیاس کنید، زیرا ما در مقابل قیاس شما می‌توانیم قیاس دیگری کنیم برای بطلان سخن شما و بگوئیم چگونه جبرائیل مأمور ارزاق نیست و نمی‌تواند متکفل آن شود، همینطور رسول و امام نیز نتواند، بگوئیم چون به فلان ملک فلان کار واگذار نشده پس به امام واگذار نمی‌شود. به هر حال ما تقصیر نداریم، خدا

بعضی از ملائکه را مأمور کارهائی نموده که سایر ملائکه و انبیاء را مأمور آن قرار نداده، در آن ملک دلیلی و مدرکی داریم که مأمور فلان کار است ولی در رسول و امام مدرکی نداریم، شما به عنوان وکیل مدافع بروید به خدا اشکال کنید که چرا نفرمودی رسول و امام ارزاق و یا مدیر جهانند، اینجا خردمندان می فهمند که شما رسول و یا امام را قیاس به خورشید کرده و می خواهید ایشان را بالا ببرید، ولی در واقع توهین کرده اید زیرا بشر با اراده و اختیار را با موجود بی شعور قیاس کرده اید، چگونه اهل غلّو به رسول خدا ﷺ ندانسته تحقیر می کنند، اگر بگوئی بنابراین فعل رسول خدا ﷺ منسوب به خدا نیست پس چگونه خدای تعالی فعل رسول خود را به خود نسبت داده و فرموده:

﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ [الأنفال: ۱۷]

جواب آن است که رمی در این آیه معجزه بوده و کار معمولی نبوده و معجزه کار حضرت رسول نیست بلکه کار خدا است، ولی کارهای معمولی رسول خدا ﷺ را به خدا نسبت نداده، و اما اینکه معجزه کار خدا است نه کار انبیاء، به همین زودی در دلیل ششم غالیان ذکر خواهد شد.

بعضی از غالیان عوام امام را قیاس به حضرت عیسی عليه السلام می کنند و می گویند چنان که عیسی عليه السلام خلق کرد و زنده نمود و شفا داد باذن الله چه مانعی دارد امام نیز خلق کند و رزق بدهد باذن الله؟ جواب این است که حضرت عیسی چیزی خلق نکرده و خصوصاً در قصه او خلق روح از او نبوده بلکه خدا زنده کرد، و حیات داد و حضرت عیسی صنعتی نموده، ما آیه ای که راجع به این موضوع است ذکر می کنیم تا مطلب روشن گردد، شما به تفسیر شیخ طوسی و طبرسی مراجعه کنید که ایشان ما را تأیید کرده اند

در سوره مائده آیه ۱۱۰ فرموده:

﴿وَإِذْ خَلَقْنَا مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفَخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ نُخْرِجُ الْمُؤْتَى بِإِذْنِي﴾ [المائدة: ۱۱۰]

«ای عیسی بیاد آر هنگامی که از گل چون هیئت مرغ می ساختی پس به اراده من مرغ می شد و هنگامی که ابرص را به اذن و اراده من شفا می دادی و هنگامی که مردگان را از قبر بیرون می آوردی با اراده و اذن من.»

در اینجا فرموده تو از گل هیئت مرغ می‌ساختی و هر کس می‌تواند شکل و هیئت مرغ بسازد و این غیر از خلق و ایجاد از عدم است که مخصوص خدا می‌باشد و عیسی این کار را نکرده و بحث ما در خلق از عدم است و حضرت عیسی خلق را از عدم ننموده تا شما امام را قیاس به آن کنید عیسی مجسمه‌ای ساخته و لفظ تخلق در آیه مجاز است به معنی تصنع می‌باشد.

و همچنین ﴿مُخْرَجُ الْمَوْتَى﴾ غیر از «تحمی الموتی» می‌باشد دلیل ما تفاسیر شیعه و سنی و روایات خود ائمه علیهم‌السلام می‌باشد و خارق‌العاده بودنش همین است که با نبودن اجزا و عروق و اوتار متعارفی یک مرتبه خدا آن را مرغ می‌کرد سخن ما در این است که روح را خدا ایجاد کرده و در آن هیئت دمیده، نه عیسی ما دلائل خود را می‌آوریم:

دلیل بر اینکه خالق روح مرغ خدا بود

چنان‌که در آیه ۴۷ سوره آل عمران که جبرئیل ممثل شد و مانند دمیدن حضرت عیسی دمید در وجود مریم علیها‌السلام و مژدهٔ پسر به حضرت مریم داد. حضرت مریم گفت خدایا چگونه برایم فرزند آید و حال آنکه بشری مرا مسّ نکرده خدا فرمود: ﴿كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ﴾ [آل عمران: ۴۷] یعنی خدا چنین خلق می‌کند آنچه بخواهد، پس به صریح این آیه خالق روح در مریم خدا بود نه جبرئیل، با اینکه جبرئیل دمیده بود قصهٔ حضرت عیسی و دمیدن او در هیئت مرغ نیز چنین است که موجد روح حیوانی خدا بود و لذا خدا نفرموده: «یا عیسی انت مکون الطّیر» و یا عیسی نفرموده «أنا أکون الطّیر» و خدا نفرمود: «أنت یا عیسی خالق روح الطّیر» بلکه فرمود: ﴿فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي﴾ [المائدة: ۱۱۰] که تکون مفرد مؤنث است و ضمیر هی در آن بر نمی‌گردد به هیئت الطّیر، یعنی هیئت مرغی، باذن و ارادهٔ خدا مرغ می‌شود نا به ارادهٔ تو. پس چنان‌که خدا در قرآن فرموده: ﴿قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [الرعد: ۱۶] خدا خالق هر چیزی است اگر عیسی خلق کرده باشد پس خدا خالق کلّ شیء نمی‌باشد، نعوذ بالله من جهل الغلات، آنچه ما بیان کردیم تمام مفسرین با ما موافقند:

شیخ طوسی در تفسیر خود می‌گوید: «و بین بقوله فتكون طيراً بإذني أنه إذا نفخ المسيح فيها قلبها الله لحماً و دماً و خلق فيها الحياة فصارت طائراً بإذن الله و إرادته لا بفعل المسيح».

و در تفسیر مقتنیات الدرر ج ۲ در ص ۱۱۴ می‌گوید: «فالخلق حقيقة لله تعالى ظاهره علي يده كما أن النَّفخ في مريم كان من جبرئيل و الخلق من الله» یعنی آفریدن حقیقتاً مخصوص خدا است بدست عیسی ظاهر شده چنان‌که دمیدن در مریم از جبرئیل و آفریدن از خدا بود. و در آیه: ﴿وَإِذْ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي﴾ [المائدة: ۱۱۰] می‌گوید: «و ذكر الإذن في هذه الأفاعيل علي معني إضافة حقيقة إلى الله كقوله «و ما كان لنفس أن تموت إلا بإذن الله» يعني إلا بخلق الله الموت فيها» یعنی خدا ذکر کرده کلمه باذن را در این کارها عیسی، به این معنی که این کارها حقیقه از خدا است مانند آنکه خدا فرموده کسی نمی‌میرد «إلا بإذن الله» یعنی به خلق کردن خدا موت را در او. پس اذن در این آیات به معنی خلق و اراده خدا است پس معنی چنین می‌شود که مرغ شدنش به خلق خدا بود. و شیخ طوسی در تبیان در ذیل جمله و تبرئ الأکمه می‌گوید معناه «أنك تدعوني حتى أبراء الأکمه و الأبرص و قوله إذ تخرج الموتى بإذني اي اذکر إذ تدعوني فأحيي الموتى عند دعائك حتى يشاهد هم الناس أحياء» یعنی معنی تبرئ الأکمه تا آخر این است که تو دعا می‌کنی و من آنان را شفا می‌دهم و اینکه فرمود: ﴿نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي﴾ یعنی بیاد آورد وقتی را که تو می‌خوانی مرا که من زنده کنم مرده‌ها را وقت دعای تو تا مردم آنان را مشاهده کنند. و در ذیل آیه سوره آل عمران فرموده مراد از کلمه أخلق، خلق اندازه‌گیری و تصویر است و صنعت است نه ایجاد و احداث و همانا مقید کرده قول خود فیکون طيراً را به اذن الله نه کلمه أخلق را، پس می‌فرماید: «لینبّه بذكر الإذن أنه من فعل الله دون عيسى و أما التصوير و النَّفخ لأنه مما يدخل تحت مقدور البشر، و ليس كذلك انقلاب الجهاد حیواناً فإنه لا يقدر علی ذلك أحد سواه تعالی، و قوله أحيي الموتى بإذن الله علی وجه المجاز اضافه إلى نفسه و حقیقه دعوا الله بإحياء الموتى فيجبهم الله فيحيون بإذنه تعالی یعنی بفعله تعالی» و در تفسیر مرحوم علامه طبرسی ص ۴۴۵ گوید «فیکون طيراً بإذن الله و قدرته و قيل بأمر الله و إنما وصل قوله بإذن الله يقول فیکون طيراً دون ما قبله لأنّ تصوير الطين علی هيئة الطير و النَّفخ فيه مما يدخل تحت مقدور العباد فأما جعل الطين طيراً حتى

يكون لحمًا و دماً و خلق الحيات فيه فمما لا يقدر عليه غير الله فقال بإذن الله ليعلم أنه من فعله تعالى و ليس بفعل عيسى عليه السلام» یعنی همانا خدا وصل کرده «بإذن الله» را بقول خود «فیکون طيراً» نه بما قبل آن برای آنکه گل را بصورت مرغ آوردن و در آن دمیدن از چیزهائی است که مقدر بندگان است، و اما گل را مرغ کردن به طوریکه گوشت و خون شود و در آن خلق حیات کند پس مقدر کسی نیست جز خدای تعالی، پس خدا فرموده «بإذن الله» تا دانسته شود که ایجاد روح از فعل خدا است نه از فعل عيسى عليه السلام. و تمام تفاسیر معتبره متحدند در اینکه زنده کردن موتی و خلق روح و یا إعادة روح کار خدا بوده، و بیرون آوردن مرده و دعا کردن از عیسی بود و لذا در سوره مائده: ﴿وَإِذْ نُخْرِجُ﴾ فرموده و در آل عمران: «وَأُحْيِي» آورده، به اضافه کتاب کافی و تفسیر نورالثقین ج ۱ ص ۲۸۴ و کتاب روضه کافی و بحار همه روایت کرده‌اند که حضرت عیسی برای زنده کردن زکریا عليه السلام دعا کرد و خدا زنده کرد.

ج ۲ ص ۴۴۵ در تفسیر «وَأُحْيِي الْمَوْتَى» می‌گوید: «إِنَّمَا أَضَافُ الْإِحْيَاءَ إِلَى نَفْسِهِ عَلَى وَجْهِ الْمَجَازِ وَ التَّوَسُّعِ وَ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَانِ يَحْيِي الْمَوْتَى عِنْدَ دَعَائِهِ» یعنی نسبت زنده کردن به عیسی مجاز است زیرا خدا مردگان را زنده می‌کند به دعای عیسی. و نقل کرده که عیسی دعا کرد و خدا چهار نفر را به دعای عیسی زنده کرد. بنابراین آنچه ذکر شد حضرت عیسی «محبی الموتی» نشد تا افراد بشر دیگری را قیاس به او کنیم و خدا مکرر در قرآن احیا را به خود نسب داده و فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى﴾ [یس: ۱۲] ﴿فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى﴾ [الشوری: ۹]

و آیات دیگر. من نمی‌دانم این غلات چه مرضی دارند که می‌خواهند صفات و افعال خدا را به افراد بشر دهند آن هم بزور قیاس غیر انبیاء به انبیاء ثانیاً این آیات دلالت دارد بر معجزه حضرت عیسی، و ما بیان خواهیم کرد که معجزات تمام انبیاء، کار انبیاء نیست بلکه کار خدا است تا شما نتوانید قیاس کنید.

ثالثاً: اینجا قیاس مع الفارق است زیرا اگر «نعوذ بالله» عیسی خلق کرده یک مرتبه بوده و شما می‌خواهید ولایت و خالقیت دائمی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اثبات

کنید، آن کجا و این کجا، اینکار جزئی اثبات ولایت کلی نمی‌کند. در اینجا سؤالاتی شده ما جواب داده‌ایم:

س- آیه‌ای که راجع به حضرت عیسی علیه السلام بوده تماش را نیاورده‌اید به اضافه آیه ۴۹ سوره آل عمران را چرا توضیح نداده‌اید به اضافه حضرت عیسی می‌گوید من خلق کردم و زنده نمودم شما در این نسبت چه می‌فرمائید آیا می‌گوئید این نسبت مجازی است؟
ج- بنده به اختصار کوشیدم زیرا خیال نمی‌کردم برای خواننده مخفی باشد حال که مطلب روشن نشده توضیح می‌دهم. آیه ۴۹ آل عمران:

﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾﴾ [آل عمران: ۴۹]

«و عیسی رسولی است به سوی بنی اسرائیل که گفت به تحقیق من برای شما معجزه‌ای از پروردگارتان آورده‌ام که من می‌سازم برای شما از گل چوب هیئت مرغی و می‌دمم در آن پس به اراده خدا مرغی می‌شود و خوب می‌کنم (به دعا) کور مادرزاد و پیسی را، و زنده می‌کنم (بواسطه دعا) مردگان را به اراده خدا و خبر می‌دهم شما را به آنچه می‌خورید و ذخیره می‌نهدید در خانه‌هایتان بدرستیکه در آنچه ذکر شد نشانه و معجزه‌ای است برای شما اگر ایمان داشته باشید».

توضیح - در هر کلمه و حرفی از حروف و کلمات قرآنی نکاتی است که بر اکثر مردم مخفی است، در آیه فوق کلمه آیه مکرر شده به معنی معجزه است و ما در کتاب عقل و دین اثبات کرده‌ایم که معجزه هر رسولی کار خدا و گواهی خدا است بر صدق نبوت آن رسول، چنان‌که در همین آیه و سایر آیات فرموده: ﴿إِنَّمَا الْأَيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ یعنی همانا معجزه از نزد خدا است، حال می‌گوئیم اگر مقصود از آیه فوق این بود که حضرت عیسی خود مرغی خلق می‌کند می‌فرمود «أَخْلَقُ الطَّيْرَ وَ جَمَلَهُ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ» لغو بود، پس باید دانست که خدا می‌خواهد بیان کند که معجزه دو نسبت دارد یکی خدا که موجد و مکون آنست چنان‌که صریحاً در قرآن بیان شده که فاعل و موجد و معجزه خداست مانند آیات: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ

الْكِتَابِ ﴿۷۶﴾ و آیه: ﴿وَأَتَيْنَا ثُمُودَ النَّاقَةَ﴾ و آیه: ﴿وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ﴾ ﴿۷۷﴾ و جمله: ﴿وَكُنَّا فَعْلِيلِينَ﴾ ﴿۷۸﴾ و آیات دیگر و نسبت معجزه به خدا نسبت حقیقی است و دیگر نسبت بانبیاء نیز صحیح است، زیرا اثر شفا را خدا در دست انبیاء گذاشته و به دست او و به دعای او ایجاد کرده و خدا احیاء موتی به درخواست او کرده، و یا برای شهادت دادن خدا به نبوت او و صدق ادعای او خدا ایجاد معجزه کرده چنان که کفار به رسول خدا ﷺ می‌گفتند تو پیغمبر نیستی خدا در جواب ایشان می‌فرماید بگو: ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ ﴿۹۶﴾ [الإسراء: ۹۶] یعنی بگو خدا برای شهادت به رسالت من کافی است و شاهد بین من و شما خدا است، ما می‌گوئیم خدا دهان و زبان ندارد که شهادت به رسالت دهد و شهادت خدا همین ایجاد معجزه است و معجزه شهادت الهی است بر صدق رسالت پیامبر، پس خدا اگر ایجاد صوتی در سنگ ریزه و یا درخت کرد برای شهادت به رسالت پیامبران، موجد آن صوت خدا است نه سنگ و درخت و اگر کسی گفت سنگ و درخت موجد معجزه نیست شما عصبانی نشوید و تهمت بیجا به نویسند و گوینده نزنید. رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام فرموده‌اند است «احمل فعل أخيك على أحسنه»، بر شما لازم است کار برادر دینی را حمل بر نیک نمائی، حضرت داود علیه السلام با اینکه آهن را به دست خود نرم می‌نمود خدا فرموده: ﴿وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ﴾، یعنی ما برای او آهن را نرم کردیم. (مستقیماً در اثر حرارت دادن)

تعجب از بی‌خبران قرآن

یکی از مدعیان علم به ما نوشته هر بشری چه ما و چه پیغمبر و چه امام هر کاری بکنیم منسوب به خدا است چه معجزه و چه غیر معجزه، زیرا «لا مؤثر في الوجود إلا هو»، در جواب او نوشتیم بروید عقائد خود را از قرآن فرا گیرید نه از کفار و فلاسفه و بافندگان عرفان و اشاعره، زیرا جمله «لا مؤثر في الوجود إلا هو»، کلام خدا و انبیاء نیست بلکه از اشاعره و باطل است و مدرکیّت ندارد، و کارهای بشری غالباً از هوی و هوس است چگونه می‌توان به خدا نسبت داد و خدا را متهم نمود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود «العدل أن لا تتهمه» یعنی عدل آنستکه خدا را متهم نکنی یعنی افعال بشری

از قبیل خورد و خوراک و خواب را به او نسبت ندهی، و امام صادق علیه السلام فرموده «وَأَمَّا الْعَدْلُ فَإِنَّ لَا تَنْسِبُ إِلَيَّ خَالِقَكَ مَا لَمْ يَكُ عَلَيْهِ» یعنی عدل آنستکه به خالق خود نسبت ندهی آنچه را که خدا تو را بر آن ملامت کرده، به اضافه نسبت افعال زشت بشری به خدا موجب جبر است. و امام صادق فرموده: «فَالْقَائِلُ بِالْجِبْرِ» کافر، بهر حال تفصیل مطلب را به کتاب عقل و دین مراجعه فرمائید، معجزه مانند کارهای معمولی و متعارفی نیست و از قدرت بشر خارج است و لذا خدا آن را مکرر به خود نسبت داده و معجزه را نباید قیاس بکارهای دیگر کرد، پس در آیه حضرت عیسی علیه السلام خدا خواسته بفهماند که گل را به شکل مرغی درآوردن کار بشری است، و هم‌چنین دمیدن، اما زنده کردن و خلق نمودن کار خدا، و کلمه «تخلق» و یا «أخلق» در این آیه به معنی «أصنع» و مجاز است، زیرا «خلق من شیء» همان صنعت است و «خلق لا من شیء» که خلق حقیقی است فقط کار خدا است و لذا در تفاسیر «أخلق» را به معنی «أصنع» گرفته‌اند. و اما ایجاد روح حیوانی از عدم که به آن پرواز کند کار خدا و با اراده او است، و لذا فرموده: ﴿فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ و اما: ﴿وَأُبرئِ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ﴾ ما قبول داریم که پیغمبر دست می‌گذارد و یا دعا می‌کند و اکمه و ابرص خوب می‌شود، ولی اثر را خدا در دست او ایجاد کرده نه خود او مانند اینکه خدا در دست بشر اثری گذاشته که اگر به غذا مالیده شود زودتر هضم شود.؟؟؟ نمی‌توان گفت موجد این اثر خود بشر است، و گفتیم نسبت به پیغمبر نیز صحیح است، حضرت عیسی علیه السلام فرمود «أحي الموتى»، اما بیان نکرده که «أحي بالدعاء أو بضرب اليد أو بالتوجه إلى الله أو بوجه آخر»، و اگر کسی اهل قرآن باشد و آیه: ﴿هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾ و ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ﴾ و آیه: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ﴾ و آیه: ﴿هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ﴾ و آیه: ﴿قُلِ اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ و آیات دیگر را دیده باشد می‌فهمد که موجد حیات است و نسبت به عیسی علیه السلام نیز صحیح است.

س- و در آخر سوره رعد که خدا فرموده: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿٤٣﴾﴾ [الرعد: ٤٣]، یعنی «کفار می‌گویند تو رسول و فرستاده خدا نیستی بگو شهادت خدا بین من و شما کافی

است و شهادت آنکه نزد او و دانش آن کتاب است»، در اینجا بعضی از نویسندگان شیعه نوشته‌اند مقصود از ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ که شهادت بر صدق رسالت محمد ﷺ داده و شهادت او ردیف شهادت خدا است همانا علی بن ابی طالب می‌باشد، آنوقت گفته‌اند آنکه علم همه کتاب نزد او باشد افضل است از آنکه نزد او علم بعضی از کتاب است که آصف بن برخیا وزیر سلیمان بود، و خدا در شأن آصف در سوره نمل آیه ۴۰ فرموده:

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾

[النمل: ۴۰]

«آنکه دانش بعضی از کتاب را داشت گفت من تحت بلقیس را می‌آورم پیش از آنکه چشم بر هم زنی».

و چون آصف تخت بلقیس را آورده پس علی ﷺ نیز می‌تواند تصرف در تمام ممکنات نماید و ولایت و سرپرستی تکوینی بر همه موجودات داشته باشد و جانشین بلافصل پیغمبر باشد،

آیا این نویسندگان صحیح نوشته‌اند یا خیر؟

جواب: آیات بسیاری در قرآن است که دلالت می‌کند بر اینکه: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ آخر سوره رعد، همانا علمای اهل کتابند که ایشان طبق نوشته‌های تورات و انجیل شهادت بر رسالت محمد ﷺ دادند، در اینجا که فرموده شهادت خدا و شهادت ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ برای رسالت کافی است باید دید شهادت خدا چگونه و کی و کجا است تا برسیم به شهادت ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ﴾، پس بدان که شهادت خدا برای اثبات نبوت محمد ﷺ همان ایجاد معجزه و عطای قرآن است که خود معجزه‌ای است و خدا بدادن این معجزه شهادت داده و به رسالت او، و مقصود از شهادت ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ شهادت تورات و انجیل و شهادت دانشمندان اهل کتابست و چون نزول تورات و انجیل از طرف خدا بوده پس شهادت این دو کتاب نیز برگشت به شهادت الهی است، شهادت بر رسالت محمد ﷺ همان خیر او در کتب الهی و اطلاع علمای بنی‌اسرائیل است که ردیف شهادت الهی آمده و خدا شهادت علما را برای وحدانیت خود نیز آورده در آیه ۱۸ سوره آل عمران چه برسد به شهادت بر رسالت

محمد ﷺ، و این مطلب در بسیاری از قرآن روشن شده و قرآن مصدق است بعضی از آیاتش بر بعضی دیگر، و آیات قرآن مفسر یکدیگرند مانند آیه ۱۹۶ و ۱۹۷ سوره شعرا:

﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۹۶﴾ أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَتُ بَنِي

إِسْرَائِيلَ ﴿۱۹۷﴾ [الشعراء: ۱۹۶-۱۹۷]

«یعنی این رسالت تو در نوشته‌های سابقین بوده آیا علم دانشمندان بنی اسرائیل نشانه صدق برای ایشان نبوده است.»

و در سوره قصص آیه ۵۲ و ۵۳ فرموده:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَأَمَنَّا

بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ﴿۵۳﴾ [القصص: ۵۲-۵۳]

«آنانکه به ایشان پیش از محمد کتاب داده شده، ایشان به محمد ایمان می‌آورند و چون قرآن برایشان تلاوت شود گویند به آن ایمان آورده‌ایم زیرا که آن حق است از طرف پروردگار ما.»

و در سوره عنکبوت آیه ۴۷ فرموده:

﴿فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ ﴿۴۷﴾ [العنكبوت: ۴۷]

«آنانکه به ایشان کتاب داده شده به این قرآن ایمان می‌آورند.»

و در سوره احقاف آیه ۱۰

﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۱۰﴾ [الأحقاف: ۱۰]

و در سوره اعراف آیه ۱۵۷ فرموده:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ

وَإِلَّا نَجِيلٍ ﴿۱۵۷﴾ [الأعراف: ۱۵۷]

و در سوره مدثر آیه ۳۱ فرموده:

﴿وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ ﴿۳۱﴾ [المدثر: ۳۱]

و در سوره انعام آیه ۲۰ فرموده:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ ﴿۲۰﴾ [الأنعام: ۲۰]

و همچنین در سوره بقره آیه ۸۱ و سوره آل عمران آیه ۸۱ و سوره مائده آیه ۸۳ فرموده: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِن الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا فَكُتِبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿۸۳﴾ [المائدة: ۸۳]

«و چون شنیدند آنچه به این رسول محمد ﷺ نازل شده می بینی که اشک از چشمان ایشان می ریزد از آنچه از حق شناخته اند و می گویند پروردگارا ما به او ایمان آوردیم پس ما را از شهادت دهندگان بنویس.»

که در اینجا علمای اهل کتاب می گویند ما شهادت می دهیم، و خدا شهادت ایشان را در قرآن در این همه آیات ذکر کرده و غالب این آیات در مکه نازل شده و همه این آیات شاهد است بر اینکه مقصود از جمله: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ﴾ علمای اهل کتاب است، و حتی در خود همین سوره رعد آیه ۳۶ فرموده:

﴿وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ [الرعد: ۳۶]

«آنانکه به ایشان کتاب داده شده خوشحالند به آنچه به تو نازل شده.»

آیا این همه آیات کافی نیست آیه: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ﴾ که علمای یهود و نصاری گواهی می دادند که محمد ﷺ و قرآن از جانب خدا بوده است، آیا جائز است شخص عاقل از تمام این آیات الهی صرف نظر کند و برای جلب عوام بگوید مقصود از ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ﴾ علی علیه السلام است که در حین نزول بسیاری از آیات به تکلیف نرسیده بود و به اخبار مجعوله که راویان آن از دشمنان اسلام و از غالیان و کذابین و جعلین بوده اند با قرآن بازی کند و بگوید چون کفار گفتند: ﴿لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ﴾ [الرعد: ۴۳] یعنی آنانکه می گویند ما رسالت تو را قبول نداریم بگو علی شهادت می دهد که من رسول خدایم یعنی به کفاری که خود محمد ﷺ را قبول نداشتند بگوید از طفلی که در خانه او بزرگ شده پرسید که او به رسالت من شهادت می دهد و شما کفار قبول کنید، این غالیان و احمقان چنان از خدا و قرآن بی خبرند و عاشق خرافاتند که خدا را هم گزافه گو می داند، و مقصودشان این است که این آیه برای علی علیه السلام ولایت تکوینی استخراج کنند. از مهمترین روایاتی که به آن تمسک جسته اند روایت کافی در باب نادر «فیه ذکر الغیب» است که در جلد اول کافی است که سدیر گفته من و ابوبصیر و

یحیی البزاز و داود بن کثیر در مجلس امام صادق بودیم «اذ خرج الینا و هو مغضب فلما أخذ مجلسه قال یا عجبا لأقوام یزعمون انا نعلم الغیب ما یعلم الغیب إلا الله عزوجل لقد هممت بضرب جاریتی فلانة فهربت منی فما علمت فی آی بیوت الدار» تا آخر حدیث که می‌گوید حضرت فرمود: «علم الکتاب والله کله عندنا»، که این روایات قطع نظر از ضعف سند و جعل راویانش متن آن‌ها دارای ضدّ و نقیض است، صدر آن می‌گوید عجب از قومیکه ما را در عالم بغیب می‌دانند در حالیکه کنیز من فرار کرده و من ندانستم به کدام یک از اطلاق‌ها فرار کرده و در ذیل آن می‌گوید مقصود از: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ مائیم که مدیر آسمان‌ها و زمین هستیم، آیا به این قبیل روایات می‌شود گفت به مردمی که اول بعثت خود پیغمبر صلی الله علیه و آله را قبول نداشتند چون علی شهادت داده قبول کنید، آیا گوینده این مطالب خدا را مسخره کرده یا با قرآن بازی کرده، بدانکه کوچک‌ترین دلیل و حدیثی وجود ندارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اثبات نبوت خود مردم را حواله به علی کرده باشد، حتّی یکی از آقایان روحانی‌نما خود را آیت‌الله نامیده خواسته علی را به خدائی برساند و ولایت تکوینی برای او بترشد با روایات مجعوله خواسته این آیه را دلیل بگیرد برای ولایت تکوینی و سرپرستی جهان برای حضرت علی و کتابی به نام «دلائل الولاية» بزرگ ما نوشته، باید به او گفت این بیچاره کفاری که رسالت پیغمبر را قبول نداشتند و از او دلیل می‌خواستند محمد صلی الله علیه و آله باید دلیلی آورد نه اینکه ایشان را به علی حواله کند و برای اثبات ولایت و سرپرستی علی بر جهان آیه نازل کند، آیا مگر شما رسول خدا صلی الله علیه و آله را عاقل نمی‌دانید ما نمی‌دانیم مقصود این آقایان که با قرآن چنین می‌کنند چیست؟ اگر می‌خواهند وجوب ولایت و دوستی علی را ثابت کنند این را کسی منکر نیست تا برسد به استدلال، و محتاج به دلیل نیست، و اگر می‌خواهند زمامداری و خلافت علی را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت کنند تازه این کار بی‌فائده است، زیرا علی علیه السلام زنده نمی‌شود و نمی‌توان او را زنده کرد و به تخت خلافت نشانید، و اگر می‌خواهند ولایت و سرپرستی آن حضرت را برای جهان ثابت کنند که علی قیوم و رازق و خالق جهان باشد این هم جز شرک به خدا و زیان دنیا و آخرت چیزی ندارد و تازه اگر آن امام چنین ولایت و مدیریت بر هستی داشته باشد به حال ایشان فایده ندارد و مقداری از این ولایت را به ایشان نمی‌دهد،

تعجب است که ملل دنیا موشک قاره‌پیما ساخته و به ماه و ستاره بالا می‌روند ولی روحانی نمایان ما می‌خواهند از آیات قرآن شریکی برای خدا استخراج کنند و مردم را از حقائق اسلام دور داشته و به همین خرافات سرگرمشان کرده‌اند.

س- مطبوعات باطله که بعضی از آن‌ها خدا را منکر شده‌اند در این مملکت بسیار و بی‌شمار است ما ندیدیم روحانیون ما هیاهو راه بیندازند و برای دین خدا دلسوزی کنند چه طور شده که فقط به کتاب شما ایراد دارند و برای شما هیاهو راه انداخته‌اند؟
ج- برای آنکه استعمار قوی و دکاندارها بسیارند و از کساد دکان خرافات خود

می‌ترسند و نمی‌خواهند که مردم بیدار و به حقائق دین آشنا گردند، به اضافه رؤسای فرق باطله و عقائد فاسده که همه ملبَس به لباس روحانیت می‌باشند چون برایشان ردّ نوشته‌ام و مرام و مسلک ایشان را رسوا کرده‌ام مرا تهدید به قتل کردند مؤثر نشد اکنون بطور مستقیم و غیر مستقیم به تکفیر و توهین و تهمت پرداخته و برای دور نگهداشتن مردم از حقائق مردم را به اینجانب بدبین کرده‌اند، امیدوارم خدا ملت ما را

بیدار کند و مرا از کسانی قرار دهد که خدا در حق آنان فرموده: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳] حضرت محمد ﷺ چون مبعوث شد در مکه تمام ادیان باطله در مکه آزادی داشتند و کفار مکه متعرض ایشان نمی‌شدند، ولی تمام علیه محمد قیام کردند، چرا برای اینکه ادیان دیگر مزاحم دکان ایشان نبود ولی توحید خالص مزاحم بت‌پرستی ایشان می‌شد و آنان فهمیدند محمد ﷺ چه می‌گوید که علیه او پرداختند، اینان هم که زمان ما هستند نیز نمی‌فهمند که ما چه می‌گوئیم و اگر ما را آزاد بگذرانند مردم بیدار خواهند شد و دگان ایشان بکلی کساد خواهد شد.

س- شما راجع به آیه آصف بن برخیا که تخت بلقیس را برای سلیمان حاضر کرده چه می‌گوئید؟ آیا این کار از ولایت تکوینی نیست؟

ج- هیچکس برای انبیاء و اوصیا قبل از اسلام ولایت تکوینی بر جهان قائل نشده و آیه و حدیثی در این مورد وارد نشده و آیه‌ای که راجع به آصف آمده دلالت بر ولایت تکوینی ندارد، شما آیه را دقت کنید، سوره نمل آیه ۳۸ تا ۴۱:

﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾ ﴿۳۸﴾ قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿۳۹﴾ قَالَ الَّذِي

عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَءَاهُ مُسْتَقِرًّا
عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي ﴿ [النمل: ۳۸-۴۰]

«یعنی حضرت سلیمان گفت ای گروه کدامیک از شما می‌آورد نزد من تخت او را قبل از آنکه تسلیم شوند (از این جمله معلوم می‌شود گروهی که نزد سلیمان بودند هر یک می‌توانستند آن تخت را بیاورند که چنین پیشنهادی نموده) جنّ متمرّدی گفت من آن را قبل از آنکه از جای خود برخیزی می‌آورم من بر این کار توانا و امینم، آنکه نزد او علمی از کتاب بود گفت من آن را می‌آورم قبل از آنکه چشم خود را به طرف خود برگردانی، سلیمان پس از آن چون دید تخت نزد او نهاده شده گفت این کار از فضل پروردگارم می‌باشد».

اولاً در این آیه می‌گوید احضار تخت از فضل و قدرت پروردگار است مدّعی از کجا می‌گوید آن را آصف آورده و نام آصف در آیه نیست، در تفاسیر و دعاها آمده آن کسی بود که اسم اعظم می‌دانست و خدا را به نام اعظم خدا خواند و خدا اجابت کرد و آن تخت را خدا آورد.

بنابراین معلوم می‌شود که خدا خودش آورده منتهی به دعای آن بده تو بگو آصف نام او بوده، و این دلیل نمی‌شود که آصف ولایت تکوینی برای آوردن تخت داشته چه برسد به ولایت و سرپرستی بر جهان هستی.

ثانیاً کسیکه می‌خواهد بواسطه قصه آصف ولایت تکوینی تمام جهان را برای محمد ﷺ و یا علی علیه السلام ثابت کند، باید اولاً برای خود آصف مدیریت و ولایت بر جهان را ثابت کند، باید اولاً برای خود آصف مدیریت و ولایت بر جهان را ثابت کند، تا چیزی را برای کسی ثابت نکنی برای دیگری بواسطه قیاس نتوان ثابت کرد، برای مشبه به و مقیس علیه ثابت کن تا برای مشبه و مقیس ثابت شود آن‌هم به قیاس مع الفارق.

ثالثاً اگر بگوئیم همه انبیا و اوصیا ولایت بر جهان دارند سخن باطلی گفته‌ایم زیرا جهان این همه والی و سرپرست نمی‌خواهد. رابعاً ما فرض می‌کنیم خود آصف رفته و تخت کول گرفته آورده مگر کسی هر تختی را آورد برای او ولایت بر تمام جهان ثابت می‌شود تا برای دیگری قیاس کنیم مثلاً موشک‌های قاره‌پیما صد مرتبه از تخت سنگین‌تر است پس کسیکه آن را به ماه می‌رساند بگوئید ولایت تکوینی بر تمام جهان دارد اگر چه کافر باشد آیا این سخن صحیح است. پس انسان باید از خدا بترسد و پیش خود چیزی برای انبیا و اوصیا نبافد و موهوماتی بدین نیفزاید مثلاً عفریت جنی که

گفت من تخت را می‌آورم آیا ولایت تکوینی داشته؟ مثلاً هدهد که از شهر سبا اطلاع داشت ولی سلیمان بی‌اطلاع بود آیا نمی‌توان گفت پس هدهد از سلیمان بالاتر و ولایت تکوینی داشته با آنکه پرنده‌ای بیش نبوده، چنان‌که در همان سوره آمده که هدهد به سلیمان گفت: ﴿أَحَطْتُ بِمَا لَمْ مَحِطُ بِهِ﴾ [النمل: ۲۲] یعنی «به چیزی دانا شده‌ام که تو نمی‌دانی» و حتی سلیمان از اینکه هدهد کجا رفته بود اطلاعی نداشت.

س - به آیه ۱۲۸ سوره آل عمران: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۸]

استدلال کرده‌اید برای عدم ولایت تکوینی، می‌گویند آیه دلالت ندارد؟

ج - بسیاری از مفسرین از آن جمله شیخ طبرسی در کتاب مجمع‌البیان بیان کرده مانند بیان ما. ثانیاً شما فرض کنید این آیه دلالت ندارد آیات و روایات دیگر برای ما کافی است. ثالثاً شما می‌گوئید این آیه دلالت ندارد شخص دیگر می‌گوید دلالت دارد این آیه برای او حجت است.

س - اخباریکه می‌گوید آبهائی که ولایت اهل بیت رسول را قبول کردند شیرین شدند

و هر کدام قبول نکردند تلخ و شور شدند آیا این اخبار دلالت بر ولایت تکوینی ندارد؟

ج - این اخبار مربوط بولایت تکوینی نیست بلکه مقصود از ولایت در چنین اخبار محبت و دوستی است و همچنین ولایت پرندگان و چرندگان و موجودات دیگر. ثانیاً تلخ و شور بودن آنها دارای حکمت‌های بسیاری است و اگر شیرین می‌شد برخلاف حکمت و بی‌فائده بود مثلاً آب چشمه باید شور باشد تا متعفن نشود و ماهی‌ها را نگذاند، باضافه شوری آنها بواسطه املاح و عرضی است و اصلاً چنین روایت نامعقول است و ساخته کذابین و جعلین و اسرائیلیات است.

س - آیا آیه ۷۴ سوره توبه که فرموده:

﴿وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [التوبة: ۷۴]

دلالت بر ولایت و عدم ولایت تکوینی رسول خدا ﷺ دارد؟

ج - خیر زیرا این آیه راجع رد منافقین است که سخنان عداوت‌آمیزی می‌گفتند و قصد سوئی نسبت به رسول خدا ﷺ داشتند و مربوط به جهان نیست، خدا می‌فرماید انکار و کینه ایشان بی‌مورد است و در عوض تشکر کینه‌ورزی می‌کنند و کینه ایشان نیست مگر برای اینکه خدا و رسول ایشان را غنی ساخته‌اند، اما خدا به اینکه ایشان را غرق نعمت نموده و اما رسول خدا ﷺ ایشان را هدایت کرده و از غنائم به ایشان بهره

داده، اگر چه ارشاد رسول ﷺ و اباحهٔ غنائم نیز از فضل خدا می‌باشد و لذا فرموده: «من فضله» یعنی «من فضل الله»، پس این آیه راجع به منافقین است به دلالت ضمیر جمع آغناهم، مربوط به تکوین و عدم تکوین نیست و همچنین آیهٔ ۳۶ سورهٔ احزاب که راجعه به زیدبن حارثه می‌باشد و مربوط «بما نحن فيه» نیست.

س- بعضی از اهل علم می‌گویند مطالب کتاب‌های شما اشکالی ندارد جز اینکه مقداری تند رفته‌اید.

ج- تند رفتن در راه حق عیب نیست باید به آنان گفت شما چرا کند می‌روید، باید عرض کنم اینان نمی‌دانم چه اشکالی دارند که ما را تکفیر و تفسیق و لعن می‌کنند و به ما سوء ظن دارند در حالیکه این صفات مورد نهی خدا و قرآن است و در سورهٔ حجرات آیهٔ ۱۲ فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾ [الحجرات: ۱۲]
 «ای اهل عالم ایمان از بسیاری از گمان‌ها اجتناب کنید که بعضی از گمان‌ها گناه و حرام است».

س- در سورهٔ نمل آیهٔ ۱۷ فرموده:

﴿وَحِثْرَ لِسْلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالظَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾ [النمل: ۱۷]
 و در سوره ص فرموده: ﴿فَسَحَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ﴾ [ص: ۳۶] آیا از آیات که حضرت سلیمان ریاست داشته بر جن و انس و طیور و حتی بر باده‌ها استفادهٔ ولایت تکوینی برای سلیمان نمی‌شود؟

ج- ریاست سلیمان همان حق امر و نهی بر آن‌ها است، آن‌ها از او اطاعت می‌کردند و این عبارتست از ولایت قانونی و حکومت شرعی، ولی حضرت سلیمان مکون و موجد و رازق و قیّم تکوینی آن‌ها نبود، پس ولایت تکوینی بر آن‌ها نداشت چه برسد به اینکه بر تمام جهان و نگهدارندهٔ آن فقط حق خدای سبحان است و صفات خالق در مخلوق نباشد چنان‌که حضرت رضا علیه السلام در خطبهٔ توحیدیهٔ خود فرموده: «كُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوْجَدُ فِي خَالِقِهِ وَكُلُّ مَا يُمْكِنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ مِنْ صَانِعِهِ».

قیاس غلط و تشبیه بیجا به شیطان

شیخیّه و غلات و بلکه روضه‌خوان‌های زمان ما می‌گویند چون خورشید و ملائکه آلت

خلق بوده و فاعل حقیقی خدا است همانطور آل محمد علیهم السلام نیز آلت و مجرای خلقت می‌باشند و در ادارهٔ جهان مانند اسبابند؟ جواب ایشان آنستکه آلت به چیزی گویند که از خود اراده و شعور نداشته باشد، ولی آل محمد علیهم السلام دارای علم و اراده و اختیارند و نباید ایشان را آلت خلقت دانست زیرا توهین و تحقیر ایشان است، از این سخن زشت‌تر و قبیح‌تر تشبیه بعضی از گویندگان است که رسول و امام را به شیطان تشبیه می‌کنند و می‌گویند چگونه شیطان در همه جا و همه کس و در رگ و پوست همه اغوا می‌کند و حاضر و ناظر است، پس رسول و امام نیز همه جا حاضر و ناظر باشند؟ جواب این است که شیطان یکفرد نیست بلکه به قدر افراد بشر جنود الشیاطین و لشکریان دارد، پس یک شیطان همه جا حاضر نیست، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله یکنفر است و ممکن نیست همه جا حاضر باشد اما شیاطین بسیار و میلیاردها وجود دارند و در همه جا. ثانیاً شیاطین موکل بر بنی‌آدم و نزد بنی‌آدم می‌آیند و همه جا نیستند و مدّعی شما این است که امام همه جا و مدیر آنست. ثالثاً مقصود شما از شیطان چیست؟ بر میکروب شیطان اطلاق شده و بر قوهٔ شهویه و غضبیه نیز شیطان گفته شده و بر مردم کافر و فاسق و موذی و منافق نیز شیطان گفته شده و بر جنّ و ابلیس نیز شیطان گفته شده، حال باید معلوم شود مقصود غالیان و گویندگان چیست آیا می‌خواهند بگویند یک میکروب و یا یک مرد کافر و یا یک نفر جنّ همه جا حاضر است که این سخن باطل و خنده‌آوری است.

دلیل دوم غالیان تشبیه و جواب آن

شیخیه و غالیان تشبیه می‌کنند خدا را بسططان، و رسول و امام را به وزیر و فرمانداران، و می‌گویند چنان‌که فرماندار می‌تواند کار سلطان کند و کار او کار آن سلطان است، رسول و امام نیز باید بتواند کار خدائی کند و کار ایشان کار خدا باشد؟ جواب این است که اولاً سلطان همه جا حاضر و ناظر نیست و محتاج به وزیر و امیر و ناچار است که کار او را فرماندار انجام دهد، اما خدا خود همه جا با علمش حاضر و ناظر و قادر و فعّال مایشاء است، این بیچارگان خدا را مانند بشر دانسته و فهم ایشان بیشتر از این نیست. ثانیاً سلطان و فرماندار هر دو از یک جنس و کارشان مانند یکدیگر است و هر دو عاجز و محتاج و محدودند

اما خدا از جنس رسول و امام نیست، خدا غنی بالذات و آنان محتاج بالذاتند. ثالثاً

سلطان بتوسط وزیر و امیر اقتدار خود را نشان می‌دهد و لذا فرماندار خود را با خدم و حشم و نیرو می‌فرستد تا مردم به ناچار اطاعت او کنند. اما خدا چنین نیست و لذا یکنفر فقیر یتیمی را برسالت می‌فرستد تا ایمان مردم روی جبر نباشد. مختصر آنکه سلطان با وزیر خود در اوصاف و افعال شباهت دارند، ولی خدا منزّه است از اوصاف بشری، شما می‌خواهید رسول و امام را بالا برید چرا خدا را تحقیر می‌کنید! رابعاً اسلام می‌گوید تشبیه خدا به خلق نوعی از شرکست و خدا فرموده: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱].

و در آیه دیگر فرموده: ﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۷۴] خدا تشبیه نکنید برای خدا مثل نیاورید، امام رضا علیه السلام فرموده: «من شبّه الخالق بالخلق فهو مشرک» یعنی هر کس خالق را به مخلوق تشبیه کند مشرکست، حال غالیان مانند شاعرانند که خدا را به آهو و لیلی و شاه تشبیه کرده و صفات رکیک و ألفاظ زشت آن‌ها را بر خدا اطلاق می‌کنند، و با این‌همه نادانی خود را عارف می‌نامند. خامساً اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند وزیر است چرا در دعای مشلول می‌خوانند «و لا کان معه وزیر و لا احتاج الی ظهیر» و همچنین در دعای یستشیر و در دعای جوشن کبیر: «یا من هو رب بلا وزیر».

این روحانی نمایان هیچ‌کدام از قرآن اطلاعی ندارند و همه مغرور و خود را عالم می‌خوانند و فقط همّت خود را منحصر کرده‌اند به تعریف و مدّاحی از امامان و بدگوئی از گذشتگان و سایر فرق مسلمین، باید از ایشان پرسید شما رسول و امام را برای چه می‌خواهید جز برای اینکه مصارف حقّه و خدانشناسی را از آنان اخذ کنید، پس رسول و یا امام هادی و «طریق الی معرفة الله» می‌باشند نه اینکه محلّ توجّه به استقلال باشند، شما تمام عمر خود را مصرف کرده‌اید به شناختن طریق، ولی مقصد و هدف را به کلی فراموش کرده‌اید، گویا هیچ هدف و مقصدی جز نان خوردن ندارید. مثلاً کسیکه می‌خواهد برود قم باید راه قم را بداند برای رسیدن به قم، اما اگر تمام نیرو و عمر خود را مصرف کند که بفهمد اسفالت راه چقدر و عرض و طول آنچه مقدار و پیچ و خم آن چگونه است و آنقدر برای شناختن راه خود را معطل کند که عمرش تمام شود و به قم نرسد آیا این کار جهالت نیست؟ همچنین شما تمام فکر و ذکر و مجالس و محافل و

کتب خود را مصرف کرده‌اید که امام چگونه است ولایت او چه قدر و علم او چگونه است؟ ولایت بر جمادات دارد و حیوانات مطیع اویند فضائل او چقدر است مبدا تقصیر در تعریف و تمجید او شده باشد، مبدا انکار بعث بر جمادات کفر باشد مبدا از خدا کمتر نباشد مبدا از پیغمبران کمتر و یا مساوی باشند و و اما هنوز نمی‌دانید که تشبیه خدا به خلق شرکست و امام هم مانند شما مکلف و تابع دین اسلام است و از مدّاحی شما خشنود نیست. سادساً شما خدا را به شاه ستمگری تشبیه می‌کنید که شاه حکومتی به فرماندارش عطا می‌کند اما نمی‌دانید که شاه حکومت قانونی دارد و حکومت قانونی را می‌تواند به وزیر عطا کند و او حکومت تکوینی ندارد و حکومت دینی همان حکومت قانونی تشریحی است نه تکوینی، پس این تشبیه شما تأیید ما می‌باشد. متأسفانه کتاب‌های غالیان مانند دیوان‌های شعرا و مدّاحان پر است از تشبیه خالق به خلق و تشبیه مخلوق به خالق و تا توانسته‌اند صفات خدا را به ستمگران و شاهان خائن داده‌اند مانند وفائی که تمام صفات خدا را به علی علیه السلام داده و برای خدا چیزی نگذاشته، یکجا می‌گوید:

گر خداوند جلالش عزم خلاق کند خلق سازد عالم و آدم هزاراند و هزار
و یکجا می‌گوید:

کمتر سخای او بجهان رزق ممکنات کمتر عطای او بجزا حوض کوثر
و یکجا می‌گوید:

علیست فرد بی‌بدل علیست فرد بی‌مثل علیست مصدر دوم علیست صادر اول
علیست خالی از خلل علیست عاری از زلل علیست شاهد ازل علیست نور لم یزل
چو این جهان فنا شود علی فناش می‌کند قیامت اگر بپا شود علی بپاش می‌کند

شیطان و شیعیان ساده‌دل از این اشعار کفرآمیز چقدر خوششان می‌آید ولی خود امام دشمن ایشان و از این کفریات بیزار است «سبحان الله عمّا یصفون»، اینان گاهی صفات خدا به شاه و وزیر می‌دهند برای پول مثلاً حافظ برای شاه شجاع که یکی از سلاطین ستمگر نادان بوده می‌گوید:

بعاشقان نظری کن بشکر این نعمت که من غلام مطیع و تو پادشاه مطاع
جبین و چهرهٔ حافظ خدا جدا نکند ز خاک بارگه کبریای شاه شجاع

و برای شاه ایلخانی که در بغداد سلطنت داشته از دور می‌نویسد:

شان بن شاه و شهنشاه شهنشاه نژاد
 گر چه دوریم بیاد تو قدح می نویسیم
 سر عاشق که به خاک در معشوق بود
 و در مدح شاه شجاع می گوید:

سحر زهاتف غییم رسیده مزده بگوش
 محلّ نور الهی است رأی انور شاه
 که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش
 چو قرب او طلبی در صفای نیت گوش
 و در جای دیگر جبرئیل را حلقه بگوش شاه شجاع قرار داده و گوید:

داور دین شاه شجاع آنکه کرد
 روح القدس حلقه امراض بگوش
 دیوان شاعران پر است از این تملّقات و شرکیّات، کتاب شعر و موسیقی
 ما را بخوانید تا بطلان اشعار شاعران را بدانید، این قداحان
 خود را مدّاح امام می دانند و یک چیز طلبکارند و هر یک مدّعی ولایتند.

دلیل سوم غالیان قطب جهان و جواب آن

می گویند امام قطب جهانست چنان که قطب آسیا را می گرداند امام نیز عالم را اداره می کند؟ جواب آنست که: اولاً قطب آسیا آسیا را نمی گرداند بلکه نیروی برق و یا آب و یا نیروی دیگری آسیا را می گرداند. ثانیاً قطب بودن امام مدرکی ندارد، رسول خدا ﷺ ادّعا نکرد که من قطب جهانم بلکه فرمود: ﴿أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ من بشری مانند شمایم، اگر شما قطب جهانید رسول خدا ﷺ نیز قطب جهان خواهد بود. ثالثاً قطب آسیا عقل و شعور و اراده ندارد و نباید امام و رسول را که دارای عقل و اختیارند به آن تشبیه کرد. رابعاً آیات قرآن صریحاً این قطب را ردّ می کند در سوره فاطر آیه ۴۰ فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهِ﴾ [فاطر: ۴۱]

«خدای تعالی نگه می دارد آسمانها و زمین را از اینکه زائل و یا از مسیر خود خارج شوند و اگر زائل شوند احدی پس از خدا آنها را نگه ندارد».

پس مدیر آسمانها و زمین جز خدا کسی نیست. سوره یس فرموده: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ [یس: ۳۸] یعنی و خورشید جریان

دارد برای قرارگاه خود و این جریان به اندازه‌گیری دانا و توانائی است. پس جریان و سیر جهان و بقاء آن به امرخدای منان است نه از قطب و نه از غیر قطبی. خامساً آن وقت که خدا جهان را به وجود آورد قطبی نبود جهان چگونه بود حال نیز چنین است و درنفضهٔ صور که تمام جهانیان می‌میرند و کسی جز خدا نمی‌ماند زمین در آن زمان به آسمان چگونه بی‌قطب برپا است. سادساً این قطب‌سازی از یک عدهٔ مردم نادان خرافی است به نام عرفا و صوفیان، در آن زمان که خدا بفرماید: ﴿لَمِنَ الْمُلْكِ أَلْيَوْمَ﴾ خود پروردگار بفرماید: ﴿لِلَّهِ الْوَحْدِ الْقَهَّارِ﴾ [غافر: ۱۶] و آیا جهان در آن زمان چگونه بدون قطب برپا ماند و این قطب‌ها کجایند؟ سابعاً این قطب‌سازی که کار یک‌عدهٔ مردم خرافی می‌باشد شخص عاقل و دانشمند به این خرافات استدلال نمی‌کند، سابعاً خود امیرالمؤمنین فرموده من خلافت مداوم نه جهان مدارا قطب شریعتم نه خلقت یعنی لیاقت دارم برای زمامداری مسلمین چنان که در نهج‌البلاغه خطبهٔ ششقیه اگر سندی داشته باشد فرموده: «و هو يعلم ان محلی منها محل القطب من الرّحی» یعنی او میداند که من مدار خلافتم و محلّ من از خلافت محلّ قطب است از آسیا، و اگر آن حضرت قطب جهان بود لازم بود بیان کند و در همان نهج‌البلاغه به عمر رضی الله عنه نیز فرموده: «فكن قطباً و استدر الرّحمن» و نیز به او فرموده: «لیس بعدك مرجع یرجعون الیه». به اضافه کسیکه قطب جهان باشد برای از دست دادن خلافت و زمامداری گوشه‌ای از زمین ناله نمی‌کند، غالیان از هرچه خوششان آمده نام آن را روی امام گذاشته‌اند، از قطب آسیا خوششان آمده گفتند امام قطب است، از لنگر ساعت خوششان آمده گفتند امام لنگر زمین و آسمان است، دیگر فکر نکردند زمین و آسمان احتیاج به لنگر ندارد با وجود قدرت حق تعالی، مظهر آب قنات را دیدند خوششان آمد گفتند امام مظهر خدا است خیال کردند خدا هم مانند قنات مظهر دارد، از شیربرنج خوششان آمد گفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی در شب معراج شیربرنج خوردند، از مدیر اداره خوششان آمد گفتند امام مدیر عالم امکان است، و از ادارهٔ جهان خدا را عزل نمودند نعوذ باللّه. از شجاعت شیر خوششان آمد گفتند علی شیر خدا است و آن حضرت را به حیوان دژنده نعوذ باللّه تشبیه کردند و گفتند شیر شد و جلو مادرش را قبل از تولّد گرفت، فکر نکردند که وجود فرزند قبل از تولّد از مادر محال است.

دلیل چهارم غالیان قلب عالم و جواب آن

می‌گویند امام قلب عالم امکان و حیات‌بخش آنست؟ جواب آنست که اولاً این ادعا مدرکی از کتاب خدا و گفتار رسول ﷺ ندارد، رسول خدا ﷺ فرمود من قلب عالم امکانم. اگر کسی بگوید از گفتگوی هشام با عمر بن عبید بصری که در ص ۱۵۳ ج ۲ عقل و دین مرقوم شده استفاده می‌شود؟

گوئیم خیر استفاده نمی‌شود زیرا در آنجا هشام می‌گوید همانطوریکه عقل تو امام اعضا و جوارح تو است برای رفع شک همانطور امام برای رفع شکوک و حیرت مردم لازم است، یعنی امام، امام مردم است نه امام کوه و بیابان، زیرا جمادات جهان دافع شکی نمی‌خواهند، باضافه تشبیه امام به قلب صنوبری که قطعه گوشت بی‌شعوری باشد توهین به امام است زیرا امام عقل و اراده دارد. ثانیاً اگر امام قلب همه اشیاء باشد لابد قلب شما نیز می‌باشد پس شما دو قلب دارید آیا این سخن صحیح است؟ ثالثاً آیا امام قلب انسانها و حیوانات و دزدگان و گزندگان هست یا نه قلب منافق و کافر هست یا خیر؟ اگر چنین باشد هر کافر و ظالمی به امام ظلم کرده و سائل ظلم را خود امام برای خود فراهم کرده. رابعاً چرا این ادعاها را برای انبیاء دیگر نمی‌کنید اگر هر یک از انبیا قلب عالم باشند باید گفت مگر عالم چند هزار قلب دارد، آنچه به انبیا گفته نشده به محمد و وصی او نباید گفت از عناوین و القاب خیالی، و گفته نشود برای محمد ﷺ مگر آنچه به رسولان پیش از او گفته شده است حال شما موهومات را بنگرید یک نفر آمده برای یاری دین کتاب چاپ کرده و عکس قلب صنوبر را کشیده بنام امام وتیری به آن زده به نام اینکه قلب عالم امام تیر خورده، حال باید شیعیان بیچاره گریه کننده و بر سر خود زند تا ثوابی کرده باشند.

دلیل پنجم غالیان خلیفه و جواب آن

می‌گویند چون رسول و امام خلیفه در زمینند از طرف خدا چنان که در سوره بقره آیه ۲۹ فرموده:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۗ﴾ [البقرة: ۳۰]

«خدا به ملائکه گفت که من در زمین جانشین قرا می‌دهم».

و آدم را جانشین کرد در نتیجه چون خدا ولایت تکوینی بر تمام جهان دارد پس خلیفه او نیز باید ولایت تکوینی بر تمام جهان داشته باشد؟ جواب آنست که در این

دلیل چندین اشتباه رخ داده: اول آنکه می‌گوئیم خدا به ملائکه خطاب کرد باید بفهمید که ملائکه از خطاب خدا و جعل خلیفه چه فهمیدند آنان فهمیدند که خدا می‌خواهد بجای نسناس و آدمیانی که فساد می‌کردند و خونریز بودند جای آنان که هلاک شده جانشینی قرار دهد و لذا عرض کرد: ﴿قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ [البقرة: ۳۰] آیا در زمین کسی را که فساد و خونریزی کند قرار می‌دهی، پس خلیفه و جانشین برای گذشتگان خونریزی بود که هلاک شدند و نه جانشین خدا زیرا جانشین خدا نه مفسد می‌شود و نه خونریز، آخوندهای خرافی گویا می‌خواهند بگویند ما از ملائکه بهتر می‌فهمیم آنان که مخاطب بودند نفهمیدند ولی ما می‌فهمیم «إن هو إلا قول الزور».

ثانياً خدا نفرموده خلیفتی یعنی جانشینی من و نیز نفرموده خلیفه الله یعنی جانشین خدا. پس مدعی از کجا می‌گوید خلیفه: الله در قرآن که چنین چیزی نیست در قرآن هر جا خلیفه و خلفاء و يستخلف گفته شده مقصود جانشینی گذشتگان است. مثلاً در سوره ص به دواود عليه السلام فرموده: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ [ص: ۲۶] یعنی «ما تو را در آن زمین جانشین قضاوت و حکومت‌های گذشته قرار دادیم که میان مردم حکم کنی». از این آیه استفاده می‌شود که حکومت و قضاوت انبیاء در قسمتی از زمین بوده نه در تمام جهان به قرینه کلمه فی الأرض که با الف و لام عهد نیز آمده. و نیز قضاوت ایشان بین مردم و قانون تشریحی است نه تکوینی به قرینه کلمه بین الناس.

ثالثاً: خدا در سوره اعراف آیه ۱۲۹ به بنی‌اسرائیل فرموده:

﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ [الاعراف: ۱۲۹]

«امید است پروردگارتان دشمن شما را هلاک و شما را در این زمین جانشین ایشان یعنی فرعونیان قرار دهد».

که ﴿الْأَرْضِ﴾ با الف و لام عهد آمده و مقصود سرزمین مصر است چنان‌که در سوره قصص آیات ۴ و ۵ نیز درباره قدرت‌طلبی فرعون در مصر و وراثت و امامت بنی‌اسرائیل در آن، با کلمه الأرض فرموده:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدِيحُ
أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٤٠﴾ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ
أَسْتَضِعُّوْا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً﴾ [القصص: ۴-۵]

و در سوره فاطر آیه ۳۷ به مردم فرموده:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلْقَ فِي الْأَرْضِ﴾ [فاطر: ۳۹]

«یاد آورید هنگامی که خدا شما را جانشین در زمین قرار داد».

و در سوره نور آیه ۵۵ به مؤمنین زمان رسول خدا ﷺ وعده کرده که ایشان را
جانشین کفار قرار دهد و فرموده:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا
أَسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ [النور: ۵۵]

و خدا به این وعده وفا کرد و مسلمین زمان رسول خدا ﷺ جانشین کفار شدند و
حکومت بدست ایشان افتاد اما نه جانشینی خدا بلکه چنان که در آیه فرموده مانند مردم
پیش از خودشان که در قسمتی از زمین خلافت نمودند اصحاب رسول نیر خلافت و
جانشین آنان شدند و در نهج البلاغه نیز آمده که هنگام جنگ مسلمین با ایران حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام به این آیه اشاره و به عمر فاروق رضی الله عنه فرمود: «و نحن علي موعود من الله والله منجز
وعده». بنابراین نمی توان گفت که تمام یهودیان و قوم صالح و مؤمنین زمان رسول همه
جانشین خدایند خدا هر قومی را جانشین قوم دیگر و هر حکومتی را جانشین حکومت
گذشتگان می کند و نمی توان گفت قوم یهود و قوم صالح و قوم اسلام همه جانشین
خدایند، خدا جانشین کافر نمی خواهد اگر چنین باشد که هر قوم طبق آیات قرآن خلیفه
خدا باشند، دیگر خلافت اختصاص به انبیاء و اوصیا ندارد.

رابعاً: ما فرض می کنیم حضرت آدم و اولادش جانشین خدا باشند از کجا معلوم که
هر صنعتی خدا دارد باید خلیفه او داشته باشد مثلاً خدا منزّه از جسم و جوهر است
می توان گفت جانشین او نیز منزّه از جسم و جوهر است؟ البتّه خیر، پس اگر خدا
ولایت تکوینی بر تمام جهان دارد لازم نیست جانشین او نیز این صفت را داشته باشد،
ما نمیدانیم این غالیان و روحانی نمایان با این بی اطلاعی چگونه با قرآن بازی می کنند
و چگونه حاضرند خدا را نعوذ بالله تحقیر کنند و مقام او را به مخلوقی به عنوان خلیفه

بدهند و کتاب او را غلط معنی کنند، بی جهت نیست که امام صادق علیه السلام فرمود: اهل غلو از یهود و نصاری و مشرکین و مجوس بدترند باید گفت «سبحان الله عما يقول الظالمون»، حضرت امیر فرمود: «قصم ظهري رجلا ن محبّ غال و مبغض قال» یعنی دو کس کمر مرا شکسته یکی دوستی که غلو کند و دیگری دشمنی که از کینه می جوشد، آری آنکه غلو کند از دشمن بدتر است بنام دوستی آن حضرت دین خدا را کم و زیاد می کند، اصول دین حضرت امیر علیه السلام ایمان به خدا و رسول و قیامت بود ولی اصول دین غالیان بیش تر شده، آن حضرت خود را تابع دین می دانست اینان او را اصل دین و ایمان به او را از اصول اسلام می شمردند. ما از همه دانشمندان موحد بیدار یاری می جوئیم که شرّ این غلات را از اسلام دور کنند، این روزها چه بسیار مدعیان اجتهاد و امامت که مروج عقائد غلاتند، واجب است بر مسلمین برای دفع موهومات غالیان که زمان ما زیاد شده اند و توحید مسلمین را تبدیل به شر نموده اند قیام نمایند و گرنه در پیشگاه خدا و رسول روز قیامت مسئول و خجل خواهند بود، باید در این مورد انقلابی نمایند، در حافظ شکن گفته ایم:

می گفت سحر بلبل با عنجه بدلجوئی	برخیز گل افشان کن از دهرچه می جوئی
گر خرم و شادابی مغرور مشوای گل	بهر تو خزان آید گیرد ز تو خوش روئی
ایام بهاران را بهمن به کمین باشد	ای عاقل فرزانه، برخیز و بزن گوئی
گر مؤمن دینداری بایست که از همت	برخیزی و غم ریزی، حق جوئی و حقگوئی
بیدار کن این ملت، از دانش و از غیرت	تا وقت تو را باقی است با قوت و نیروئی
هر ملت بیدانش، دانش به کمین دارد	جانش تو منور کن، با دانش و خشخوئی
از خالق اکبر داد و زگند غلو فریاد	این شرک بده بر باد، تا چند سیه روئی
هان برقعیا مینال امروز که داری حال	مهلت ندهد آجال حق گو توبه نیکوئی

دلیل ششم غالیان معجزات و جواب آن

می گویند چون رسول و امام معجزه دارند و معجزه در عالم تکوین است پس ولایت تکوینی دارند و کار خدائی می کنند؟ جواب آنست که آری انبیاء معجزه دارند ولی طبق آیات قرآن معجزه کار آنان نیست، آیات و روایات صریحاً می گویند معجزه کار خالق است نه مخلوق، آن خدائی که هر موجودی را هستی و نیرو داده می تواند هستی

آن را بگیرد و یا آن را تبدیل کند و خرق طبیعت کند مثلاً حضرت ابراهیم نیروی حرارت آتش را بگیرد و سرد کند و خدا برای تصدیق پیغمبر خود ایجاد معجزه می‌کند تا شهادت خدا به صدق او باشد مثلاً قرآن معجزه است آن کلام خدا است نه کلام رسول و خود فرموده: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾ [النساء: ۱۰۵]، و فرموده: ﴿قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ﴾ [الإسراء: ۸۸]، اگر همه جن و انس و پیمبران و فیلسوفان و غیر ایشان جمع شوند به معاونت یکدیگر مانند سوره قرآن نیاورند، پس قرآن معجزه از خدا است نه کلام مخلوق و در قصه حضرت ابراهیم فرموده: ﴿قُلْنَا يَبْنَؤُا كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ [الأنبياء: ۶۹] ما که خدائیم گفتیم ای آتش سرد و سلامت بر ابراهیم باش، پس امر خدا و اراده او حرارت را گرفت نه امر ابراهیم و در قصه حضرت صالح فرموده: ﴿وَعَاثِيْنَا ثَمُودَ الْتَاقَةَ﴾ [الإسراء: ۵۹] ما که خدائیم شتر صالح را برای قوم ثمود آوردیم و ایجاد نمودیم، و در قصه حضرت داود فرموده: ﴿وَأَلْنَا لَهُ الْأَحْدِيدَ﴾ [سبأ: ۱۰] یعنی ما برای داود آهن را نرم کردیم و در سوره انبیا آیه ۷۹ صریحاً فرموده:

﴿وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ﴾ [الأنبياء: ۷۹]

«ما رام گرانیدیم کوه‌ها را با داود تسبیح نمایند با مرغان و فاعل ما بوده‌ایم».

پس ایجاد معجزه کار انبیاء نشد تا بگوئی تصرف در هستی کرده‌اند و ولایت تکوینی دارند اگر سنگ‌ریزه و یا سوسمار سخن گوی خدا او را به نطق آورده و فرموده: ﴿قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [فصلت: ۲۱] اگر آب دهان رسول خدا ﷺ و یا دست مبارکش اثری دارد خدا آن را بوجود آورده و در آن گذاشته، در جلد هفتم بحار ص ۲۴۷ و کفایه الموحّدين ص ۵۱۴ روایت کرده که از امام رضا علیه السلام سؤال شد از معجزاتی که از حضرت علی علیه السلام ظاهر شد با اینکه قادر نبود بر آن‌ها جز خدا؟ آن امام فرمود چون از امیرالمؤمنین فقر و فاقه و احتیاج ظاهر شد این‌ها دلیل است بر اینکه او فقیر و با سایر ضعفا شرکت داشت و آن معجزات کار او نبود بلکه کار خدای قادر علی کلّ شیء بود، و حضرت صادق علیه السلام فرمود ایجاد کننده و نیست کننده و تبدیل کننده جوهری به جوهر دیگر فقط خدا است نه غیر او. و قرآن مکرر فرموده است، معجزه شهادت الهی است و اگر کار پیغمبر صلی الله علیه و آله بود شهادت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده به رسالت

خودش مانند آنکه دکتری خود شهادت دهد برای دکتری خودش و خودش تصدیق‌نامه خود را بنویسد و این صحیح نیست بلکه باید مقام عالی‌تر تصدیق او کند. درگلسن قدس گفته‌ام:

بود هر معجزه از حق گواهی که این عبد است منصوب الهی و اما معجزات امامان مدرک قرآنی ندارد بلکه روایات و احادیثی هر مذهب برای بزرگان و امامان خود نوشته‌اند: شیخ عطار برای مرشدان صوفیه در کتاب تذکره الأولیاء هزاران معجزه نوشته، اهل سنت برای جناب عبدالقادر گیلانی هزاران معجزه نوشته‌اند، امامیه برای ائمه خود هزاران معجزه روایت کرده‌اند، بسیاری از این معجزات ضد قرآن و عقل و مخرب دین اسلام است و دلیل خرافاتی و موهوم بودن آن‌ها در خود آن‌ها است، تذکره اولیاء می‌نویسد فلان مرشد هزاران دفعه به معراج رفت، کتب شیعه نوشته‌اند که در مجلس مأمون شعبده بازی به امام رضا علیه السلام توهین کرد، حضرت به عکس دو شیر نر که در پرده بود اشاره نمود که ایجاد شیر شدند و برجستند و آن شعبه باز را پاره پاره و بلعیدند در صورتیکه این ضد قانون اسلام است، زیرا برای خاطر توهین کسی را نمی‌کشند و به اضافه اگر چنین بود تمام اهل مجلس از وحشت می‌مردند.

از فرهاد میرزا که از دانشمندان قاجار است نقل شده که او از طرف سلطان وقت فتح علی‌شاه یا دیگری استاندار خراسان و متولی آستان قدس بود، روزی شنید که نقاره‌ها می‌نوازند پرسید چه خبر است؟ گفتند امام رضا کور مادرزادی را شفا داده فرهاد میرزا خیلی خورسند شد که در زمان تولیت من این حادثه بوجود آمده تا من تحقیق کنم صدق و کذب آن را بهفهمم، فوری مأمور فرستاد آن کور را که شفا گرفته بود حاضر کردند از او پرسید تو کور مادرزادی بود یا کور عارضی گفت کور مادرزاد سپس دست کرد چیز سفیدی را آورد و گفت این چه رنگ است می‌بینی؟ گفت سپید است، سپس چیزی سبزی را آورد و گفت این چه رنگ است؟ گفت سبز است؟ سپس چیزی سیاهی آورد و گفت این چه رنگ است گفت سیاه است، پس فرمان داد مأمورین او را فلک کردن و فرمود شلاق بزنید و گفت ای کذاب تو گفתי من کور مادرزاد بودم حالا این رنگ‌ها از کجا دانستی که کور مادرزاد که رنگ‌ها را نمی‌شناسد؟ چون شروع بشلاق زدن کردن گفت مرا رها کنید راست می‌گویم، پس گفت من کور نبوده‌م ولی چیزی از مال دنیا نداشتم یکی از کشیک‌چیان به من گفت

خودت را بکوری بزن من تو را بیای ضریح می برم و شبها می خوابانم تو شبی خود را بینا نشان بده و فریاد کن امام مرا شفا داد، سپس هر مقدار پول که جمع شد تقسیم می کنیم. از این قضیه معلوم می شود تمام معجزات از این قبیل بوده است. حال می گوئیم ایمان به معجزات مرشدها و اقطاب و ائمه نه از اصول دین بوده و نه از فروع دین، با این حال اگر کسی انکار کند مردم عوام او را کافر می داند، چرا برای اینکه گویندگان غلات این طور به مردم تزریق کرده اند.

تازه اگر کسی بگوید فلان معجزه کار خود رسول و یا کار خود امام است تصرف جزئی تکوینی را ثابت کرده و این دلیل بر ولایت کلیه تکوینی نمی شود هر بشر می تواند در مسلک خود تصرف کند و یا فلان پرتقال را تصرف کند.

دلیل هفتم غالیان واسطه فیض و جواب آن

می گویند رسول و امام واسطه بین خدا و خلقند و حتی حضرات رقیه و سکینه و حضرات عباس و اکبر و غیر ایشان از امامزاده ها را واسطه و مجرای فیض خدا می دانند در تکوینیات و فواره قدرتند و حتی اسکوئی یکی از شیخه در کتاب احقاق الحق نوشته: رسول و امام دربانان و حجاب و نواب خدا و محل قدرت و اراده اویند؟ جواب ایشان این است که باید مقصود از این عناوین معلوم گردد تا قضاوت شود ما برای بیان آن ها می گوئیم: اولاً خدا همه جا با علم خویش حاضر و به هر چیز محیط است و بین خدا و خلق او واسطه نیست چنان که خود فرموده: ﴿وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [ق: ۱۶]

یعنی ما از رگ گردن یعنی رگ حیات به انسان نزدیکترین و در سوره حدید فرموده: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ [الحدید: ۴] یعنی او با شما است هر جا باشید، اگر شنیده ای پیغمبر واسطه و سفیر الهی است بین خالق و خلق او یعنی بندگان، در امور دین و رساندن وحی واسطه است نه در مکان و نه در چیز دیگر. متأسفانه عده ای از ملایان و فیلسوف ماب معتقدند که از خدا یک چیز بیشتر صادر نشده به نام عقل اول یا نور محمد ﷺ و آن مخلوق اول واسطه در خلقت و خالق چیزهای دیگر است ولی قرآن می گوید: ﴿اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [الزمر: ۶۲] که ما با دلائل و برهان اقول این اشخاص را در کتاب عقل و دین رد کرده ایم هرکه خواهد به آن کتاب به جلد اول آن

مراجعه کند، در نهج البلاغه در وصیت حضرت امیر علیه السلام به فرزندش امام حسین می‌فرماید: «واعلم أنّ الذي بيده خزائن السموات والأرض قد أذن لك في الدعاء وأمرك أن تسأله ليعطيك و تسترحمه ليرحمك و لم يجعل بينك و بينه من يحجبه عنك و لم يلجئك إلي من يشفع لك إليه». بدان محققاً خدائیکه بدست او است خزائن آسمان و زمین تو را اجازه داد که او را بخوانی و امر کرده از خودش سؤال کنی تا به عطا کند و طلب رحمت کنی تا تو را رحم نماید و بین تو و خودش حاجب و دربان و واسطه‌ای قرار نداده و تو را ناچار نکرده که شفیع نزدش ببری، یعنی هر گاه خدایت را بخوانی حاضر و شنوا است و احتیاج بواسطه ندارد، در اینجا حضرت امیر فرموده خزائن الهی همه دست خودش می‌باشد یعنی خزائن فیض و برکت و رزق و حیات و غیر این‌ها، چنان‌که در قرآن خدا برسول خود فرموده: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ﴾ [الأنعام: ۵۰]، یعنی بگو من برای شما نمی‌گویم که نزد من خزائن الهی است، پس معلوم می‌شود او مجرای فیض نبوده و خزائن الهی بدست او نیست و این واسطه فیض را گویندگان نادان در دین اضافه کرده‌اند، خدا مانند فلان امیر و وزیر نیست که دور باشد و یا در دسترس محتاجین نباشد و محتاج واسطه گردد.

ثانیاً کدام آیه و حدیث وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واسطه و مجرای فیض است چنین مدرکی از شرع نرسیده، قرآن مردم را دعوت کرده مستقیماً به خدا رجوع کنند نه بواسطه و نه وسیله در سوره یوسف آیه ۱۰۸ فرموده:

﴿ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: ۱۰۸]

«همانا دعوت من بسوی خدا است من و هر کس پیرو من باشد».

و در سوره بقره آیه ۱۸۶ فرموده:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۶]

«هر گاه بندگانم از تو سؤال کردند که خدا دور است یا نزدیک بگو نزدیکم، خواننده را جواب می‌دهم هر وقت مرا بخواند».

یک نفر خر مقدسی خدا را تشبیه می‌کرد به کارخانه برق و بنده را به یک لامپ که باید بواسطه سیم‌ها خود را به کارخانه وصل کند و کسب نور نماید یعنی بنده باید بواسطه رسول و امام خود را به خدا برساند و کسب فیض کند، او نمی‌داند که کارخانه برق محدود و دور است اما خدا دور نیست، خدا فصل و وصل ندارد همه جا با علم

خویش حاضر و ناظر است و خود فرموده مرا بخوانید و غیر مرا نخوانید: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸]، این رد بر خدا است که ما او را نخوانیم و بگوئیم بواسطه مراجعه می‌کنیم. به اضافه چنین واسطه‌ای که همه جا حاضر و ناظر باشد وجود ندارد، پس خدا حاجب و دربان و پرده‌دار نمی‌خواهد. این جاهلان خدا را مانند فلان سلطان نادان فرض کرده‌اند که به حاجب و واسطه و دربان محتاج است. فؤاره قدر یعنی چه، اگر مقصود این است که قدرت و یا خزائن و مقدرات الهی محلی دارد و منحصر و محدود در امام و رسول است یعنی در طرف مکانی حبس و محدود شده و از آنجا بیرون می‌زند که این خیال جاهلانه است. پس معلوم می‌شود خدا را نشناخته‌اند، آقا جان قدرت خدا عین ذات او است و محبوس و محصور در مکانی نمی‌شود مگر قدرت و یا فیض خدا آبست که مجری داشته باشد و از آن مجرا فواره بزند. شیخیه و غالیان خدا را نشناخته و باور نکرده به امام و رسول چسبیده و دکان باز کرده‌اند و استدلال کرده‌اند به زیارت مطلقه امام حسین به جمله اراده «الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهَيَّطْ إِلَيْكُمْ وَ تَصَدَّرْ مِنْ بِيوتِكُمْ وَ الصَّادِرِ عَمَّا فَصَلَ مِنْ أَحْكَامِ الْعِبَادَةِ»، یعنی اراده خدا در مقدرات امور پائین می‌آید به سوی شما امامان و از خانه‌های شما صادر می‌شود و آنچه صادر می‌شود از تفصیلات احکام بندگان است. غالیان می‌گویند از این جمله معلوم می‌شود که اراده خدا پائین می‌آید و منحصرأً به ائمه این زیارت‌نامه‌ها از معجولات غلات و کذابین است و هیچ امام و رسولی نفرموده بیائید سر قبرم یک ساعت از من مداحی کنید تا مرا خوش آید. ثانیاً اصول دین را نتوان از زیارت‌نامه گرفت زیرا اصول دین تقلیدی نیست. ثالثاً ظاهر این جمله چنان که می‌گوئید نیست و به غلط معنی می‌کنید، زیرا اگر مقصود از اراده پروردگار در این جمله اراده تکوینی خدا باشد که آن اراده مکان ندارد و پائین و بالا نمی‌رود، و به سوی امام پائین می‌آید صحیح نیست زیرا امام صادق در توحید الوهیت فرموده: «إِنَّ الْإِرَادَةَ مِنْ اللَّهِ أَحْدَاثُهُ» یعنی اراده خدا همان ایجاد شیء است بدون آنکه خدا ذهنی داشته باشد و در ذهن خود میل و اراده و تصمیم بگیرد. در کتاب توحید صدوق امام کاظم علیه السلام فرموده: «إِرَادَةُ اللَّهِ هِيَ الْفِعْلُ لَا غَيْرَ ذَلِكَ». یعنی اراده خدا همان کار او است نه چیز دیگر. بنابراین بالا و پائین ندارد زیرا معنی اراده الهی همان ایجاد است و عین مراد نه مقدمات آن، پس از خانه شما

صادر می‌شود معنی ندارد اصلاً اراده الهی از جائی صادر نمی‌شود و اگر مقصود از اراده الهی امر و نهی او یعنی مقررات شرع او است نه تکوینی، این صحیح است زیرا امر و نهی او به خانه رسول ﷺ خدا نازل شده و امور شرعی از خانه رسول ﷺ خدا صادر می‌گردد و به دیگران می‌رسد و به قرینه جمله ذیل که فرموده: «عَمَّا فَصَّلَ مِنْ أَحْكَامِ الْعِبَادَةِ» روشن می‌گردد که مقصود امور تشریعی است و ما هم عرض کردیم که رسول خدا ﷺ مأمور امور تشریح است نه تکوین، اگر کسی بگوید خدا در قرآن برای خود واسطه قرار داده بین خود و بندگانش و در سوره مائده آیه ۳۶ فرموده:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ﴾ [المائدة: ۳۵]

«ای مؤمنین از خدا بترسید و بسوی او وسیله بجوئید».

آیا این وسیله مگر همان واسطه نیست آیا توسل غیر از واسطه خواندن است؟ جواب بگوئیم اولاً: واسطه غیر از وسیله است و توسل مربوط بواسطه نیست، واسطه فاصله بین دو چیز است مثلاً می‌گویند بین این خانه و آن خانه دیواری و یا باغی واسطه است، اما نمی‌گویند وسیله است، وسیله یعنی ابزار و کارهائی که انسان را به مقصودش نزدیک کند و در دین وسیله قرب به خدا اعمال و عقائد صالحه‌ای است که انسان را به خدا نزدیک کند یعنی موجب رضای خدا گردد. ثانیاً در این آیه فرموده: ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ یعنی وسیله‌ای بجوئید انسان مکلف به این آیه می‌تواند وسیله از ایمان و عمل برای خود بجوید و آنچه قابل جستن است و انسان می‌تواند انبیاء و اولیاء نیستند انسان نمی‌تواند که رسول خدا ﷺ را در عالم برزخ بجوید و بیاورد وسیله کند و در این آیه نفرموده وسیله را بخوانید متأسفانه ما می‌بینیم مردم عوام و یا غالیان اولیاء خدا را وسیله می‌خوانند در صورتیکه خدا نفرموده: بخوانید بلکه فرموده بجوئید و ما نمی‌توانیم آن را بجوئیم و آنان مطیع ما نیستند که تا بخوانیمشان فوری به ما توجه کنند و به دنیا بیایند بلکه ایشان از دنیا بی‌خبرند و در عالم باقی رفته‌اند. ثالثاً باید دید خود رسول خدا ﷺ و اصحاب او مانند علی السَّلَیْمَةُ از این آیه چه فهمیدند و چگونه عمل کردند و چه چیز را وسیله دانستند، رسول خدا ﷺ عرض می‌کند «إلهی وسیلتی إلیک ایمانی بک». یعنی خدایا وسیله من به سوی تو ایمان من است بتو، و علی السَّلَیْمَةُ در خطبه ۱۰۹ فرموده «إِنَّ أَفْضَلَ مَا يَتَوَسَّلُ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ الْإِيْمَانَ بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَ

الجهاد في سبيله» یعنی بهترین وسیله‌ای که وسیله‌خواهان به او توسّل جویند ایمان به خدا و رسول و جهاد در راه خدا است؛ پس وسیله ایمان و عمل است نه اشخاص و خواندن اشخاص در دعاها به بهانه وسیله، کار لغو و بدعت و بلکه شرکست. بنابراین هر انسانی می‌تواند از ایمان و عمل برای خود وسیله‌ای تهیه کند.

دلیل هشتم غالیان (شهداء علی خلقه) و جواب آن

می‌گویند در قرآن و حدیث آمده که رسول و امام شاهد بر اعمال خلق می‌باشند و شاهد باید همه جا حاضر و نظارت و ولایت بر خلق داشته باشد؟ جواب این است که شاهد بر خلق است با اینکه قرآن همه جا حاضر نیست ثانیاً علی علیه السلام در نهج البلاغه عهد ۲۶ می‌فرماید: «لا شاهد غیره و لا وکیل» یعنی کسی شاهد بر خلق و وکیل خلق نیست جز خدا، خدا ستار العیوبست و احدی را شاهد و ناظر دیگران قرار نداده بلکه خود فرموده: ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾ در اعمال دیگران تجسس نکنید و به خانه‌های مردم مشرف نباشید و بدون اذن وارد نگردید. آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله نباید به این تکالیف عمل کند و همچنین سایر اولیاء خدا، باضافه رسول خدا صلی الله علیه و آله در این دنیا نیست تا شاهد اعمال باشد. به اضافه اگر از اعمال اُمّت مطلع گردد و از گرفتاری مسلمین واقف شود از غصّه هلاک گردد و دارالسلام که جای او خواهد بود و خدا فرموده: ﴿وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۶۲] برای او دارالغصّه گردد.

ثالثاً باید آیاتیکه در شهادت رسول بر اُمّت آمده ملاحظه کنیم سپس قضاوت کنیم، در سوره بقره آیه ۱۴۳ فرموده:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳]

«بدینگونه شما را از امت وسط قرار دادیم تا شاهد و گواه بر مردم باشید و این رسول شاهد و گواه بر شما باشد».

در این آیه مؤمنین را شاهد بر مردم قرار داده و رسول خدا صلی الله علیه و آله را شاهد بر مؤمنین، به هر معنی که مؤمنین شاهد بر مردمند به همان معنی رسول خدا صلی الله علیه و آله شاهد بر مؤمنین است، آیا مؤمن که شاهد بر مردم است همه جا حاضر و ناظر است؟

البته خیر و طبق این آیه رسول خدا ﷺ شاهد بر همه چیز نیست بلکه شاهد بر مؤمنین است، می‌توانیم شهادت رسول خدا ﷺ را مانند شهادت حضرت عیسیٰ علیهما السلام بگیریم که قیامت در محکمه الهی عرض می‌کند: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [المائدة: ۱۱۷] یعنی خدایا من شاهد بر مردم بودم مادامیکه میان ایشان بوده‌ام و چون مرا وفات دادی خودت مراقب بر ایشان بودی و تو بر هر چیز شاهدی. پس چنان‌که مؤمنین و سایر انبیاء شاهد اعمال مردمند رسول خدا ﷺ نیز چنان است، هر شخص مؤمنی تا اندازه‌ای که میان مردم است متوجه و شاهد اعمال ایشان است و چون از دنیا رفت از اعمال مردم بی‌خبر است رسول خدا ﷺ نیز چنین است. و این دو شهادت در یک آیه ذکر شده و هر دو به یک معنی است. بنابراین لازم نیست شاهد همه جا حاضر و ناظر بر اعمال باشد و لازم نیست «ولی کل شیء شهید» مانند خدا باشد.

دلیل نهم غایبان (حجّت) و جواب آن

می‌گویند چون رسول و امام حجّتند باید همه جا حاضر و بر هر چیز ولایت داشته باشند. جواب آنستکه اولاً مقصود از حجّت بر بندگان است نه حجّت بر هر چیز و هر مکان اگر دلیلی بر حجّت بودن غیر انبیاء داشته باشید. ثانیاً قرآن حجّت است با اینکه همه جا حاضر نیست و ولایت بر بندگان ندارد با اینکه قرآن ثقل اکبر است و از پیروان خود مهمتر و برتر است حتی از انبیاء و اولیاء زیرا همه مأمورند که تابع قرآن باشند و رسول خدا ﷺ فرموده: «القرآن أفضل کلّ شیء». ثالثاً طبق روایات آسیه زن فرعون حجّت است بر زنان دنیا و مؤمن آل فرعون حجّت است بر مردان دنیا. به اضافه انبیاء همه حجّتند بر اهل دنیا و مؤمن صالح حجّت است بر غیر مؤمن و راویان اخبار حجّتند بر دیگران با اینکه هیچ یک از این‌ها که شمردیم همه جا حاضر و ناظر نیستند و ولایت تکوینی ندارند. اگر چه حجّت راویان اخبار مانند زیاد قندی و علی بن ابی حمزه هزاران نفر منافقان که راوی احادیث می‌باشند از مطالب خرافی و جعلیات است. رابعاً شما می‌گوئید هر عالمی حجّت و هر امامی حجّت و هر راوی حدیث حجّت است اما خدا در قرآن سوره نساء آیه ۱۶۵ فرموده:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵]

«خدا پیمبران را برای بشارت و انذار فرستاد برای اینکه برای مردم حجّتی بر خدا نباشد پس از پیمبران».

که مدلول این است پس از رسول الهی کسی حجّت نیست. در کافی نیز باب العقل و الجهل از امام صادق روایت کرده که حجّت میان خدا و مردم دو چیز است حجّت باطنی یعنی عقل و حجّت ظاهری و آن پیامبرانند. و حضرت امیرالکلیله نیز در نهج البلاغه در خطبه ۹۰ که خطبه اشباح باشد فرموده: پس از انبیاء حجّتی وجود ندارد و فرموده: «تمت بنینا محمد ص حجّته». اگر بگوئی در زیارات آمده که جانشینان پیغمبر حجّت بر اهل دنیا می‌باشند گوئیم این زیارات هیچ کدام سند معتبر و راوی صحیحی ندارد و با قرآن موافق نیست. رجوع شود به کتاب زیارات قبور ما.

دلیل دهم غالیان (وعاء مشیّت) و جواب آن

می‌گویند رسول و امام مظهر خدا و ظرف مشیّت اویند و لذا بر تمام جهان ولایت دارند؟ جواب آنست که مظهر خدا یعنی چه، در جواب می‌گویند مظهر قدرت او، گوئیم قدرت خدا عین ذات او است و محدود و محصور در ممکن الوجود نمی‌شود، خدا نعوذ بالله به آب قنات نیست که مظهر داشته باشد، آب قنات در جوف زمین محصور است، هر جا ظاهر شد آنجا را مظهر می‌گویند، آیا ذات خدا چنین است، گوینده این کلام خدا نشناخته و بی‌دین است و به اضافه این مظهر مدرکی از شرع ندارد. و اما وعاء مشیّت معنی این کلمه باید دانسته شود: بدان که قرآن سوره تکویر آیه ۲۹ به کفار فرموده:

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [التکویر: ۲۹]

«خواست شما به وجود نیاید مگر اینکه خدا بخواهد خدائیکه ربّ العالمین است».

این آیه نه مربوط به امام است و نه مربوط به ولایت است و نه مربوط به این است که مشیّت و خواسته خدا ظرفی دارد یا خیر، ولی در تفسیر آن غلات روایتی آورده‌اند که «انّ الله جعل قلوب الأئمّه مورد إرادته فإذا شاء الله شيئاً شاءوه»، یعنی خدا دل‌های ائمّه را محل اراده خود قرار داده چون خدا چیزی را بخواهد ایشان آن را بخواهند، و در روایت دیگر از امام زمان روایت کرده‌اند که فرموده: «قلوبنا أوعيه لمشيئة الله فإذا شاء شئنا». یعنی دل‌های ما ظرف مشیّت خدا است پس چون خدا بخواهد ما می‌خواهیم، اگر معنی این روایات این است که دل‌های ما ائمّه را خدا چنین قرار داده که راضی به

رضای اوئیم و هر چه بخواهد می‌خواهیم، این معنی صحیح است، و بسیاری از اهل ایمان نیز چنین بوده‌اند و منحصر به ائمه نیست. و اگر مقصود از وعاء مشیت که ظرف مشیت است چیزی باشد که شیخیه و غلات می‌گویند که بسیار قبیح است و انسان را از ذکر آن شرم می‌آید و ما برای آنکه کسی فریب نخورد بیان می‌کنیم، ایشان می‌گویند معنی روایات این است که ائمه وعاء یعنی ظرف مشیت و اراده‌ خدایند و مشیت خدا محصور و منحصر در آن ظرف است یعنی خواست خدا فقط در آن ظرف و تابع خواست ائمه است و خدا را تابع ائمه قرار داده‌اند، روایت می‌گوید ائمه تابع خواست خدایند ولی اینان می‌گویند خدا تابع خواست ائمه است، و بین این دو معنی فاصله زمین و آسمان بلکه به قدر فاصله کفر و ایمان است، و اگر غالیان به عقل خود مراجعه می‌کردند چنین اشتباه شرک‌آوری را مرتکب نمی‌شدند و شیعه را بدنام نمی‌کردند. بی‌جهت نیست که فرق اسلامی شیعه را مشرک می‌دانند. آیا شیخیه و غالیان کلمات رسول خدا ﷺ و ائمه را در دعاها ندیده‌اند که مکرر می‌گویند «ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن» یعنی آنچه خدا خواست شد و آنچه نخواست نشد و امام صادق در تعقیب نماز می‌گوید: «ألحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره». یعنی حمد و ستایش خدائی را که به جا می‌آورد آنچه بخواهد و آنچه غیر او بخواهد بجا نمی‌آورد و در تعقیب دیگر می‌گوید: «ما شاء الله لا ما شاء الناس». یعنی آنچه خدا بخواهد و یا خواسته است نه آنچه مردم خواسته‌اند، این غالیان که در حق ائمه غلو می‌کنند گویا کلمات ائمه علیهم‌السلام را ندیده‌اند.

دلیل یازدهم غالیان (آیات و اخبار) و جواب آن

غالیان به آیات و اخباری استدلال می‌کنند برای مطالب غلوانگیز خود که آن آیات بر مطلب ایشان دلالت ندارد و روایات نیز یا دلالت ندارد و یا بدون مدرک و مجعول است، ما نمونه‌ای از آن‌ها را می‌آوریم از آن جمله به آیه ۱۸۵ سوره توبه:

﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ [التوبة: ۱۰۵]

«و بگو عمل کنید که بزودی خدا و رسول او و مؤمنین عمل شما را می‌بینند».

استدلال کرده‌اند که مؤمنون ائمه هستند که عمل شما را می‌بینند

پس معلوم می‌شود که امام همه جا حاضر است که اعمال را می‌بیند: جواب این

است که اولاً این آیه مربوط به ما قبل است باید آیات قبل آن را ملاحظه کرد تا ببینیم مقصود این آیه چیست. پس بدانکه این آیات راجع به منافقین است که از جنگ تبوک تخلف کردند و در رکاب رسول خدا ﷺ حاضر نشدند یکی گفت هوا گرم است، دیگری گفت با روم نمی‌توان جنگید، دیگری گفت راه دور است، دیگری گفت میوه‌های ما رسیده باید بچینیم و هکذا تا اینکه رسول خدا ﷺ رفت به تبوک فاتحانه برگشت، منافقین آمدند عذرخواهی چنان‌که در آیات قبل از این آیه می‌گوید: ﴿يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ تُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾ [التوبة: ۹۴] یعنی منافقین عذرخواهی می‌کنند به سوی شما چون رجوع کردید بگو عذرخواهی نکنید ما هرگز سخن شما را قبول نکرده و به شما ایمان نداریم زیرا که خدا اخبار شما را برای ما بیان کرد و به زودی خدا رسول او عمل شما را خواهند دید، پس این آیات راجع به منافقین و مخاطب آن منافقین می‌باشند نه مؤمنین و ضمیر کم که مکرر شده خطاب به منافقین است که خدا فرمود به ایشان بگو خدا ما را از احوال شما خبر داده و به همین زودی خدا رسول عمل شما را خواهند دید که در غزوات دیگر حاضر می‌شوند یا خیر، و همینطور در ذم آن‌ها آیاتی نازل شده تا رسیده به آیه ۱۰۵ که می‌فرماید بگو حرف نزنید عمل کنید بزودی بعداً عمل شما را در غزوات دیگر خدا و رسول و مؤمنون خواهند دید، یعنی اگر می‌گوئید ما مسلمان مجاهدیم در غزوات دیگر معلوم می‌شود راست می‌گوئید و دلیل بر گفتار ما سین سیری الله می‌باشد که می‌فهماند مقصود از رؤیت عمل حین عمل نیست و مقصود آینده است، پس کسیکه می‌گوید اعمال بندگان را امام هنگام عمل می‌بیند صحیح نگفته و از این آیه چنین مطلبی استفاده نمی‌شود به اضافه خدا ستار العیوب است و راضی نیست کسی از اعمال بندگان مطلع شود و لذا نهی نموده و فرموده و ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾ در سوره حجرات یعنی تجسس از اعمال دیگران نکنید، آیا پیامبر و امام نباید به این آیه و امر الهی عمل کنند، شاید امام را مکلف نمی‌دانند، باضافه خدا مکرر در قرآن فرموده: ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ [الإسراء: ۱۷] یعنی فقط پروردگارت به گناه بندگان آگاه و بینا است و آگاهی و بینائی خدا کفایت می‌کند، آیا امام این آیه را قبول ندارد؟ و یا راویان حدیث که می‌گویند امام فرموده که امام از عمل هر کس آگاه است دروغ می‌گویند و برای

غلوّ این اخبار ضدّ قرآنی را جعل کرده‌اند، و اگر امام و یا رسول از اعمال و جنایات مردم خبر شوند آخرت برای آنان دارالهمّ و الغم و العصّه خواهد شد، و تازه دیدن امام اعمال مردم را چه نفعی دارد و چه فضیلتی است برای امام، امام ببیند در شهر تو همه دارند زنا می‌کنند و یا در زندان‌ها همه شکنجه می‌شوند این کار در حقّ امام ظلم است که خدا روا داشته، و ما در کتاب تابشی از قرآن در ذیل آیه بیانی داریم لازم است خواننده مراجعه کند.

ثانیاً خدا فرموده: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ و ﴿مُؤْمِنِينَ﴾ منحصر به امام نیست و خود امام بسیاری از مردم را مؤمن خوانده مانند سلمان و اباذر و خباب و غیر این‌ها و دلیل ندارد که ما امام را فقط مؤمن بخوانیم حال شما ببینید اهل غلو چگونه به آیات قرآن بازی کرده و به میل خود تحریف در معنی می‌کنند.

و یا استدلال می‌کنند به جملات زیارت جامعه بر اینکه امام همه کاره جهان و ولی زمین و آسمان است مانند جمله: «بکم فتح الله و بک یختم و بکم یمس السماء و بکم ینزل الغیث»، جواب آنست که معنی این کلمات این است که خدا به برکت شما آغاز کرده خلقت را و ختم نموده و آسمان را نگه داشته و باران را نازل می‌کند، و ضمیر تمام این افعال به خدا برمی‌گردد، پس فاعل این کارها خدا است ببرکت آل محمد نه آنکه آل محمد خودشان این کارها را بکنند، به اضافه این جملات ضدّ قرآن است زیرا خدا جهان را برای خاطر همه بندگان خلق کرده و فرموده: ﴿وَالْأَرْضَ وَصَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾ [الرحمن: ۱۰]، و در اوائل سوره بقره فرموده: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ [البقرة: ۲۹]، و در آیه دیگر فرموده: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۲۱-۲۲]، که در این آیات فرموده زمین و آسمان را برای همه مردم خلق کردیم نه برای عده مخصوص، به اضافه زیارت جامعه از مجعولات غلات و راوی آن مجهول و یا غالی است نزد علمای رجال شیعه، و یا استدلال می‌کنند به جمله «بیمنه رزق الوری» که امام زمان رازق خلق است و یا ببرکت او روزی داده می‌شوند در حالیکه در هیچ خبری این جمله وارد نشده بلکه از منشآت نصیرالدین طوسی است و استدلال می‌کنند به جمله: «لولا الحجّه لساخت الأرض

بأهلها»، در حالیکه معنی آن را نمی‌دانند، این خبر نمی‌گویند حجت زمین را فرو می‌برند و یا آیا زمین شعور دارد و یا به امر امامیکه نباشد این کار می‌کند و یا بامر خدا، اگر به امر خدا است پس امام کاره‌ای نیست در تکوین و تخریب، به اضافه باید گفت آیه ۱۶۵ سوره نساء می‌گوید پس از پیغمبران حجتی برای مردم نیست و حضرت امیر در نهج‌البلاغه قرآن را حجت کافیه دانسته و همچنین انبیاء را حجت دانسته فقط، بهر حال قرآن فرموده پس از انبیاء را حجتی نیست پس باید هزار سال قبل زمین اهلش را فرو برده باشد، و یا استدلال می‌کنند به جمله: «لولاک لما خلقت الأفلاك» در حالیکه این جمله فصیح نیست بلکه غلط است زیرا لولا بر سر ضمیر متصل در نمی‌آید معلوم شد هر کس این جمله را ساخته عجم بوده.

از شرک نمی‌ترسند ولی از تقصیر در ولایت می‌ترسند

شیخیه و غالیان و مداحان و دگانداران می‌گویند ما برای آنکه در حق ائمه تقصیری نشود کوشش داریم که ایشان را بالا ببریم، زیرا می‌ترسیم در حق ایشان تقصیر شود؟ جواب آنست که شما چرا از شرک نمی‌ترسید اگر راست می‌گوئید چرا دین ائمه را عوض کرده‌اید؟ هر امامی فرموده من تابع دین و قرآنم، ولی شما می‌گوئید امام‌شناسی از اصول دین است، در صورتیکه اصول دین امام ایمان به امام نبوده یعنی علی علیه السلام که امام است ایمان به خدا و رسول و روز جزا آورد پس اصول دین او ایمان به سه چیز بود، شمامی‌گوئید ایمان به دوازده بلکه به پانزده چیزیکه زیادت‌تر است امام ایمان به خود نیارود و خود را تابع می‌دانست نه اصل دین، بدترین غضب خدا بر کسی است که مشرک باشد و یا دین اسلام را کم و یا زیاد کند، اگر توحید افعالی و یا توحید صفاتی شما خراب باشد ولایت و دوستی و یا بگو سرپرستی جهان برای امام به شما نفع ندهد.
در تفسیر آیه ۱۰۶ سوره یوسف:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶]

این آیه درباره کسانی است که نام‌ها و صفات خدا را روی خلق می‌گذارند و مشرک می‌شوند مثلاً مخلوقی را مدیر و یا مدبر جهان می‌خوانند با اینکه این نام و صفت مخصوص حق تعالی است، و نیز همان امام فرمود این آیه درباره کسانی است که می‌گویند اگر فلان کس نباشد ما بی‌چاره‌ایم یا هلاک می‌شویم، فرمود آیا نمی‌بینی غیر خدا را مؤثر و مدافع از خویش می‌دانند، در کتاب وسائل الشیعه ج ۱ ص ۱۹ روایت

کرده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «من لا يعرف الله و يعرف الإمام منّا اهل البيت فإنّما يعرف و يعبد غير الله» تا آخر یعنی آنکه خدا را نشناسد ولی امام از ما اهل بیت را بشناسد همانا شناخته و عبادت کرده غیر خدا را یعنی مشرکست. مؤلف گوید بسیار عجیب است اگر بگوئی ولایت تمام انبیاء و اوصیاء مطابق مدارک اسلامی تشریحی است نه تکوینی عده‌ای عصبانی می‌شوند، اما اگر مشرک شوی و بگوئی اوصیا و ائمه همه کاره و مدیر و وزیر خدایند، خوششان می‌آید معلوم می‌شود توحید غریب است و لذا مرشدان صوفیه ادّعی ولایت و بلکه الوهیت می‌کند کسی به ایشان کاری ندارد بلکه ایشان را عارف و کامل می‌شمرند، اما اگر کسی بگوید امام مانند سایر افراد بشر سهو و نسیان دارد فوری عصبانی می‌شوند ولی دعوی الوهیت مرشدان را تأویل می‌کنند و برای هر قطب و مرشدی و یا هر امامی ولایت مطلقه کلیه الهیه قائل شده‌اند.

آیا ولایت مطلقه کلیه بشر مدرکی دارد؟

غالیان و مدّاحان و اکثر دگانداران می‌گویند امام دارای ولایت کلیه الهیه مطلقه می‌باشد، باید گفت: اولاً مدرک این کجا است و چنین چیزی در اسلام نبوده، تعجب است اگر کسی در فروع دین از خود بیافد جلوگیری می‌کنند، اما اگر در اصول دین هرچه بیافند اشکالی ندارد. ثانیاً اگر ولایت مطلقه کلیه برای امام است پس برای خدای عزّوجلّ چیزی باقی نمی‌ماند ثالثاً اگر مقصود ولایت تکوینی باشد باطل و شرکست از ادله مذکوره در این کتاب ثابت شد بطلان آن زیرا ولایت مطلقه کلیه الهیه مخصوص حق تعالی است و اگر مقصود ولایت شرعی باشد بر کلیه مسلمین این را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌توان اثبات نمود نه برای غیر او.

غالیان استدلال می‌کنند به خبری که سند متّصلی ندارد و در هفتم بحار ص ۲۴۶ نقل کرده از امیرالمؤمنین که فرموده: «ایاکم و الغلوّ فینا قولوا انا عبید مربوبون و قولوا فی فضلنا ما شئتم» یعنی حذر و دوری کنید از غلو درباره ما و بگوئید ما بندگان خلق شده و پروردگاری داریم و بگوئید در فضل ما آنچه خواستید. باید گفت اولاً این خبر سند متّصل ندارد، در حالیکه نهی از غلو کرده و در صدر آن و شما صدر آن را رها کرده و به ذیل آن چسبیده‌اید. ثانیاً اخبار دیگری وارد شده در معانی این خبر از آن جمله در هفتم بحار ص ۲۴۶ به سند متّصل از امام صادق که فرمود «اتقوا الله و لا تغلوا و لا

تفرّقوا و لا تقولوا ما لا نقول الخ». یعنی از خدا بترسید غلو نکنید و تفرقه نیاورید و آنچه ما نگفته‌ایم نگوئید به دلخواه خود، زیرا ما و شما می‌میریم سپس در قیامت با شما مخاصمه خواهیم کرد. و آیات و روایات بسیاری آمده که فرموده‌اند هرچه خواستید در دین نگوئید و این آیات و اخبار کبیره مقدّم است بر خبر واحدی که می‌گوید «قولوا ما شئتم»، و خدا فرموده: ﴿وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۳]. ثالثاً در فروع دین کسی حق ندارد هرچه می‌خواهد بگوید چگونه می‌تواند در اصول و عقاید هرچه می‌خواهد بگوید.

رابعاً اگر بنا شد هر کس هرچه خواست بگوید شما چرا اعتراض می‌کنید به اهل سنت که علی‌الصلوات را خلیفه چهارم می‌دانند زیرا آنان به قول شما آنچه خواسته‌اند گفته‌اند درباره حضرت امیرالصلوات «رابعاً نزلونا عن الربوبية» این است که ما را مربی و مدیر جهان ندانید پس اهل غلو به همین خبر نیز عمل نکرده‌اند زیر خبر نگفته «نزلونا عن الألوهية» ما را از خدائی پائین آورید بلکه همین از ربوبیّه پائین آورده یعنی ما در تکوینیات کارهای نیستیم. و یا استدلال می‌کنند به آیه ۱۲ سوره یس:

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَعَانِئُهُمْ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامِهِ

مُبِينٍ﴾ [یس: ۱۲]

«ما که خدائیم خودمان مرده‌ها را زنده می‌کنیم و آنچه مقدّم داشته‌اند و آثارشان را می‌نویسیم و هر چیزی را شماره کردیم در پرونده روشن».

مقصود این آیه این است که خود خدا مرده‌ها را زنده می‌کند و دفتر احصائیه و شماره اعمالش را ضبط می‌کند و هرچه عمل کرده‌اند در پرونده اعمالش شماره شده، و مقصود از امام در آیه پرونده عمل است که جلو هر انسانی حاضر است و در قیامت باید به دنبال آن حرکت کند، در این آیه امام اطلاق بر دفتر اعمال شده چنان که در قرآن به کتاب حضرت موسی‌الصلوات و به قرآن امام گفته شده و در سوره احقاف آیه ۱۲ فرموده:

﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كَتَبُ مُوسَىٰ إِمَامًا﴾ [الأحقاف: ۱۲]

«و از پیش کتاب موسی امام بوده است».

غالبان می‌گویند مقصود از امام در آیه فوق علی بن ابی طالب‌علیه السلام است که هر چیزی

در او است. باید گفت اولاً خود رسول خدا ﷺ صکه معلّم حضرت علی است همه چیز در او نیست اگر مقصود شما این باشد که امام به هر چیزی محیط و عالم است، زیرا خود رسول خدا ﷺ چنین علمی ادعا نکرده و تا به او وحی نمی‌شد نمی‌دانست، در صورتیکه به حضرت امیر وحی نمی‌شود و شیخ مفید فرموده: «من قال بالوحي للإمام فهو خارج عن الإسلام»، یعنی هر کس قائل شود به وحی برای امام او از اسلام خارج است و خود حضرت امیر ﷺ مکرّر فرموده «علّمني رسول الله»، و کلمه امام در آیه فوق با تناسب با صدر آیه همان پرونده اعمال است. و ثانیاً اگر مقصود از این آیه حضرت علی ﷺ باشد معنی صحیح ندارد، روزی یکنفر غالی آمد و دم از ولایت می‌زد و استدلال می‌کرد به همین آیه، به او گفتم آیه را معنی کنید گفت یعنی تمام چیزها در امام است گفتم چگونه آسمان و زمین در امام است در جواب مبهوت ماند، عرض کردم آقا جان شما چیزی را ندانسته به دین نجسبانی معنی اخصیانه شماره کردیم می‌باشد، مثلاً اگر گفتند تمام افراد ایرانی احصائیه شده یعنی شماره در دفتر شده، نه اینکه خود افراد همه در دفتر باشند، پس در این آیه مقصود این نیست که همه چیز در امام است بلکه مقصود این است که همه اعمال احصائیه شده و ضبط در دفتر است. و یا استدلال می‌کنند به معاویه نوشته و در آن فرموده: «فأنا صنایع ربّنا والنّاس بعد صنایع لنا». مقصود حضرت این است که ما تربیت یافته پروردگاریم و مردم بعداً تربیت یافته مايند. غالیا می‌گویند مقصود او این است که ما خلقت پروردگاریم و مردم خلقت مايند یعنی آنچه خدا در قرآن فرموده: ﴿اللّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ صحیح نیست بلکه خدا فقط ما را خلق کرده است؟ در جواب ایشان باید گفت حضرت «صنایعنا» فرموده بلکه فرموده «صنایع لنا» یعنی خلق شده‌اند برای نفع ما چنان که خدا در قرآن فرموده: ﴿خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ پس شما گویا لام لنا را ندیده و به غلط معنی کرده‌اید. ثانیاً معاویه ﷺ و بسیاری از مردم آن زمان علی ﷺ را به زمامداری مسلمین و خلافت قبول نداشتند چگونه علی می‌نویسد ما خالقیم مگر علی ﷺ مانند ما و شما سخن بیجا و بیهوده می‌گویند اینان گویا علی ﷺ را عاقل نمی‌دانند.

شیخ نادانی نام خود را آیت الله گذاشته و کتابی در ولایت در ردّ ما نوشته و در آنجا

استدلال کرده به آیه: ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ که آسمان و زمین چون برای ما مسخر نیست پست مقصود این است که برای انبیاء و اولیاء مسخر است، این شیخ گویا لام لکم را ندید و معنی آیه را درک نکرده آیه می گوید خدا مسخر کرده برای نفع شما آنچه را در آسمان و زمین است، پس مسخر خداست مانند آیه: ﴿جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً﴾ که در ابتداء آیه: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا﴾ می باشد یعنی خدا برای همه مردم زمین را پهن کرده و آسمان را برافراشته.

و یا استدلال می کنند به خبر «عبدی أظعني حتي اجعلك مثلي»، یعنی بنده من مرا اطاعت کن تا تو را مانند خودم قرار دهم و امام اطاعت کرده و مانند خدا شده؟ جواب این است که: اولاً طبق این حدیث هر کس می تواند ادعا کند من بندگی و اطاعت خدا کرده و مانند خدا خالق و رازق و ولی تمام جهانم زیرا این خبر منحصر به امام نکرده اطاعت را. ثانیاً این خبر مخالف قرآن است در قرآن می فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱] یعنی مثل خدا چیزی نیست و هر کس برای خدا مثل و مانند‌ی فرض کند کافر است. یعنی از عوام خیال می کنند اگر خبری مشهور شد صحت دارد در حالیکه فرموده اند: «رب شهره لا أصل لها»، چه بسا چیز مشهوری که اصل ندارد، ممکن است هزاران نفر خبری نقل کنند از یک نفر و چنین خبری که هزاران نفر نقل کرده اند از یک نفر تازه خبر واحد است و اعتباری ندارد.

استدلال غالیان به اخبار مجعوله

در زمان بنی امیه و بنی عباس هر کس خبری جعل می کرد و برای خود دگانی باز می کرد، چون در آن زمان علاقه مردم به اخبار منقولۀ از رسول خدا ﷺ زیاد بود و این اخبار مجعوله را مردم می پذیرفتند، یهودیان مجوسیان و نصاری و زنادقه و مادیین که در صدر اسلام نتوانستند با نیرو اسلام را از میان بردارند آمدند در میان مسلمین وارد شده اسلام را با جعل اخبار به نفع دگان خود ضبط کرد، یک عدّه روضه خوانان هر خبری که به درد روضه خوانی می خورد جمع کرده تشکیل دکان و کسبی نمودند. عدّه دیگر عرفان باف هر خبری به دردشان خورد و مایه دگانشان بود نشر دادند، عدّه دیگر صوفی و هر خبری بنفع صوفیگری بود نشر نمودند، یک عدّه غلات هر خبری مفید غلو بود گرفتند و برای اشیان بهانه و لانه‌ای شد مانند خبر خطبه البیان که علی علیه السلام

فرمود: «أنا خالق السموات والأرض» و امثال آن، عوام فکر نکردند و نتوانستند درک نمایند که این اخبار ضد قرآن است و نباید پذیرفت و دیگر آنکه مردم پای منبر علی علیه السلام در اصل خلافت و عدالت علی علیه السلام شک داشتند و هر روز به عذر و بهانه‌ای از علی جدا می‌شدند و غوغائی بپا می‌کردند در اینصورت چگونه علی فرموده: «أنا خالق السموات والأرض» آیا می‌خواست بهانه‌ای برای نابودی و تکفیر خود بدست مردم بدهد و یا استدلال می‌کنند به خبر مجعول قلندران که علی یک شب چهل خانه رفت و غذا خورد و مهمان چهل نفر شد و فردا خدا به رسول خود گفت علی دیشب مهمان ما بود و حضرت زهرا چون از این خبر مطلع شد گفت علی دیشب خانه خودمان بود و جائی نرفت، عوام فکر نکردند که یک نفر محال است دو مکان باشد. چون بدنبال عقل نرفتند به این خرافات افتادند.

و یا استدلال کردند بدعای پنجم رجبیه که در مفاتیح ذکر شده و در کتب معتبره بخیال خودشان آمده که از ناحیه مقدسه از نایب خاص امام، محمد بن عثمان گرفته شده از قول امام که اول آن این است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ» به معانی «جميع ما يدعوك به ولاة أمرك» تا آخر که در این دعا گفته «لا فرق بينك إلا أنهم عبادك» یعنی خدایا بین تو و والیان امرت فرقی نیست جز اینکه آن‌ها بندگان تو هستند، پس آل محمد، مانند خدایند؟ جواب این استدلال این است که اولاً این دعا سند متصلی ندارد زیرا شیخ طوسی محمد بن عثمان را درک نکرده و شیخ تقریباً دو قرن بعد از محمد بن عثمان بوده و این دعا را در کتاب مصباح خود نقل کرده از احمد بن محمد بن عیاش جوهری، و این جوهری مردی بوده ضعیف الحال و چنان‌که علمای رجال شیعه نوشته‌اند مختل العقل و یا مختل الدین بوده و علمای امامیه از او اجتناب داشته‌اند چنان‌که خود شیخ طوسی و نجاشی در کتب رجالشان نوشته‌اند، و این احمد جوهری نقل کرده از خیرین عبدالله که او نیز مهمل و مجهول است.

پس سند این دعا خرابست. ثانیاً متن این دعا مخالف قرآن است و مسلمان نباید بخواند، زیرا یکجا برای خدا مقامات قائل شده و می‌گوید مقامات التی لا تعطیل لها فی کل مکان و حال آنکه خدا مقامات ندارد، مقامات برای کسی است که تنزل و ترقی کند از مقامی بالاتر و خدا منزّه است و طبق آیه ۴۰ سوره نازعات:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾﴾ [النازعات: ۴۰]

خدا یک مقام عظمت دارد که همیشه ثابت بوده و خواهد بود، و بعد می‌گوید: «لا فرق بینک و بینها إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ»، خواننده باهوش اگر بروی نزد یک نفر حلبی‌ساز و بگوئی ای استاد هیچ فرقی بین تو و این آفتابه‌هایی که ساخته‌ای نیست، به آن استاد توهین کرده‌ای، چگونه جرأت دارد به خدای غنیِّ بِالذَّاتِ که قادر به هر چیزی است جسارت کنی و بگوئی تو با مخلوق فقیر بیچاره محدود محتاج هیچ فرقی نداری، اگر چنین باشد باید برای چنین خدا بالله فاتحه خواند، به اضافه در این دعا گاهی ضمیر مذکر آورده برای والیان امر خدا و گاهی ضمیر مؤنث می‌گوید: «لا فرق بینک و بینها إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ»، اگر والیان مؤنث باشند آنهم غلط است و اگر مذکر باشند بینها غلط است، بعد در وصف والیان امر خدا می‌گویند و اعضاء و اشهاد و مناه و ادواد و حفظه و رواد. یعنی این والیان تو بازوهای تو و گواهان نو و آرزوهای تو و نگهبانان تو و حفظ‌کنندگان تو و وکیل‌های مدافع تو، آیا این خدای محتاج بیازوها و گواهان و آرزوها و خدای محتاج به نگهبان و وکیل مدافع چه قدر بیچاره شده، چنین خدائی بندگان احمقی مانند غالیان لازم دارد، ولی خدای حقیقی از این نسبت‌ها منزّه است چنان‌که احادیث بسیاری رسیده که خدا بازو ندارد و برای خلقت خود محتاج گواه نیست و احتیاج به ولیّ و نگهبان ندارد، و بعد در این دعا می‌گوید: «فبهم ملأت سماءک و أرضک»، یعنی به این والیان پر کردی آسمان و زمینت را، باید پرسید مگر این والیان خدا چه قدر طول و عرض دارند که آسمان و زمین را پر کرده‌اند، پس مسلمان عاقل قرآن و عقل را رها نمی‌کند و به این دعا نمی‌چسبد.

موهومات و خرافات را به نام ولایت نیاورید

دوستی و ولایت حضرت امیر اولاد طاهرین او را ما و همهٔ مسلمین قبول دارند، اما به بهانهٔ ولایت نباید دگان‌ها باز کرد و مانند مدّاحان سدّ راه دین شد، آن یکی می‌گوید برو درس ولایت بخوان، دیگری می‌گوید مکتب ولایت، دفتر ولایت، قوّه ولایت، جهان ولایت، نور ولایت، منشور ولایت، کتاب ولایت، با قوّه ولایت چنین کرد. کسی نیست به اینان بگوید مگر ولایت قوّه دارد، آسمان دارد؟ دیگری می‌گوید شراب ولایت، می‌ولایت، ریسمان ولایت، مانند شاعران که می‌گویند دفتر عشق، مکتب عشق، آسمان عشق، راز عشق، کوچه عشق، شهر عشق درس عشق، هفت شهر عشق را عطار گشت تو بیا

دنبال آن در کوه و دشت، دیوانه عشق، آتش عشق، اسرار عشق، وادی عشق و... و... کسی نیست بگوید این چه بازی‌ها و چه دگان‌هایی است؟ ملّتی که به دنبال عقل و کار و صنعت نرود به دنبال چنین موهوماتی می‌برندش. آیا درس ولایت مکتب آن کجا است؟ آیا بهتر از قرآن مکتبی پیدا شده؟ آیا خانقاه صوفیان که دم از ولایت می‌زنند مکتب ولایت است در حالیکه در آن خبری از اسلام نیست؟ آیا دیوان و دفتر شاعران و مدّاحان که فرموده: ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ [الشعراء: ۲۲۴]، دفتر ولایت است؟ آیا این قافیه‌سازی که هر کفر و شرکی را در بر دارد از ولایت است؟ کسی می‌گفت: بمن گفتند بیا درس ولایت بخوان، گفتم شما که خوانده برای من بگوئید، گفت خیلی خوب بشو، علی علیه السلام فرمود: «أنا أصغر من ربي بستین» یعنی من دو سال از خدا کوچکترم، گوید گفتم مدرک این خبر کجا است؟ گفت نمی‌دانم ولی چون راجع به ولایت است دیگر مدرک نمی‌خواهد، گفتم من چنین مکتبی را که خدای پیرتر از علی دارد نمی‌خواهم و بدرد من نمی‌خورد، به درد کسی می‌خورد که دگانی باز کند. دیگری از اهل علم و امام مسجد بود می‌گفت من در مسجد دو ماه درس ولایت در اطراف یک کلمه گفتم و بحث کردم، نویسنده عرض کردم آن کلمه چه بود؟ گفت کلام حضرت علی علیه السلام که فرمود أنا نقطه تحت باء بسم الله. عرض کردم مدرک این جمله کجا است؟ گفت مدرکی برای آن ندیده‌ام، این حقیر تأسّف خوردم که دو ماه خودش و مردم را معطل کرده برای چیزی که مدرکی ندارد و به نام دین از مردم توقع دارد. در حالیکه زمان حضرت امیر قرآن نقطه نداشته و نقطه‌گذاری نشده بود، نقطه‌گذاری برای حروف از زمان عبدالملک مروان شروع شد و قرآن‌های قبل از آن نقطه نداشت و باء بسم‌الله نقطه نداشت. ولی بودا گفته: انا النقطه موهومات را نباید به امام علیه السلام چسبانید. دیگری در منبر می‌گفت علی فرموده: «كنت مع الأنبياء مسراً و مع محمد جهراً». یعنی من با پیغمبران علیهم السلام در پنهان بودم و با محمد صلی الله علیه و آله و سلم آشکار بودم، عرض کردم مدرک این کجا است؟ گفت ندیده‌ام. عرض کردم مگر شما نمی‌گوئید علی و محمد نور واحدند؟ گفت چرا، گفتم بنابراین اگر علی با انبیاء بود باید محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز باشد، پس چرا در قرآن به محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌گویند تو در زمان انبیاء نبودی؟ گفت کجای قرآن، گفتم سوره قصص آیه ۴۴:

﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ [الفصص: ۴۴]

و در آیه دیگر: ﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا﴾ [الفصص: ۴۶]

و در آیه دیگر: ﴿وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾ [آل عمران: ۴۴]

یعنی تو نبودی چون موسی را ندا کردیم، تو نبودی وقتی حضرت زکریا و بزرگان بنی اسرائیل قلم قرعه خود را افکندند برای کفایت مردم. پس طبق این آیات محمد ﷺ که اشرف و مقامش برتر از علی است با انبیاء نبوده، پس چگونه علی بوده؟ چگونه ممکن است فرزندی که هنوز نطفه‌اش بسته نشده قبل از پدر و مادر باشد؟ اصلاً بودن حضرت امیر ﷺ با انبیاء چه فائده داشته؟ و به فرض محال که این سخن راست باشد بچه درد مسلمین می‌خورد و چه فائده‌ای برای من و تو دارد؟ مقصود از جعل این روایات و نقل این‌ها این است که جوانان تحصیل کرده از دین رم کنند و بگویند دین اسلام فقط تعریف کردن و بالا بردن گذشتگان است، و یا مطالب غلوآمیزی که با علم نمی‌سازد. به اضافه این‌ها مخالف عقل و قرآن است. دیگری می‌گوید امام حسین ﷺ عاشق شد و پشت‌پا به عقل زد و رفت بکربلا و خود را فدای امت کرد. باید گفت ای دروغگو اگر عاشق خدا شد باید خود را فدای خدا کند نه فدای امت. و بعد هم می‌گویند بر خدا منت گذاشت که: الهی از سر و پیکر گذشتم هم از عباس و از اکبر گذشتم. این چگونه امامی است که جهاد اسلامی و عقلی را گذاشته و جهاد عشق را به میدان آورده بر خدائی که نباید منت نهاد و خود در دعا می‌خوانده: «یا ذالمنن و لا یمنن علیک» یعنی ای خدا صاحب منت بر همه، کسی نتواند منت بر تو گذارد. و بعد هم از حضرت عباس گذشته مگر حضرت عباس ملک او بوده؟ مگر خود حضرت عباس مکلف و عاقل و موظف به جهاد نبوده؟ مگر برای امر و اطاعت خدا خودش به جهاد حاضر نشده. شما ملاحظه کنید عشق قلّابی، ولایت قلّابی، درس قلّابی، اشعار قلّابی، شما بروید دیوان صفی‌علیشاه را ملاحظه کنید، یکجا هر ستمگری را ظل‌الله خوانده، یکجا امام را در یکشب چهل خانه غذا داده، و یکجا در شبی امام هفتاد مرتبه غش کرده و حساب غش را گرفته و برای ریا به شیعیان قلّابی خبر داده است. این شاعران و گویندگان یکجا خدای منزه را بت عیار و نگار سیمین‌عذار خوانده، و یکجا خدا را به

گل و بلبل و شاه و لیلی و خورشید و شیر نر تشبیه کرده و گوید: در کف شیر نر خونخواره‌ای غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای. این اهل ولایت به امام زمانشان می‌گویند: امروز امیر در بتخانه توئی تو فریادرس ناله مستانه توئی تو

یکجا رسول خدا ﷺ را اهل ناز و غمزه می‌خوانند و در مدح او می‌گویند: نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسئله آموز صدر مدرّس شد. یکجا به قرآن توهین کرده و می‌گویند مقصود من از می‌ناب قرآن است، حیا ندارند صدها دگان باز کرده‌اند بنام ولایت، بنام‌های زیبا کفر و نفاق و غلو خود را ترویج کرده‌اند اهل دل، اهل ولاء، اهل معنی، اولیاء، اهل باطن، عشاق بی سر و پا، اهل حق، اهل درد، اهل عشق، اهل صفا، عرفاء، اهل وفاء، اهل اسرار، اهل کشف، اهل شهود، اویسیان، کمیلیان، خاکساریان، و نام‌های دیگر:

نام‌ها بر خویشان بنهاده‌اند پس دکان زان نام‌ها بگشاده‌اند
 اهل عرفان، اهل کشف و هم شهود اهل حق اهل ولایت این رنود
 اینهمه دعوای بیجا مفتکی وین همه القاب بیجا زورکی

یکجا از زهد و عقل و علم بدگوئی کنند و از عشق و مستی و شیدائی و دیوانگی تعریف کنند، یکجا دم از فناء فی الله می‌زنند، با اینکه فناء و بقاء به اختیار بشر نیست. و هزار خرافات دیگر که اگر کسی بخواهد آگاه گردد باید حقیقت العرفان ما و کلمه الحق غیر آن را بخواند. تمام مدعیان علم و فضل در مقابل اینهمه خیانت و خرافت ساکتند. اما اگر ما برای روشن کردن مردم کتابی نوشتیم در تمام منابر از ما بدگوئی کردند و ده‌ها کتب ردّ بر ما نوشتند.

جای تأسف و هم جای تعجب است

تمام عقائد قرآنی و فرائض آن را ندیده گرفته و هر بی‌سواد و باسوادی بحث از ولایت می‌کنند و به نام ولایت در منبرها و کتاب‌ها هرچه خواسته‌اند بهم بافته‌اند، و روایات و احادیث ضدّ عقل و قرآن را سند خود قرار می‌دهند و آنکه ادّعی مرجعیّت دارد و خود را دریای علم می‌داند به همان خرافات تقریظ می‌نویسد و ترویج می‌کند. خدا و رسول ﷺ او غلو را کفر و شرک دانسته‌اند، ولی اینان هر قدر غلو کنند خصوصاً برای امام در نظر مقدّسین بهترند ما برای رضای خدا آیات و روایاتی که در کفر غالیان آمده نمونه‌ای در اینجا می‌آوریم:

آیات و روایات در کفر غالبان

قرآن در سوره نساء آیه ۱۶۹ و مائده در آیه ۷۷ فرموده:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٧٧﴾﴾ [المائدة: ۷۷]

«ای اهل کتاب (ای یهود و نصاری و مسلمین) در دین خود غلوّ نیاورید و غیر واقع را نگوئید و بدنال هواهای قومیکه از پیش گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند نروید و از راه میانه گم شدند».

یهود و نصاری در حقّ انبیاء غلوّ کردند و بعضی از آنان را فرزند خدا و یا باب الحوائج و قاضی الحاجات کردند، و حوائج خود را از ایشان خواستند و بعضی از آنان را اله خواندند و قدیم شمردند و همه جا حاضر و ناظر دانستند، و صفات الهی به ایشان دادند و پس از آنکه اسلام منتشر شد و به اهل کتاب و سایر ادیان مراده کردند کم کم در قرون دوم اسلامی غلوّ ایشان به مسلمین سرایت کرد و دکانداران دینی برای استفاده‌های خود از این خرافات ترویج کردند تا آنکه مورد لعن ائمه علیهم السلام شدند. پس از ایشان باطنیه و صوفیه و شیخیه آمدند و همان عقائد باطله را رنگ و روغن زدند و در میان مردم بنام مذهب منتشر ساختند و از طرف دیگر دانشمندان دلسوزی نبود که مچ ایشان را باز کند و حتی در دفاع از حقائق اسلام خود را به خطر افکند. تا کار به جایی رسید که صفات خدا را برای هر امام و مرشد و حتی هر سلطان و وزیری روا داشتند، و بطور کلی اسلام را عوض کردند بجای حق، باطل و بجای توحید شرک آمد، بجای قبله و مقابل قبله، گنبد و بارگاه آمد، بجای بیان قرآن روضه‌خوانی آمد، بجای نماز جمعه و حفظ شوکت اسلامی دعای ندبه و گریه و زاری و توسّل آمد، بجای جهاد سینه‌زنی و زنجیرزنی آمد. و در اصول و فروع اسلام کم و زیاد شد. عجیب این است که گفتند در فروع اسلام نباید پیش خودی چیزی گفت و نباید حلال و حرامی افزود چون خدا فرموده: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾﴾ [المائدة: ۴۴].

یعنی هر کس به آنچه خدا نازل نموده حکم نکند کافر است، ولی به عقائد و اصول عقائد اهمیّت ندادند هر کس هرچه خواست در دین بهم بافت. یک حدیث «قولوا فی حقنا ما شئتم» را دست‌آویز کردند و هرچه خواستند خرافات را وارد اسلام به نام مذهب آوردند و هرچه دلشان خواست گفتند.

در جلد هفتم بحار ص ۲۴۴ بسند متصل از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «أنا أهل بين لا نخلوا من كذاب يكذب علينا و يسقط صدقنا بكذبه علينا عند الناس». یعنی ما خانواده همیشه مبتلا بوده‌ایم به دروغگویانی که بر ما دروغ می‌بستند و بهمین دروغ‌ها آبروی ما بردند که دیگر مردم به سخن راست ما گوش ندهند و سخن راست از اعتبار ساقط گردد. مثلاً از امام صادق علیه السلام در کتاب کافی کلینی باب فضل القرآن نقل کرده روایت صحیح که قرآن هفده هزار آیه بوده و یازده هزارش از بین رفته، زیرا قرآن فعلی شش هزار و چندی بیشتر آیه ندارد. این دروغ را محدثی که موجه نزد مردم است از امام صادق علیه السلام نقل کرده که هم قرآن را بی اعتبار کند و هم نزد عقلاء امام را خرافه‌گو نشان دهد و سخن امام را از اعتبار ساقط کند. حال ملتّی که به کلینی معتقدند و کتاب کافی او را کافّ لشیعتنا می‌دانند بسیار مشکل است که به سخن ما گوش دهند و خیرخواهی یک نفر بیدارکننده را بپذیرند. خصوصاً اهل غلو که امام صادق علیه السلام را از قرآن مهمتر می‌شمرند. اگر کسی مانند کلینی یازده هزار آیه از قرآن بکاهد متأثر نمی‌شوند. اما اگر کسی بگوید به امام وحی نمی‌شود حالشان متغیّر و عصبانی شده و فتوای قتل او را می‌دهند.

آن واعظ آن محدث آن آیت‌الله می‌نویسد و یا می‌گوید علی علیه السلام مدیر عالم امکان است، شخص خردمندی که می‌شنود می‌گوید. اگر علی این ادّعا را کرده که خودخواه بوده و از مقام خود تجاوز کرده، و اگر این گویند در غگو است پس چرا مبلغ شده، آن امام می‌گوید: «أنا العبد الذلیل الفقير المسكين لا يملك لنفسه نفعاً و لا ضرّاً»، این گفتار کجا و مدیر عالم امکان کجا. در ص ۲۴۵ بحال جلد هفتم روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «يا علي فرقه تغلوفيك و هم الجاحدون». یعنی فرق‌های در حق تو غلو می‌کنند و ایشان منکر حقائق دینند. در همان صفحه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که به شیعه فرمود: «احذروا شبابكم الغلاة لا يفسدوهم فإن الغلاة شر خلق الله يصغرون عظمة الله و يدعن الربوبية لعباد الله والله ان الغلاة لشر من اليهود و النصارى و المجوس و الذين أشركوا». یعنی حذر بدهید و دور گردانید جوانان خود را از غالیان که آنان را فاسد نکنند زیرا غالیان بدترین خلق خدایند، عظمت خدا را کوچک می‌کنند و برای بندگان خدا مدّعی پروردگاریند، سوگند به خدا که غالیان از یهود و نصاری و مجوس و

مشرکین بدترند. و نیز روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام نفرین کرد در حقّ غالیان و عرض کرد: «اللّهُمَّ إِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْغَلَاةِ كِبْرَاةِ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ مِنَ النَّصَارَى اللَّهُمَّ اخذ لهم أبداً و لا تنصر منهم أحداً». یعنی خدایا من از غالیان بیزارم مانند بیزاری عیسی بن مریم از نصاری، خدایا خوارشان کن همیشه و احدی از ایشان را یاری مکن. نویسنده گوید خدا تابع پیغمبران و اولیاء خود نیست، گاهی دعای ایشان را مستجاب می کند و گاهی نمی کند. در اینجا معلوم می شود دعای حضرت امیر علیه السلام مستجاب نشده زیرا در دوره ما غالیان در مملکت ما بسیار و همه عزیز و به همه وسائل مشغول نشر خرافاتند و در همه مجالس هستند و هر کس با ایشان مخالفت کند مانند ما در بدر و بی خانمان و مورد انزجار طبقات مردم است و حتی او را واجب القتل می دانند. در هفتم بحار و احتجاج طبرسی روایت کرده اند که توقیعی صادر شد از امام زمان ایشان خطاب به محمد بن علی بن هلالی راجع به غالیان نوشته: «یا محمد بن علی، تعالی الله عما یصوفون سبحانه و بحمده لسنا شرکاء فی علمه و قدرته» تا آخر حدیث که طولانی است. می فرماید: ای محمد بن علی، خدای عزوجل برتر است از آنچه غالیان می گویند، او منزّه و ما به ستایش او مفتخریم، و ما شریک در علم و قدرت او نیستیم چنانچه حق تعالی در محکم کتابش فرموده: سوره نمل آیه ۶۵ فرموده:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ

يُبْعَثُونَ ﴿٦٥﴾ [النمل: ۶۵]

«یعنی بگوای محمد آنانکه در آسمانها و زمین است غیب نمی دانند جز خدا و آنان نمی دانند چه وقت برای قیامت مبعوث می شوند».

یعنی ملائکه و انبیاء که در آسمان و زمینند غیب نمی دانند چه وقت برای قیامت زنده خواهند شد، من و جمیع پدرانم آدم و نوح و ابراهیم و محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب و حسنین و غیر ایشان از امامان گذشته صلوات الله اجمعین تا این زمان بندگان خدای عزوجل می باشیم، خدا فرموده هر کس اعراض کند از یاد من برای او زندگی تنگی است و روز قیامت کور وارد محشرش سازیم. گوید پروردگارا چرا مرا کور وارد محشر کردی، من که بینا بودم، خطاب رسد چنانکه آیات ما برای تو آمد و تو نسیان کردی، امروز بدانگونه فراموش شدی، ای محمد بن علی نادانان شیعه و

احمقانشان آنانکه دین ایشان از پر پشته کمتر است ما را اذیت کردند، و من گواه می‌گیریم خدائی را که: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ می‌باشد و او برای شهادت کافی است و شاهد می‌گیریم رسول خدا ﷺ و ملائکه و انبیاء و اولیاء خدا را و شاهدی می‌گیریم تو را و هر کسی را که از نوشته من مطلع گردد که من بیزارم و پناه می‌برم بسوی خدا و او از کسیکه بگوید ما ائمه غیب می‌دانیم یا در ملک خدا شریکیم و یا ما را به محلی برساند سوای آن محلی که خدا برای ما معین کرده، یا تجاوز دهد ما را از آنچه در ابتدای نامه برای تو بیان کردم، و شاهد باش که هر کس ما از او بیزاریم خدا و ملائکه و انبیاء مرسلین و اولیاء خدا از او بیزارند. این توقیع ما امانتی است در گردن تو و هر کس آن را بشنود، باید از احدی از دوستان و شیعیان من کتمان نکنند تا آنکه آشکار کند و برای همه بخواند و آنان را از این توقیع آگاه سازد تا بدین حق الهی برگردند و از جهل خود دست بردارند و هر کس نوشته مرا بفهمد و برنگردد بسوی آنچه تو را امر و نهی کردم به تحقیق بر او است لعنت خدا و ملائکه و لعن بندگان صالح خدا. مؤلف گوید مقداری از آن توقیع را نقل کردیم تا ایرانیان اثنی عشری دست از عقائد باطله و غلو خود بردارند. در ص ۲۴۶ روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «صنفان لا تنالهما شفاعتی سلطان غشوم و غال فی الدین مارق منه». یعنی دو صنف از مردم به شفاعت من نرسند: سلطان ستمگر و غالی در دین که خارج از دین شده است.

و در ص ۲۴۶ روایت کرده از امام رضا علیه السلام که رسول خدا ﷺ فرمود مرا بالا نبرید از آنچه سزاوار است زیرا خدای تعالی مرا بنده خود معرفی کرده قبل از رسالت. و از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «أدنی ما یخرج الرجل أن یجلس إلی غالی فیستمع إلی حدیثه و یرصدقه علی قوله». یعنی آسانتر چیزی که مرد را از ایمان خارج می‌سازد این است که بنشیند نزد غالی و حدیث او را گوش دهد و او را تصدیق کند. و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود در آیه: ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ﴾ [المائدة: ۷۵] «معناه آنها يتغوطان فمن ادّعي للأنبياء ربوبية و ادّعي للأئمة ربوبية أو نبوة فنحن براء منه في الدنيا والآخرة».

یعنی اینکه خدا فرموده مسیح بن مریم نبود جز رسولی مانند رسلی که قبل از او گذشتند و مادر او زنی راستگو بود که آندو طعام می‌خوردند، معنای طعام می‌خوردند این است که مستراح می‌رفتند و بول و غائط می‌کردند. پس هر کس برای انبیاء اَدعای ربوبیت کند و برای امامان اَدعای ربوبیت و یا نبوت کند در دنیا و آخرت ما از او بیزاریم.

و از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: «لعن الله الغلاة ألا كانوا مجوسا ألا كانوا نصاری لاتقاعدهم ولا تصاعدوهم ولا تصادقوهم و ابرؤ منهم برئ الله منهم». یعنی خدا لعنت کند غالیان را، چرا مجوسی نشدند چرا نصاری نشدند، با ایشان منشینید (مجالست نکنید) و ایشان را تصدیق نکنید و از ایشان بیزاری جوئید خدا از ایشان بیزار است. و در همان صفحه روایت کرده که ابوهاشم جعفری گفت سؤال کردم از امام رضا علیه السلام از غالیان و مفوضه فرمود: «الغلاة کفار و المفوضه مشرکون تا آخر». یعنی فرمود غالیان کافرند و مفوضه مشرکند، (نویسنده گوید روضه‌خوان‌ها و شیخیه عقاید هر دو دسته را دارند پس هم کافر و هم مشرکند) و فرمود کسیکه با ایشان مجالست و یا مخالطه یا هم غذا شود یا مواصلت یا مزاجت نماید یا به ایشان امان دهد و یا امین شمارد و یا تصدیق گفتارشان نماید، یا بیک جزء کلمه ایشان را یاری دهد از ولایت ما خانواده خارج است.

نویسنده گوید عجب این است که امام می‌گوید از ولایت ما خارج است، ولی غالیان زمان ما می‌گویند خیر در ولایت امام داخل است هر کس غالی باشد. و اگر کسی بخواهد مانند ما از غلو ایشان جلوگیری کند و عقائدشان را ابطال سازد می‌گویند وهابی است، دیگر نمی‌دانند خودشان کافر و مشرکند.

در صفحه ۲۴۷ روایت کرده که مردی به امام رضا علیه السلام گفت کسی از دوستان شما همراه من است و گمان دارد که علی صفات الهی دارد، چون امام این سخن را شنید، اعضای بدنش لرزید و عرق از او جاری شد و گفت سبحان الله خدا منزّه است از آنچه این ستمگران و کافران بگویند علواً کبیراً، آیا علی نمی‌خورد و نمی‌آشامید و جماع نمی‌کرد و مستراح نمی‌رفت و با همه این‌ها برای خدا عبادت می‌کرد، و در حضور خدا خاضع و ذلیل بود و آه و ناله می‌کرد، آیا چنین کسی با چنین کارها و صفاتی صفات اله دارد؟ پس بنابراین هر یک از شما اله می‌باشید زیرا مشارکت دارد با علی علیه السلام در این صفات. و در

ص ۲۴۸ روایت کرده که اسماعیل بن عبدالعزیز گفت امام صادق به من فرمود آبی در مستراح برای من بگذار، گوید برخاستم و آبی در مستراح گذاشتم، چون داخل مستراح شد، من پیش خود خیال کردم و گفتم می‌گویم امام چنین و چنان است و حال آنکه او مستراح می‌رود و تطهیر می‌کند، پس مدتی نشد که آن جناب بیرون آمد و فرمود: ای اسماعیل بنا را زیاد بالا نبرید که خراب می‌شود ما را مخلوق بشمرید.

و نیز هفتم بحار ص ۱۰۵ روایت کرده از امام صادق علیه السلام که فرمود: «فوالله رحمتنا وبرحمته وإن عذبنا فبذنوبنا والله مالنا علي الله من حجة ولا معنا من الله براءة وإننا لميتون و مقبورون و موقوفون و مسئولون و يلهم ما لهم و لعنهم الله لقد آذوا الله و آذوا رسول الله في قبره و امير المؤمنين و فاطمه و الحسن و الحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي وها أنابین أظهرکم أبيت علي فراشي خائفاً ساهراً و جلا اتقلقل بين الجبال و البراري أبرء إلی الله مما قال في والله لو ابتلوا بنا و أمرنا هم بذلك لكان الواجب أن لا يقبلوه فكيف و هم يروني خائفاً و جلا.» یعنی بخدا قسم ما ائمه را هیچ عنوانی نیست جز آنکه بنده خالق خودیم آن خالق که ما را آفریده و برای هدایت مردم انتخاب کرد، ما قادر بر ضرر و نفع خود نیستیم، اگر خدا بر ما رحم کند پس برحمت او است و اگر ما را عذاب کند بواسطه گناهان ما است، بخدا قسم ما بر خدا حجت و حقی نداریم و از طرف خدا ورقه بیزاری و آزادی از آتش نداریم و البته ما می‌میریم و به قبر می‌رویم و برای حشر و نشر زنده می‌شویم و بازداشت و مسئول خواهیم شد وای برایشان چه شده ایشان را خدا ایشان را لعن کند، این غالیان خدا را اذیت کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در قبر آرزندند و امیرالمؤمنین علی و فاطمه و حسنین و علی بن الحسین و محمد بن علی علیهم السلام را آزرده‌اند آگاه باشید من بین شما و مانند شمایم برتختخواب خود می‌خوابم در حال ترس و رعب غالیان در امن ولی من در فزع، آنان بر فراش خود خوابیده و من ترسناک و بیدارم، و میان کوه و بیابان مضطرب و هولناکم، بیزارم بسوی خدا از آنچه درباره من گفته‌اند از غلو، به خدا قسم اگر به فرض محال ما امر می‌کردیم که درباره ما غلو کنند برایشان واجب بود نپذیرند، چه برسد به اینکه می‌بینند من خائف و هراسناکم.

و در ص ۲۵۱ بسند صحیح روایت کرده که به امام صادق علیه السلام گفتند ابوهارون گمان کرده که شما گفته‌اید خدای قدیم را احدی درک نمی‌کند و اگر خالق و رازق را

بخواهی پدرم محمد بن علی می‌باشد؟ امام فرمود: خدایش لعنت کند نیست خالق و رازقی جز خدای وحده لا شریک له (اتفاقاً شیخیّه و بسیاری از فلاسفه همین گمان را کرده‌اند که بین واجب واحد و ممکن‌های متکثره تناسبی نیست و درک واحد بسیط برای ممکن الوجود میسر نیست مگر بواسطه‌ای) و فرمود خدا ما را می‌میراند آنکه هلاک ندارد خدای خالق مردم است.

و باز بسند متصل روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود ما بیزاریم از آنکه ما را در مقام انبیاء بدانند (مؤلف گوید در زمان ما ائمه را بالاتر از انبیاء می‌دانند و باز خود را مسلمان می‌نامند در حالیکه امام فرموده ما بیزاریم از ایشان).

و باز بسند متصل روایت کرده از ابوبصیر که به امام صادق علیه السلام گفتیم شیعیان سخنانی می‌گویند؟ امام فرمود چه می‌گویند؟ عرض کردم می‌گویند امام عدد باران و ستارگان و برگ درختان را و آنچه در دریا و ذرات خاکست می‌داند، پس امام دست خود را بالا برد و از روی تعجب فرمود: «سبحان الله، لا والله»، بخدا قسم این‌ها را نمی‌داند جز خدای تعالی.

و در ص ۲۵۳ روایت کرده بسند متصل که به امام صادق علیه السلام گفتند مفضل می‌گوید شما می‌توانید رزق بنده‌ای را فراهم کنید فرمود والله قادر نیست بر ارزاق خود ما مگر خدای عزوجل و به تحقیق من محتاج طعامی شدم برای عیالم، پس سینه‌ام تنگ و فکرم پریشان شد و چون قوت ایشان را فراهم کردم جانم آسوده و راحت شد.

با بودن چنین روایاتی در کتب شیعه باز می‌گویند امام ولایت تکوینی بر جهان دارد در حالیکه قطع نظر از این روایات، آیات قرآن صریح است در اینکه فقط خدا قیّم و والی بر جهان است و بس. ما آیات بسیاری را نقل کردیم و آیات دیگری نیز هست که ذکر آن‌ها موجب بزرگی قطر کتاب می‌شود، مانند آیه ۱۰۲ سوره کهف:

﴿أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِ أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ

لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ﴿۱۰۲﴾ [الکهف: ۱۰۲]

که در این آیه کافر خوانده قائل به ولایت تکوینی غیر خدا را و همچنین آیات دیگر. ما فضائل و مناقب رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام را قبول داریم آن مقداری که مخالف قرآن و عقل نباشد. و البته اخباری که دلالت بر عدم ولایت تکوینی

پیغمبر ﷺ و امام دارد بسیار زیاد است که ما به ذکر نمونه‌ای از آن اخبار اکتفا کردیم زیرا با وجود آیات روشن قرآن احتیاجی به نقل همه آنها نیست.

تقرب رسول و امام کسبی و به اطاعت و عبادتست

هفتم بحار ص ۱۵۰ روایت کرده از امام سجاد که فرمود: «كان علي و الله عبداً صالحاً أخو رسول الله مانال الكرامة من الله ألا بطاعته لله و لرسوله و مانال رسول الله الكرامة من الله إلا بطاعته». یعنی به خدا قسم علی عليه السلام مرد صالحی بود، برادر رسول خدا صلوات الله علیه نرسید نزد خدا به مقامی مگر به اطاعت خدا و رسول، و رسول خدا صلوات الله علیه به مقامی نرسید مگر به اطاعت خدا.

و کتاب کافی روایت کرده از امام صادق عليه السلام که فرمود: «إنّ علياً عليه السلام إنّما بلغ ما بلغ به عند رسول الله بصدق الحديث و أداء الأمانة» یعنی به تحقق همانا علی عليه السلام رسید به آنچه رسید نزد رسول خدا صلوات الله علیه بواسطه راستی گفتار و أداء امانت.

أما در قرآن آیات بسیاریست در اینکه تقرب رسول خدا صلوات الله علیه کسبی به عبادت و ترک معصیت است. از آن جمله: ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [الأنعام: ۱۵]، انبیاء به بندگی و اطاعت خدا افتخار می‌کردند.

امام عليه السلام مناصب خود را معین کرده

حضرت امیرالمؤمنین را چرا امیرالمؤمنین گفتند برای آنکه رسول خدا صلوات الله علیه او را امیر کرد بر مؤمنین و مسلمین زمان خودش، پس او امیر بر مردم است نه بر آسمان و زمین، و خود آن حضرت مقام و منصب خود را معین کرده و لازم نیست شیعیان او چیزی از خود ببافند و غلو کنند و بر آن بیفزایند چنانکه در خطبه ۱۰۴ نهج البلاغه فرموده: «یرید أن یلصق ما لا یلتصق و یقرب ما لا یتقارب تا آنکه فرموده: إنه لیس علی الإمام إلا ما حمل من أمر ربّه الابلاغ فی الموعظه و الاجتهاد فی النصیحه و الاحیاء للسنة و إقامة الحدود علی مستقبلها و اصدار السهمان علی أهلها». یعنی کسی که نادانست می‌خواهد آنچه نمی‌چسبد بچسباند (یعنی به دین یا به امام) و آنچه نزدیک نیست نزدیک کند تا آنجا که فرموده به تحقیق بر امام نیست و بر عهده و وظیفه او نیست

مگر قیام به آنچه پروردگارش به او امر کرده و بر عهده او گذاشته و آن پنج چیز است: ابلاغ موعظه و کوشش نمودن در پند و نصیحت و احیای سنت رسول خدا ﷺ و اجرای حدود بر مستحقین آن و سهم بیت‌المال را به اهلش رسانیدن. به هر حال بر مسلمین لازم است سخن امام را خود گوش دهند و آنچه او فرموده از قبیل قطب جهان و مدیر عالم امکان و شریک قرآن و مجرای فیض، به امام نجسبانبند.

و امام صادق علیه السلام فرموده: «إتقوا الله و لا تغلوا و تفرّقوا و لا تقولوا ما لا نقول». این حدیث در هفتم بحار ص ۲۴۶ ذکر شده که می‌فرماید از خدا بترسید و غلو نکنید و ایجاد تفرق ننمائید و آنچه ما نگفته‌ایم نگوئید که در قیامت با شما مخاصمه خواهیم کرد. و حضرت امیر در نهج‌البلاغه خطبه ۲۰۷ فرموده: «فلا تثنوا علی بجمیل ثناء لإخراج نفسي إلی الله و إلیکم من البقیه فی حقوق لم افرغ من أدائها و فرائض لا بدّ من إمضاؤها، تا آنکه فرمود فإني لست فی نفسي بفوق أن أخطئ و لا آمن من فعلی إلا أن یکفی الله من نفسي ما هو أملك مني فانّنا أنا و أنتم عبید مملوکون لرّب لا ربّ غیره یملك منّا ما لا نملك من أنفسنا و أخرجنا ممّا کنا فیهِ إلی ما صلحنا علیه فأبد لنا بعد الضلاله بالهدی و أعطانا البصیره بعد العمی». یعنی مرا ثنا و ستایش و مدّاحی مکنید برای آنکه خود را مطیع خدا قرار داده‌ام و با شما خوشرفتارم، از من حقوقی مانده که از ادای آن‌ها فارغ نشده‌ام و واجباتی مانده که ناچارم به اجرای آن‌ها سپس فرمود من خود را از خطا مصون و محفوظ نمی‌دانم و در کار خود ایمن از خطا نیستم مگر آنکه خدا که از من مالکتر است به من مرا کفایت نماید و حفظ کند، همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست مالک است نسبت به ما آنچه را که ما را از جهل و نادانی که در آن بودیم درآورد و به سوی علم و معرفت ما را سوق داد و گمراهی ما به هدایت تبدیل نمود و بینائی بعد از کوری بما بخشید.

نگارنده گوید امام علیه السلام طبق این سند راضی نیست کسی از او مدّاحی کند در اطاعت خدا، چه برسد به اینکه او را مدّاحی ضدّ قرآن کنند، اما یک عده مدّاح بی‌خبر از دین و قرآن امام را به اوصاف خدائی مدح می‌کنند و کارهای خدا را به او نسبت

داده و خدا را بیکار دانسته‌اند. امام می‌گوید در اعمال و افعال بشری من مصون از خطا نیستم مگر آنکه خدا مرا حفظ کند.

بهر حال تملُّق و چاپلوسی و مدّاحی یک از اوصاف زشت است افتخار امام به اطاعت خدا است نه مزخرفات مردم عوام. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض می‌کنند: «إلهي كفي بي عزّاً أن أكون لك عبداً و كفي بي فخراً أن تكون لي ربّاً». یعنی خدایا عزّت من همین بس که بندهٔ تو باشم و فخر من همین بس که توئی پروردگارم.

این مدّاحان به بهانهٔ ولایت هرچه دلخواهشان شد به هم می‌بافند، و اگر کسی نهی کند تکفیر می‌کنند، امام را مجرای فیض و مدیر عالم امکان می‌دانند در حالیکه هیچ پیغمبری و حتّی خود امام چنین ادّعائی نکرده است.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواهم از سخنم پند گیر خواه مال

غربت عقائد حق در زمان ما

متأسّفانه در زمان ما اگر کسی یکی از مسائل فروع دین را کم و یا زیاد کند ممکن است بعضی از مردم او را بکوبند، ولی در عقاید الهی قرآنی هر کس کم و زیاد کند کسی به او کاری ندارد.

در حوزه‌های علمیّه تدریس عقائد قرآنی جزء برنامه نیست، کتب فلاسفه و عرفا و افکار اصولیین تدریس می‌شود، ولی از عقائد انبیاء و قرآن خبری نیست و امتحان از آن‌ها از مقدمات اجتهاد عملاً حذف گردیده و جای آن، خیال‌بافی عرفان و فلسفه آمده، و گاهی فلان مرجع دینی بر ضدّ ده‌ها آیات قرآن فتوی می‌دهد، چنان‌که حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «سیّاتی زمان السنّة فیہ بدعة والبدعة فیہ سنة علمائهم شرار خلق الله علی وجه الأرض لأنهم یملون إلی الفلسفه و التّصوّف». یعنی زمانی بیاید که سنّت و روش رسول صلی الله علیه و آله در میان ایشان بدعت و بدعت در نظرشان سنّت است، علمای ایشان بدترین خلق خداوند در روی زمین، زیرا متمایلند به فلسفه و تصوّف.

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۷ و ۱۴۷ نهج‌البلاغه در وصف فقهاء و مراجع دینی آن‌زمان فرموده: «لیس فیهم سلعة أبور من الكتاب إذا تلی حقّ تلاوته» یعنی در میان ایشان متاعی بی‌ارزش‌تر و کسادتر از قرآن نیست، و ما انتظار داریم از خوانندگان، خطبهٔ ۱۷ و ۱۴۷ را با دقّت بررسی کنند و تطبیق آن را با علمای مخالف

ما قطعی شمرند. وظیفه ما آن بود که به اندازه‌ای که اتمام حجت گردد و طالبین را به سعادت راهنمایی کند در این کتاب مرقوم داریم دیگر هدایت مردم با ما نیست.

والحمد لله رب العالمین
سید ابوالفضل علامه برقعی

حدیث الثقلین

تألیف: آیت الله العظمی

علامه سید ابو الفضل ابن الرضا برقعی قمی

تولد: ۱۳۲۹ھ - ق مطابق با ۱۲۸۷ شمسی

وفات: ۱۴۱۳ھ - ق مطابق با ۱۳۷۲ شمسی

حدیث الثقلین

در تأسّف بر دین و کتاب مبین و شکایت بزّب العالمین

الای طوطیان باغ و گلزار
شما را گر گلی شد پرپر و تار
شما را هجر گل گر نوحه گر کرد
شما را گر گل بی تاب کرده
اگر شخصی کند ایجاد بستان
بخون دل نماید آبیاری
ز هر نوعی نهالی صد بکارد
پس این کارها با رنج بسیار
برای دفع دزدان سازدی در
اگر رحلت نماید باغبانش
هجوم آرند مشتی مفتخواران
یکی در بشکند یا افکند دور
یکی با اژه برد شاخه هایش
خدایا چیست حال باغبانش
بود مقصود من زین باغ قرآن
رسول الله کانرا باغبان بود
چه خوش باشد که بعد از روزگاری
دل من خون شده از فکر دینم
خدایا بس نما افسردگی را
دلّم از غصّة دین زار و خسته
مرا این غصّه و غم زار کرده
همیشه دل بود محزون و غمگین

که از هجران گل شد حالتان زار
مرا گل رفت و هم گل کار و گلزار
مرا گلزار دین خونین جگر کرد
مرا گلزار دین بی خواب کرده
برنج و زحمت آرد یک گلستان
در آن جاری نماید جویباری
که بهر مؤمنین صد میوه آرد
برای دفع آفت کرده او کار
سپس دیوار و برجی ماه منظر
ز دنیا رفته باشد پاسبانش
برای بهره بردن زان گلستان
یکی دیوار بشکافد بصد زور
یکی در معده برده میوه هایش
چو بیند گشته ویران بوستانش
که شیّادان هجوم آورده بر آن
ز دنیا رفت و دنیا امتحان بود
بیاید مصلحی اصلاح کاری
چو گلزارش بسی پژمرده بینم
بیاور مصلح پژمردگی را
چو بینم رشته اش از هم گسسته
که بی دین نام دین ابراز کرده
که بینم کفرها نامش شده دین

یکی با اصل دین جنگد یکی فرع
 نه در دارد نه دیواری نه سرباز
 بباغ دین زند صد آتش و سنگ
 یکی شد مرجع دنی میاندار
 وجوهاتی که باشد از خرافات
 ز قرآن خلق را او کرده بس دور
 یکی صوفی بیاورده خرافات
 نداند کان بود از کفر قائل
 نداند ضدّ قرآن خدا گفت
 برای بنده فعل حقّ شمردند
 شده اکنون خدا و اصل آئین
 امامت گشته اصل این دیانت
 دو صد عالم نما پرخاش کردی
 بگیرد دم به تصنیف و بلالا
 مرا غم بهر دین عمده همین است
 بیاید دفع آفاتش نماید
 بحقّ حقّ که بی یار است قرآن
 شده متروک نی دارد خریدار
 که اعلام دیانت سرنگون است
 امام دین زده بر دین شیخون
 غم دل با که گویم گاه و بیگاه
 که بینم جای آن باطل فرورد
 شده از بهرشان گرگان نگهبان
 هدر شد زحمت و رنج کشیده
 برای دین چه محنتها بدیدند
 بدونِ پاسبان اکنون چه باشد

هجوم آورده جهّالی به این شرع
 دلم سوزد که باغ دین بود باز
 یکی با لافِ عرفان آمده جنگ
 یکی شد مجتهد یعنی دکاندار
 یکی شد مرجع و گیرد وجوهات
 یکی با فلسفه دین کرده مهجور
 یکی شیخی شده آورده آفات
 یکی مدّاح و خواند شعر باطل
 غلوها کرد و مدح اوصیاء گفت
 غلو کردند و اصل دین بردند
 امامی که بدی تابع باین دین
 بدست مفتخوران اهل بدعت
 اگر دانا غلو را فاش کردی
 یکی شد روضه خوان از بهر غوغا
 غم او بهره برداری زدین است
 الهی مصلحی دینی بیاید
 نباشد بین ما اخلاق ایمان
 همه احکام آن افتاده از کار
 دلم زین غصّه‌ها دریای خونست
 زمام مسلمین با مردم دون
 ز درد و غصّه هر دم می کشم آه
 چسان بر دین حقّ جانم نسوزد
 مسلمانان همه چون گوسفندان
 خدایا باغ دین آفت رسیده
 سفیران تو بس زحمت کشیدند
 همین دینی که با محنت پیاشد

بشد خرّم کنون گردیده ویران
 همی تخریب آن دل‌ها کند داغ
 مصیبت‌ها بدید از قوم کافر
 خود و اطفال وی اندر تعب ماند
 تمام عمر در جنگ و سفر شد
 که تا این باغ را خرّم کند او
 که تا این دین رسد روزی بسامان
 شکستند آن‌رخ ایمان نما را
 احد رنگین شد از خون کسانش
 که قرآن بهرتان ثقلی است اکبر
 شده پامالِ مَلّت داد و بی‌داد
 لگد کوبست فعلاً دین و قرآن
 ز بدعت‌ها شده پامالِ آئین
 کنم ناله بر آن صبح و شب تار
 پایان میرسان خود عمر ما را
 مزید فضل خود بر او عطا کن

همین باغی که با خون شهیدان
 همین دین است بودی بهتر از باغ
 همین دینی که از بهرش پیمبر
 برای دین سه سالی در شعب ماند
 برای دین پیمبر در بدر شد
 تمام عمر بودی در تکاپو
 مقابل گشت با شمشیر عدوان
 زدند از کین بر او سنگ جفا را
 شدی مقتول بس از یاورانش
 بامّت گفت پیغمبر مکرّر
 بلی از ثقل اکبر نی شود یاد
 یزیدی کرد گر پامال ابدان
 بنام دین شده پامال این دین
 خدایا باغ دین گردیده بی یار
 دو سی سال است گویم کردگارا
 خدایا بر قعی از غم رها کن

در اینجا از نویسندگان سوالاتی شده که جواب آن را ذیل سؤال نوشته‌ام

سؤال مؤمنین از این خادم الشریعة المطهّرة

محضر مبارک... .. تقاضا داریم برای روشن شدن اذهان به سوالات ذیل جواب دهید:

س- حضرت عالی فضائل و مناقب ائمه علیهم السلام را قبول دارید یا خیر؟

ج- بلی تمام فضائل و مناقب ایشان را که در قرآن و اخبار صحیحه باشد قبول دارم و خودم مروّج آن می‌باشم.

س- بعضی از افراد می‌گویند شما به مقام ولایت توهین و یا انکار کرده‌اید صحت

دارد یا خیر؟

ج- افتراء و تهمت است من مقام ولایت را از خرافات و موهومات نجات داده‌ام، متأسفانه این اشخاص از حسد و یا حفظ دگانشان، مرا متهم می‌کنند تا مردم به گفتار من توجه نکنند.

س- آیا شما حاضرید مجلس بحثی از علماء تشکیل شود مجهز به ضبط صوت و خبرنگار تا معلوم شود حق با کیست؟

ج- حاضرم مجلسی باشد با حسن تفاهم و اشکالات خود را بگویند، اگر جواب کافی دادم اعلام کنند و اگر دلیلی نداشتم خود تسلیم می‌شوم با سخن حق عنادی نداریم.

س- آیا شما خبر آنی تارک فیکم الثقلین را قبول دارید؟

ج- بلی قبول دارم و در اطراف آن خبر تحقیقاتی قبلاً نوشته‌ام که در اینجا ذکر می‌کنم: و سبب نوشتن این مطالب تحقیقی این شد که دو کتاب فحش‌نامه و سب و لعن و تکفیر علیه من نوشتند و من ناچار شدم جوابی برای دفاع از خودم بنویسم (اگر چه قبلاً بعثت اینکه مانع از چاپ و نشر آن بودند ناچار یکی از دوستان با تغییراتی آن را با نام خود بچاپ رساند) ولی برای تکمیل این بحث آنچه نوشته‌ام در اینجا ذکر می‌کنم و آنچه چاپ شده به نام حدیث الثقلین است «و هو هذا»:

حدیث ثقلین

ما چون کتاب درسی از ولایت را نوشتیم و منتشر شد، دگاندارانی که دگان‌هایی به نام ولایت محمد و آل محمد علیهم‌السلام باز کرده بودند و مردم را بنام ولایت سرکیسه می‌کردند و هزاران خرافات ضد اسلام و قرآن بنام ولایت بدین بسته بودند و حتی معتقد بودند با داشتن ولایت نه عذاب و نه حسابی و نه کتابی است بلکه برای خاطر ولایت، آنان می‌توانند روز قیامت خدا را وادار بگذشت نموده که از قوانین کیفری خود صرف‌نظر کند. دیگر خبر نداشتند خدا محاسب دقیق است و مو را از ماست می‌کشد. و لذا برای آنکه مردم آن کتاب را نخوانند و یا اگر خواندند باور نکنند، آمدند صدها تهمت به ما زدند و ما را منکر ولایت خوانده بلکه ما را اهل عداوت معرفی کردند و ده‌ها کتاب رد بر ما نوشتند و از هیچ تهمتی که بتوانند فروگذار نکردند، از جمله دو کتاب مملو از خرافات و موهومات بود که ما حدیث الثقلین را که خود قبول دارند قاضی قرار دادیم برای بطلان مطالب آن دو کتاب و اکنون متن کتاب حدیث الثقلین را برای شما می‌نگارم:

بسمه تعالی

شبی در منزل یکی از دوستان عالی مقدار، با جمعی از دانشمندان و ابرار، سخن از تازه‌های روزگار بود، ناگاه یکی از یاران خوش‌گفتار، وارد شد با دو کتاب نامدار، از دو شیخ بزرگوار، که پر بود از دروغ‌های شاخدار، و تهمت‌های سرشار، و احادیث ناهنجار، و نسبت‌های ضدّ قرآنی به ائمه اطهار، و تماش شد کتاب پروردگار، گفتم‌ای یار نیکوکردار مقدار از آن‌ها را بخوان برای تذکار، و به عنوان یادبود نمونه‌ای بیار، چون قدری قرائت کرد، بعضی خندیدند و بعضی رنجیدند، اما خنده برای هذیان‌ات و خرافات آن، و اما رنجش برای جعلیات آن. پس از گفتگوهای بسیار و تأسّف‌های بی‌شمار، گفتند چگونه علمای ابرار جلوگیری از چاپ و انتشار اینگونه کتب بی‌اعتبار نکرده‌اند، بر سایر مسلمین و دانشمندان موحدین، جواب این منافقین و ردّ این ملحدین و طرفداری از قرآن مبین یکی از واجبات دین محسوب و رسوا کردنشان مرغوب و جواب یافته‌های ایشان مطلوب می‌باشد. پس از سخن بسیار بنا شد این ذرّه بی‌مقدار هر دو کتاب را بخوانم و آنچه را صواب می‌دانم در مقابل خطاهای آن‌ها بنگارم. از خواننده خردمند انتظار دارم بدون تعصّب و بغض و حبّ مطالب ما را با خرد خود بسنجد و نخوانده نسبت ناروا نبندد، و اگر لغزشی دید حمل بر صحت کند و یا نویسنده را خبر سازد تا جبران نماید و یا جواب کافی دهد، خدا گواه است که مقصود ما از نوشتن این مختصر تبرئه اسلام است از خرافات و اتمام حجت است برای اهل موهومات «لئلاّ یقولوا یوم القیامه انا کنا عن هذا غافلین».

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی رسوله محمّد و آله و اصحابه أجمعین و لعنة الله علی أعدائهم الّذین یفرّقون بینهم و بین القرآن.

در هر دوره اگر کسی خواست مردم را بیدار و یا ملتی را از خرافات نجات دهد، مورد حملات طرفدار خرافات واقع شده و آنانکه سال‌های سال مبتلا به عقائد خرافی بوده و از آن استفاده می‌کردند سر و صدا بلند کرده و گاهی بهو و جنجال و گاهی به تکفیر و تحریک عوام پرداخته و حق را می‌پوشانند، البته طرفداران خرافات که ملتی را

قبضه کرده و مدّت‌ها سوار بوده‌اند از بیداری و هشیاری ملت می‌ترسند و به مردم حقگو تهمت‌ها و افتراها می‌زنند.

مختصر آنکه دنیا چنین بوده که ملت‌ها را تحریک کرده و می‌کنند تا بخائنین مدد دهند و خادمین را لگد زنند. بنابراین ما که خواستیم مردم را از شرک و خرافات نجات داده و خدا را همه کاره جهان معرفی کنیم و توحید خالص را به مردم بیاموزیم و کتاب به نام درسی از ولایت نوشتیم مورد حملات واتّهامات و فحّاشی اهل خرافات و تعصّب و طرفداران اباطیل چه گویندگان و چه نویسندگان قرار گرفتیم. ما در این مختصر نوشته‌ها و گفتار مخالفین خود را با ذکر جواب به نظر خوانندگان می‌گذاریم و حدیث الثّقلین را با عقائد خود و مخالفینمان تطبیق می‌کنیم هر کدام مطابق آن شد حقّ و هر کدام مخالف آن شد باطل است. انتظار آن است که قبل از بررسی عجله به قضاوت نکنند، و توجّه کنند ما چه می‌گوئیم و طرف ما که ده‌ها کتاب بر ردّ ما نوشته‌اند چه می‌گویند. عجب این است که در ردّ ما صوفی و شیخی و روضه‌خوان و مدّاح و حجّت‌الاسلام همه شرکت کرده و هر کدام کتبی نوشته‌اند.

باید تعجّب کرد

هر ملّتی که کتاب آسمانی داشته‌اند با کتاب آسمانی خود بازی و یا مخالفت کرده‌اند، اما هیچ کدام مانند ملت اسلام با کتاب آسمانی خود، ضدّیت و مخالفت نکرده‌اند. مدّعیان اسلام قبول دارند که کتاب آسمانی ایشان قرآن است ولی هر حدیث مخالف آن را می‌پذیرند، و قرآن اگر با حدیثی مخالف درآمد آن آیه را با تأویل دل‌بخواهی کرده و یا نمی‌پذیردند و دشمنان اسلام چون خواستند اسلام را واژگون کنند مطالبی ضدّ معارف قرآن به عنوان خبر و حدیث جعل نمودند سپس دیدند کسیکه با قرآن آشنا باشد آن جعلیّت را نمی‌پذیرند یعنی آنکه قرآن را ممیّز و فارق بین حقّ و باطل می‌داند اخبار ضدّ آن را تمییز می‌دهد آمدند قرآن را از مردم جدا کرده و گفتند قرآن قابل فهم نیست.

در حالیکه همه ملّت‌ها حتّی یهود و نصاری می‌گویند ما کتاب آسمانی خود را می‌فهمیم، ولی اینان قرآن را قابل فهم نمی‌دانند و گفتند دلالت قرآن بر مطالب ظنّی است یعنی حجّیت ندارد و فقط امام می‌فهمد. پس گفتند اگر کسی خواست به قرآن استدلال کند گوش ندهید و به اخبار رجوع کنید که قطعی الدّلاله است. آنوقت هر حدیث مجعولی را بخورد مردم دادند و در کتاب‌ها وارد ساختند و بنام پیغمبر و یا نام

امام آن را نشر دادند و تا پیروان امام و رسول آن‌ها را بجان و دل پذیرفتند و بکلی گمراه شوند.

چندی گذشت جاعلین آن اخبار مردند ولی مجعولات ایشان بنام امام صادق علیه السلام و یا امام دیگر میان کتب ماند و طبقه مردم دیندار خوش‌باور همه را پذیرفتند، خصوصاً اگر آن احادیث برای گروهی بهره و نان داشت و باعث آبادی دگان می‌شد به ترویج و انتشار کوشیدند. و در اثر نشر آن اخبار و پیروی آن‌ها مذاهبی ایجاد شد که اهل هر مذهب به یک عده از همان اخبار استدلال کردند و در اثر آن، تفرقه و نفاق و شقاق و نکبت و ذلت میان مسلمین وارد گردید.

از باب نمونه مثلاً مجلسی در هفتم بحار یک باب احادیث به نام معرفت‌هم بالتورانیه آورده و از کتب خطی که خود آن می‌نویسد صاحب آن کتب مجهول است احادیثی جمع نموده که تمامش ضدّ قرآن و عقل است و بعد خود او می‌گوید «لا نحکم بصحتها» یعنی ما بصحت این‌ها حکم نمی‌کنیم. اما چون بحار چاپ و منتشر و بدست گویندگان بی‌سواد رسید در نشر آن کوشیدند برای بهره و حفظ دگان خودشان. در آن اخبار آمده که امام و رسول از نور خلق شده‌اند حال اگر کسی بگوید خدا در قرآن فرموده: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ﴾ [الإنسان: ۲]، و به رسول خود خطاب کرده و فرموده: ﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ﴾ [یس: ۷۷]، که هر بشری از نطفه خلق شده و ممکن نیست انسانی از نور خلق شود؟ در جواب می‌گویند اولاً خدا یک نفر است بقدر یک نفر... نفهمیده‌اند؟! ثانیاً قرآن ظنی الدّلاله است و این اخبار کثیره قطعی الدّلاله است. ثالثاً قرآن خبر واحد است، ولی اخبار نورانیت متواتر است. حال چه باید کرد باید هزاران دلیل آورد که قرآن قابل فهم و قطعی الدّلاله می‌باشد زیرا خدا دروغ نمی‌گوید فرموده: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ [القمر: ۱۷] یعنی قرآن را آسان و ساده قرار دادیم، و آن را قول فصل و میزان و فرقان نامیده و همچنین فرموده: ﴿بَيِّنَاتٌ لِّلنَّاسِ﴾ و یا ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ یعنی قرآن برای مردم موجب هدایت و پند و موعظه و بیان است برای همه مردم نه فقط برای امام، زیرا نفرموده هدی للإمام.

بهر حال مدّعیان اسلام ببهانه اینکه قرآن قابل فهم نیست و قرآن مشکل است از قرآن اعراض کرده و با احادیث ضدّ آن چسبیده‌اند، و آن را ترویج می‌کنند، با اینکه خود

أئمه فرموده‌اند احادیثنا صعب مستصعب یعنی احادیث ما سخت و مشکل است. قول خدا را که فرموده قرآن آسان است قبول ندارند و قول ائمه را که فرموده‌اند اخبار سخت و مشکل است باز قبول ندارند. و بی‌بهره‌ای اینک ما احادیث داریم باید مطالب دینی را از حدیث گرفت مردم را بکلی از حقائق قرآن دور کرده‌اند، و حتی ائمه را نیز از قرآن جدا کرده و گفتارهای ضد قرآنی را از امام می‌دانند گویا امام را تابع قرآن نمی‌دانند و برای امام دگانی جدا در مقابل قرآن ساخته‌اند، اگر باورد ندارید در این ایام کتب زیادی و از آن جمله دو کتاب از شیخین کبیرین یکی بنام اثبات ولایت حقه از جناب مستطاب الحاج شیخ علی نمازی، و کتاب دیگر به نام حمایت از حریم شیع از جناب آقای محلوجی به چاپ رسیده، این دو کتاب را مطالعه فرمائید و ببینید تمام همت و سعی این دو نویسنده این بوده که امام خود را بالا برند و ضد قرآن و مکذب آن معرّفی نمایند. این دو کتاب شاید بنظر عوام طرفدار خرافات مورد پسند باشد ولی اگر کسی به قرآن... و مهجور گردیدن آن. گو اینکه نویسندگان آن‌ها غرضی نداشته‌اند و برای دل‌سوزی و یا تعصّب جاهلانه نوشته‌اند. اما روشن و پیدا است که این دو نفر بکلی از قرآن بی‌خبرند مانند اکثر همقطاران خودشان.

ما برای خیرخواهی مطالب کتاب نمازی را بر مزنم و یا آقای نم، کتاب محلوجی را بنام مح و یا آقای مح نقل کرده و یا حدیث ثقلین که خودشان قبول دارند می‌سنجیم و قرآن و عقل را قاضی قرار می‌دهیم. و در ضمن سؤالاتی از ایشان نموده و با کمال احترام یا جواب ما را بدهند و یا اگر دیدند ما حقّ گفته‌ایم و جواب ندارند بروند توبه کرده و بطلان کتاب‌های خود را اعلام نمایند و بی‌جهت بما توهین نکنند.

متن حدیث ثقلین از دو کتاب

ما متن حدیث ثقلین را از دو کتاب نقل می‌کنیم

۱- ج ۲ بحار ص ۲۰ «قال رسول الله ﷺ إني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي لن تضلوا ما تمسكتم بهما و ائهما لن يفترقا حتي يردا علي الحوض». یعنی رسول خدا ﷺ فرمود: من می‌گذارم در میان شما دو چیز سنگین را، کتاب خدا و عترتم را مادامیکه به این دو چیز چنگ زنید گمراه نمی‌شوید، و محققاً این دو را از یکدیگر جدا نخواهد شد تا لب حوض کوثر بر

من وارد شوند.

۲- ج ۱۷ بحار ص ۷۶ «قال رسول الله ﷺ: معاشر الناس... أمرني جبرئيل عن الله عز وجل ربي وربكم ان اعلمكم ان القرآن هو الثقل الأكبر وان وصي هذا وابناي و من خلفهم من اصلاهم هم الثقل الأصغر يشهد الثقل الأصغر لثقل الأكبر كل واحد منهما ملازم لصاحبه غير مفارق له حتى يردا علي الله فيحكم بينهما و بين العباد». یعنی رسول خدا ﷺ فرمودای گروه مردم! جبرئیل از طرف خدای عزوجل که پروردگار من و شما است، امر کرده که به شما تعلیم دهم که قرآن ثقل بزرگتر و این وصی و فرزندانم و کسانی که از اصلا ابشانند همانا ثقل کوچکترند، ثقل اکبر گواهی می‌دهد به صدق ثقل اصغر و ثقل اصغر گواهی می‌دهد برای صدق ثقل اکبر، هر یک از این دو ملازم یکدیگرند و از هم جدا نمی‌شوند تا بر خدا وارد شوند و خدا حکم کند بین ایشان و بین بندگان. توضیح اینکه اگر قرآن مطالبی بگوید و یا راهی را به مردم نشان دهد و اهل بیت و عترت رسول نیز موافق آن بگویند در این صورت طبق گفته رسول خدا ﷺ این دو ملازم یکدیگر و مصدق همدیگرند، و اگر قرآن مطلبی بگوید و یا راهی را نشان دهد و عترت رسول ضد آن را بگویند و یا ضد آن را به مردم نشان دهد، در این صورت قرآن و عترت از هم جدا و مکذب یکدیگرند پس باید هرچه قرآن بیان کند عترت نیز همان را بدون کم و زیاد بیان کند تا جدا نشوند و ملازم یکدیگر باشند، و اگر بین قرآن و عترت تفرقه شد و مکذب یکدیگر شدند معلوم می‌شود آن عترت مصداق قرآن نیست در حالیکه خدا به رسول خود و به تمام مؤمنین فرموده تابع قرآن و مصدق آن باشید.

دلالت آیات قرآن بر متابعت رسول ﷺ و امام از قرآن

سوره انعام آیه ۱۰۶

﴿اتَّبِعْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۗ﴾ [الإنعام: ۱۰۶]

«ای رسول از آنچه به تو نازل شده پیروی کن.»

و در سوره یونس آیه ۱۰۹

﴿وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَأَصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ ۗ﴾ [یونس: ۱۰۹]

«از آنچه به تو وحی شده پیروی و صبر کن تا خدا حکم نماید.»

و در سوره بقره آیه ۲۸۵ فرموده:

﴿عَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾ [البقرة: ۲۸۵]

«این رسول به آنچه باو نازل شده ایمان آورده است».

و همچنین در آیات دیگر. در سوره اعراف آیه ۳ فرموده:

﴿اتَّبِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ [الأعراف: ۳]

«نیکوتر چیزی که به سوی شما نازل شده پیروی کنید».

این خطاب به همه مسلمین است. بنابراین تمام مسلمین حتی خود رسول و امام باید پیرو قرآن باشند نه آنکه برخلاف قرآن سخن گویند. خدا واجب کرده پیروی قرآن را اما یک آیه و خبر وارد نشده که باید هر خبری را پیروی کرد. خصوصاً اخبار مجعوله که باید از آنها احتراز کرد نه اینکه خبر دروغ را بنام عترت پذیرفت.

چه دروغ‌ها به امام بسته‌اند

در قصه حکمین در جنگ صفین و سرنیزه کردن لشکر معاویه رضی الله عنه قرآن را به دروغ به امیرالمؤمنین بسته‌اند که نعوذ بالله فرموده من قرآن ناطقم، و این قرآن‌ها کاغذ و مرکب است این‌ها را بزیند و نعوذ بالله پاره کنید در صورتیکه چنین چیزی مخالف قرآن و نهج‌البلاغه است. و حضرت امیر رضی الله عنه در نهج‌البلاغه و از آنچه در خطبه ۱۲۵ فرموده: «لَمَّا دَعَوْنَا الْقَوْمَ إِلَيَّ أَنْ نَحْكُمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمُتَوَلِّيَّ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ، فَرُدُّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ نَحْكُمَ بِكِتَابِهِ وَ رُدَّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ». یعنی چون لشکر معاویه ما را دعوت کردند به اینکه قرآن را حاکم قرار دهیم ما گروه روگردان از کتاب خدای تعالی نبودیم، و به تحقیق خدا فرموده اگر نزاع نمودید در چیزی آن را بسوی خدا و رسول برگردانید و برگردانیدن نزاع بسوی خدا این است که کتاب او را حاکم قرار دهیم و ردّ بسوی رسول این است که سنت او را بگیریم پس هر گاه به حکم صدقی که در قرآن است حکم شد ما سزاوارتریم به آن حکم و پیروی آن. و در خطبه ۱۲۵ فرموده «وَ إِحْيَاءُ مَا أَحْيَى الْقُرْآنَ الْاجْتِمَاعُ عَلَيْهِ وَ أَمَاتَهُ الْإِفْتِرَاقُ عَلَيْهِ». یعنی احیاء آنچه قرآن احیاء کرده اجتماع کردن بر آن، و میراندن آن جدا شدن

از آنست.

اصلاً یکی از گناهان کبیره توهین به قرآن است و امام حقیقی توهین به آن نمی‌کند مگر به قول گویندگانیکه دشمن امام و قرآند و امام را ضدّ قرآن معرفی کرده‌اند. خدای عزّوجلّ بهمهٔ مسلمین امر کرده از قرآن پیروی کنند. در سورهٔ انعام آیهٔ ۱۵۵ فرموده:

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۵]

«و این کتابی است که ما نازل نمودیم آن را پیروی کنید و پرهیز نمائید شاید مورد رحمت شوید».

از این قبیل آیات بسیار است اما یک آیه و خبر وارد نشده که باید هر خبری را پیروی نمود خصوصاً خبر مخالف قرآن را که باید دور انداخت. خدا و رسول، آیات قرآن را میزان صحت و بطلان مطالب اسلامی قرا داده‌اند.

هر چیزی برای صحت و بطلان و کم و زیادش میزان دارد

در جهان هر متاعی میزانی دارد که کم و زیاد آن را با آن میزان معلوم می‌کنند. مثلاً دکان نانوائی اگر میزان و ترازویی نباشد معلوم نمی‌شود که نانوا کم داده و یا زیاد، دکان بزازی اگر متر نباشد معلوم نشود که فلان پارچه کم است و یا زیاد. آیا می‌توان گفت برای اسلام و فهم کم و زیاد آن، خدا میزانی نگذاشته که هر حدیثی و خبری را دشمنان اسلام و منافقین جعل کردند تمیز داده شود؟ به چه چیز می‌توان اخبار جعلیه را تمیز داد و صحت و سقم مطالب وارده در اسلام را تعیین کرد؟ خدا و رسول و ائمه فرموده‌اند میزان در اسلام قرآن است: اما قرآن در سورهٔ شوری آیهٔ ۱۷ فرموده:

﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾ [الشوری: ۱۷]

«یعنی خدا کسی است که نازل نموده بحق، کتاب و میزان را».

و اما رسول خدا ﷺ چنان که در کافی و کتاب وسائل الشیعه ج ۳ ص ۳۸۱ آمده: «قال رسول الله انّ علي كل حق حقيقه و علي كل صواب نوراً، فما وافق كتاب الله فخذوه و ما خالف كتاب الله فدعوه». یعنی رسول خدا ﷺ فرمود بر هر حقی حقیقتی و بر هر صوابی نوری است، پس آنچه موافق کتاب خدا بود بگیرید و آنچه مخالف کتاب خدا بود رها کنید. و از امام صادق علیه السلام در همین دو کتاب روایت کرده که فرمود: «فالم یوافق

من الحديث القرآن فهو زخرف». یعنی هر حدیثی که موافق قرآن نباشد باطل و مزخرف است. و نیز در آن دو کتاب روایت کرده‌اند که امام صادق می‌فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَكُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زَخْرَفٌ». و در همانجا روایت کرده‌اند از امام صادق عليه السلام که فرمود: «خطب النبي بمني فقال أيها الناس ما جائكم عني يوافق كتاب الله فأنا قلته و ما جائكم يخالف كتاب الله فلم أقله». یعنی رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودای مردم آنچه از قول من برای شما آمد که موافق کتاب خدا باشد من آن را گفته‌ام و آنچه برای شما آمد که مخالف کتاب خدا باشد من نگفته‌ام. چنانچه آن حضرت عليه السلام فرموده‌اند: «من كذب علي متعبداً أفليتوبوا مقعده من النار». پس ما باید هر خبری را به قرآن عرضه بداریم نه قرآن را به خبر و قرآن را حاکم بر خبر بدانیم نه خبر را حاکم بر قرآن. ما آقای نم در ص ۱۵ می‌گوید قرآن را باید به خبر عرضه کرد و این سخن او ضد قول خدا و رسول خدا صلى الله عليه وآله و ائمه می‌باشد. پس ما می‌پرسیم بقول شما، قرآنیکه بدون خبر فهمیده نمی‌شود چگونه خبر را به آن عرضه کنیم، پس مسلم قرآن فهمیدنی است.

امیرالمؤمنین عليه السلام عقیده موافق قرآن را صحیح می‌داند

در نهج البلاغه خطبه ۱۷۴ فرموده: «انتفعوا ببيان الله واعملوا ان هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش و الهادي الذي لا يضلّ واعملوا انه ليس علي أحد بعد القرآن من فاقه و لا لأحد قبل القرآن من غني استدلوه علي ربكم و استنصحوه علي أنفسكم و اتهموا عليه ارائكم واستغشوا فيه أهوائكم». یعنی بهره برید به بیان خدا و بدانید که این قرآن همان نصیحت کنی است که خیانت نمی‌کند و هدایت کنی است که گمراه نمی‌یابد، و بدانید که احدی پس از داشتن قرآن به چیزی احتیاج ندارد و برای احدی پیش از قرآن بی‌نیاز نیست (یعنی اگر صد هزار حدیث و کتاب بدانی تا به قرآن چنگ نزنی فقیر و گمراهی) قرآن را راهنمای بسوی پروردگارتان قرار دهید و آن را نصیحت گوی خود بنمائید و آراء و عقائد خود را متهم بدانید و بر قرآن عرضه بدارید و عیب عقائد خود را در قرآن اصلاح کنید. و در خطبه ۱۸۱ فرموده: «فالقرآن أمر زاجر و صامت ناطق حجّت الله علي خلقه و قد فرغ إلي الخلق من أحكام الهدي به فانه لم يخف عنكم شيئاً من دینه

و لم یتَرَ شیئاً رضیه أو کرهه إلا و جعل له علماً بادياً». یعنی قرآن آمر است و ناهی، ساکتی است ناطق و گویا، حجت خدا است بر خلق، و بواسطه آن خدا احکام هدایت را به نهایت رسانیده، بدرستیکه خدا چیزی از دین خود را مخفی نگذاشته و همه را در قرآن بیان کرده و چیزی که مورد رضایت و کراهت او باشد را نکرده مگر آنکه برای همه آن‌ها نشانه روشنی در قرآن نهاده است. خدا در قرآن فرموده: ﴿الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۸۵]، و قرآن را هادی مردم قرار داده نه هر خبری را.

عقیده شیخین ضد قرآن و سنت است

ما با آقای نم و آقای مح می گوئیم اگر شما شیعه علی هستید چرا برخلاف قول خدا و برخلاف قول حضرت علی علیه السلام به عقائد ضد قرآن چسبیده‌اید این دو کتاب شما تمام بر ضد قرآن و سنت است. در سوره نساء فرموده: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾. یعنی اگر در چیزی نزاعی داشتید طرفین نزاع، آن را به خدا و رسول ارجاع دهید، یعنی به کتاب خدا و سنت رسول، چنان که حضرت امیر علیه السلام در نامه ۵۳ نهج البلاغه در عهدنامه معروف خود که به مالک اشتر نخعی مرقوم داشته می‌فرماید: «الرّدّ إلى الله الأخذ بمحكم كتابه والرّدّ إلى الرسول الأخذ بسنّته الجامعه غير المفرّقه». یعنی ردّ کردن و بازگشت بخدا که در آیه آمده، گرفتن محکّمات کتاب خدا (قرآن) است، و بازگرداندن به رسول، گرفتن سنت متحدکننده رسول که موجب تفرقه نیست می‌باشد. بنابراین شما اگر با ما در مسئله‌ای نزاع داشتید هنوز ما را که طرف نزاع شما بوده ندیده‌اید و به کتاب خدا و سنت و رسول او مراجعه نکرده‌اید، بر چه مبنائی شما و تفریط‌نویس شما هزاران فحش و ناسزا بما گفته‌اید، و چرا قضاوت یکطرفه نموده‌اید.

در کتاب بحار الانوار ج ۲ ص ۱۷۵ نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام سؤال می‌شود: «بأي شيء يفتي الإمام؟ قال بالكتاب». یعنی امام مطابق چه چیزی فتوی می‌دهد؟ امام می‌فرماید مطابق قرآن، سؤال می‌شود: «فهل يمكن في الكتاب؟ قال بالسنة»: یعنی درباره چیزی که در قرآن نیست چطوری فتوی می‌دهید؟ امام در جواب می‌فرماید مطابق سنت. سؤال می‌شود «فهل يمكن في الكتاب والسنة؟ قال: ليس شيء إلا في الكتاب والسنة»: یعنی اگر چیزی باشد که در کتاب و سنت نباشد؟ امام می‌فرماید

هیچ چیزی (از احکام دین) وجود ندارد مگر اینکه در کتاب و سنت موجود است. و نیز در همان صفحه آمده که از امام صادق علیه السلام سوال می‌شود: «یکون شیء لایکون فی الکتاب والسنة؟ قال: لا». یعنی آیا چیزی هست که در کتاب و سنت نباشد؟ امام در جواب می‌فرماید: نه. البته روایات وارده از این قبیل، بسیار است که ذکر آن‌ها در این مختصر نگنجد.

کتاب نم در ص ۵ ما را از جنود شیطان و وجود مغرور خود را ردیف پیغمبران آورد، و آقای مح در ص ۱۱ اول کتابش هنوز مورد نزاع و دلیل آن ذکر نشده قضاوت کرده و به فحاشی پرداخته، آیا کتاب خدا نمی‌گوید: ﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِاللِّقَبِّ بِنِسِّ الْأَسْمِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ﴾ [الحجرات: ۱۱]. یعنی لقب‌های زشت بر یکدیگر مگذارید پس از ایمان، نام فسق بر مؤمنین گذاشتن، بسیار بد است.

در کتاب نم ص ۷ تهمت زده که کتاب درسی از ولایت، انکار ولایت است. باید گفت لعنت بدروغگو. زیرا ما ولایتی را که قرآن و سنت فرموده قبول داریم، اما ولایتی را که جهال و بی‌دینان مدعیند ما قبول نداریم. البته کسیکه قبل از رسیدگی بدعوی حکم صادر کند بهتر از این نمی‌شود.

ما در اینجا بحول و قوه الهی ثابت می‌کنیم که نویسندگان این دو کتاب و امثال ایشان حضرات ائمه علیهم السلام را بدنام کرده و از دشمنان حضرت امیر علیه السلام می‌باشند. و چون نویسنده خود پیرو حضرات ائمه علیهم السلام و از دوستان حقیقی ایشان می‌باشم، لازم شد ائمه علیهم السلام را از تهمت‌ها و افتراءات این نویسندگان منافق تبرئه کنم.

دوست امام، امام را تابع قرآن می‌داند نه مخالف آن

انتظار ما از خواننده آنست که نوشته ما را تا به آخر با دقت مطالعه کند و به نظر انصاف توجه کند و حب و بغض و تعصب را کنار بگذارد، زیرا این‌ها مانع از فهم حقائق است.

این شیخین در کتاب‌های خود از ۱۱ جهت امام المتقین حضرت امیر علیه السلام را مخالف قرآن و مکذّب آن قرار داده‌اند. و قطعاً کسیکه امام را مخالف و مکذّب قرآن بداند یا دوست نادانست و یا دشمن. ولی دوست نادان بدتر از دشمن است. امامی که

ایشان معرفی کرده و صدها خبر به او بسته‌اند و یا در شأن او بافته‌اند معلوم می‌شود نعوذ بالله از یازده جهت مخالف قرآن و مکذّب آن است:

اول- از جهت اصول دین که اصول دین آن امام را تغییر داده و اصول دین ایشان غیر از اصول دین امام است. دوم- از جهت علم غیب. سوم- از جهت علم «بما کان و ما یکون». چهارم- از جهت کمک بخائنین. پنجم- از جهت خالقیت. ششم- از جهت ایجاد معجزه. هفتم- از جهت استقلال در اراده و اختیار. هشتم- از جهت صدق و کذب. نهم- از جهت شعبده و نمایش. دهم- از جهت تبعیت عقل. یازدهم- از جهت کم و زیاد کردن دین. ما هر یک از این جهات را توضیح می‌دهیم بلکه آقایان بفهمند و بروند توبه کنند و از نوشتن خرافات خودداری نمایند.

۱- از جهت اصول دین و کم و زیاد کردن این شیوخ

علی علیه السلام تابع قرآن است به دلیل اینکه خدا فرموده: ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنَ رَبِّكُمْ﴾ [الأعراف: ۳]، و باید دید اصول دین اسلام در قرآن چند عدد است می‌گوئیم خدا در قرآن از بشر دو چیز خواسته ایمان و عقل و عمل. آنچه را باید به آن ایمان و اعتقاد پیدا کرد به امر خدا، آن اصول دین است و آنچه به امر خدا باید عمل کرد، همان فروع دین است.

حال می‌گوئیم خدا فرموده: به سه چیز ایمان آورید: «آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»، و خود حضرت علی علیه السلام چون خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمان شد به همین سه چیزی که خدا فرموده ایمان آورد نه به خودش، خود آن حضرت علیه السلام تابع دین شد، نه اصل دین و نفرمود «آمنت بنفسی». حالا مدعیان پیروی او به پانزده چیز بلکه زیادت‌تر باید ایمان آوردند و گرنه محکوم بکفرند.

پس معلوم شد اصول دین اسلام و حضرت علی علیه السلام را زیاد کرده‌اند و کسیکه اصول دین حضرت را کم و یا زیاد کند دوست آن حضرت نیست، بلکه دشمن او است.

۲- از جهت علم غیب، عالم غیب کیست؟

رسول خدا ﷺ و ائمه هدی علیهم السلام پیشگویی‌ها کرده و بسیاری از مطالب را خبر داده‌اند. ولی خودشان به پیروی قرآن فرموده‌اند ما علمی به غیب نداریم. حال باید بررسی کرد.

ما می‌دانیم که قرآن راست می‌گوید که در سوره انعام آیه ۵۰ فرموده:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾ [الأنعام: ۵۰]

«بگو من نمی‌گویم خزائن الهی نزد من است و غیب نمی‌دانم».

که صراحت دارد که رسول خدا ﷺ غیب نمی‌داند و عالم به غیب نیست. و در آیه دیگر فرموده: «إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ». یعنی علم غیب منحصر به خدا است، و مانند این آیات در قرآن بسیار است. حال اگر کسی بگوید چگونه پیغمبر ﷺ غیب نمی‌داند با این همه اخبار غیبی که از ایشان نقل شده؟ جواب این است که هر کس از آینده خبر دهد عالم غیب نیست زیرا هر مسلمانی می‌داند و خبر می‌دهد که مرگ و قبر و برزخ و حشر و نشر و کتاب و حساب و صراط و دوزخ و جنت حق است با اینکه خود را عالم غیب نمی‌داند و با این حال ما را عالم غیب نمی‌گویند، چرا؟ برای اینکه ما از وحی قرآن و یا از سابقین خود و آنان از صادق مصدقمانند رسول خدا ﷺ شنیده‌اند و رسول خدا ﷺ از جبرئیل و او از حق تعالی شنیده، و هر کس خبر راست غیبی شنید، عالم غیب نمی‌باشد. رسول خدا ﷺ و حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام و اصحاب با تقوای ایشان همه از متقین بوده و ایمان به اخبار غیب الهی قرآن دارند و همه مشمول آیه: ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۚ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ [البقرة: ۲-۳] بوده‌اند. یعنی رسول خدا ﷺ و اصحاب اختیار او به اخبار غیبی که به او وحی شده ایمان دارند، و او به حضرت امیر نیز اخبار کرده. مثلاً حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام در خطبه ۱۲۸ نهج البلاغه بالای منبر از ترک‌های مغول و خرابی ایشان خبر می‌دهد و چون این خبر غیبی بود، یکی از اصحاب او عرض کرد یا امیرالمؤمنین «لقد أعطيت علم الغيب فضحك عليه السلام و قال للرجل يا أخاك كلب ليس هو بعلم الغيب وإنما هو تعلم من ذي علم». یعنی یا امیرالمؤمنین به شما علم غیب عطا شده، حضرت خندید و به او فرمود ای برادر کلبی این خبریکه از مفعول دادم علم غیب نیست و همانا این خبری است که از رسول خدا ﷺ تعلم گرفتیم. پس در این خطبه حضرت صریحاً فرموده من عالم الغیب نیستم. باید دانست هر کس از

دیگری خبری بگیرد و اگر چه خبر غیبی باشد او را عالم الغیب نمی‌گویند، اگر به آن خبر ایمان دارد او را مؤمن بالغیب می‌گویند عالم الغیب طبق منطق قرآن به آن خدائی می‌گویند که خودغیب می‌داند و از دیگری نگرفته است و رسول خدا ﷺ و امام علیؑ مؤمن به غیب می‌باشند.

اما آقای نم چنین مطلب به این روشنی و واضحی را درک نکرده و در ص ۱۹۳ می‌گوید چون رسول و امام اخبار غیبی بیان کرده‌اند پس عالم الغیب می‌باشند و سخن ایشان ضدّ قرآن و مکذّب قرآن است. و عجب این است که این مطالب ضدّ قرآنی را به قرآن آیه‌ای از سورهٔ جنّ استدلال کرده. نمی‌داند که آن آیه ردّ سخن او است. ما آیه را به تمامه نشان می‌دهیم تا خواننده قضاوت کند:

سورهٔ جن آیهٔ ۲۵ و ۲۶ و ۲۷

﴿قُلْ إِنْ أَدْرِيٓ أَقْرَبُٓ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُٗ رَبِّيٓ أَمَدًا ﴿٢٥﴾ عَلِيمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِٓ أَحَدًا ﴿٢٦﴾ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ ﴿٢٧﴾﴾ [الجن: ۲۵-۲۷]

«بگو من نمی‌دانم آیا نزدیکست آنچه وعده داده می‌شود (یعنی قیامت) یا اینکه پروردگارم برای آن مدتی قرار می‌دهد پروردگاریکه عالم غیب است که بروز نمی‌دهد و مطلع نمی‌گرداند بر غیب خود احدی را، مگر آن رسولی را که او بپسندد».

در این آیه واضح می‌گوید فقط خدا عالم الغیب است، و غیب خود را به کسی اظهار نمی‌دارد و از اخبار غیب به کسی اطلاع نمی‌دهد، مگر پیغمبر و رسولی را که پسندیده و برگزیده که به او وحی می‌کند و آن رسول به آن اخبار غیب ایمان دارد پس آن رسول مؤمن به غیب است، اما نمی‌گوید رسول عالم الغیب است چنان که در اول آیه فرماید بگو ای رسول که من نمی‌دانم و در آخر آیه می‌فرماید برای رسول خود مأموری در کمین می‌گذاریم تا معلوم شود و بداند که آیا رسول آن اخبار غیبی را بدون کم و زیاد به امت ابلاغ کرده است یا خیر، و می‌فرماید: ﴿فَإِنَّهُٓ وَسَلُّكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِٓ

رَصَدًا ﴿٢٧﴾ لِيَعْلَمَٓ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿٢٨﴾﴾ [الجن: ۲۷-۲۸] یعنی می‌فرستد و می‌گمارد از جلو و عقب رسول کمینی تا بداند که آنان رسالات پروردگارش را ابلاغ کرده‌اند و او احاطه دارد به آنچه نزد رسولانست و عدد هر چیزی را شمار کرده است. پس رسول خدا ﷺ مأمور است که آن اخبار غیبی را به مردم برساند چنان که رسول خدا ﷺ آن اخبار را از جبرئیل

در این آیه می‌فرماید رسول خدا ﷺ از همسایگان خود که منافق بوده‌اند بی‌اطلاع است. در سوره ص آیه ۶۹ فرموده:

﴿مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾ [ص: ۶۹]

«مرا علمی بملأِ اعلیٰ نیست هنگام گفتگوی ایشان.»

و در سورهٔ اِسْرَاءِ آیهٔ ۳۶ فرموده:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [اِسْرَاءِ: ۳۶]

«آنچه را به آن علم نداری پیروی مکن.»

و در آیه ۸۵ فرموده:

﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [اِسْرَاءِ: ۸۵]

«به شما علم داده نشده مگر کمی.»

و در آیه ۱۷ فرموده:

﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ [اِسْرَاءِ: ۱۷]

«بینائی و آگاهی به گناه بندگان منحصر به خدای سبحان است.»

یعنی کسی غیر از خدا چه رسول و چه امام از گناه مردم خبر نباید داشته باشد، زیرا

خدا ستار العیوب است و به رسول خود فرموده: ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾ [الحجرات: ۱۲]،

از گناه مردم تجسس مکن. ولی آقای نم در ص ۴۸ و مح بر ضدّ قرآن می‌گویند امام فرموده من از همهٔ گناهان مردم باخبرم. یعنی امام تکذیب قرآن کرده. بنابر سخن آقای نم اگر کسی گناهی کند، تمام انبیاء و اوصیاء و ائمه را می‌بینند و همه به او ناظرند و حتّی از ظلم و جور ستمگران مطلعند، با این همه غم و غصّه نداند، و در بهشت: ﴿وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۶۲] محزون نمی‌شوند، چون خدا خواسته ایشان بر ضدّ قرآن و بر ضدّ دستور و بر ضدّ معارف آن باشند، عجب دینی و عجب امامی درست کرده‌اند.

خدا می‌فرماید پیغمبران علیهم السلام علم به همه چیز ندارند ولی آقای نم می‌گوید خیر،

امام بالاتر از رسول است علم دارد، خدا در سوره لقمان آیه ۳۴ فرموده:

﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ [لقمان: ۳۴]

«هیچ کس نمی‌داند فردا چه خواهد کرد و هیچ کس نمی‌داند به کدام زمین

می‌میرد.»

و در تفسیر این آیه حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۱۲۸ فرموده آنچه در این آیه ذکر شده پیغمبر صلی الله علیه و آله و وصی او نیز نمی‌داند، یکی از آن پنج چیز که در آیه ذکر شده، علم به ساعت قیامت است که کسی جز خدا نمی‌داند ولی آقایان نم و مح می‌گویند خدا در قرآن بی‌خود گفته و امیرالمؤمنین علیه السلام حق نداشته چنین بگوید، چون ما چنین فهمیده‌ایم، البته این سخن را صریحاً نمی‌گویند ولی به غیر صریح گفته‌اند برای اینکه دگانشان بسته نشود. در سوره انبیاء آیه ۱۱۱ فرموده:

﴿وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ وَفِتْنَةٌ﴾ [الأنبياء: ۱۱۱]

«من که رسول خدایم نمی‌دانم شاید این آیات برای شما امتحانی باشد».

و در سوره احقاف آیه ۹ فرموده:

﴿وَمَا أَدْرَىٰ مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِيَكُفُّمُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [الاحقاف: ۹]

«من که رسول خدایم نمی‌دانم با من و شما چه معامله‌ای می‌شود من جز وحی را پیروی نمی‌کنم».

و در سوره طلاق آیه ۱ فرموده:

﴿لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾ [الطلاق: ۱]

«ای محمد صلی الله علیه و آله تو نمی‌دانی شاید خدا بعد از این امری بوجود آورد».

حق تعالی مکرر در قرآن فرموده: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ﴾ [المدثر: ۲۷]، ﴿وَمَا

أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾ [القدر: ۲]، ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ﴾ [المطففين: ۸]، ﴿وَمَا

أَدْرَاكَ مَا الْخَطْمَةُ﴾ [الهمزة: ۵]، ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ﴾ [البلد: ۱۲]، ﴿وَمَا

أَدْرَاكَ مَا عَلِيُونَ﴾ [المطففين: ۱۹]، یعنی تو این‌ها را چه می‌دانی، و یا نمی‌دانی و

فرموده:

﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [الأحزاب: ۶۳]

و در سوره عبس آیه ۳ فرموده:

﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي﴾ [عبس: ۳]

«چه می‌دانی شاید آن مرد پاکیزه گردد».

آقایان مخالفین ما می‌گویند این همه آیات را رها کن و اخبار مجعوله ضد این‌ها را

بپذیر. می‌پرسیم خبر ثقلین که فرموده لن یفترقا چیست؟ عترت که نباید راه ضد قرآن

برود، آقایان می‌گویند ما همه آیات را به دلخواه تأویل می‌کنیم و می‌گوئیم این آیات نفی علم ذاتی و اثبات علم غیر ذاتی است؟ ما می‌گوئیم در کجای این آیات ذات و غیر ذات ذکر شده، آیات نفی مطلق است، برای چه آیات را تفسیر و تأویل به رأی می‌کنید؟ مگر نخوانده‌ای «من فسّر القرآن به رأیه للیتبوا مقعده من النار»، برای چه قرآن را تحریف می‌کنید؟ برای چه با قرآن بازی می‌کنید؟ بما می‌گویند قرآن را نباید ترجمه کرد و نباید فهمید ولی خودشان چنین که ذکر شد می‌کنند و حتی به تأویل دست می‌زنند.

ما قرآن را تفسیر کرده‌ایم

در کتاب نم ص ۲۳ می‌نویسد در تفسیر آیات واجب است به عترت مراجعه شود در جواب ایشان و ترجمه رأی کسی مربوط نیست اگر طبق لغت ترجمه شود صحیح است و الا خیر، و ترجمه آن دیگر احتیاج به عترت ندارد و اگر قرآن قابل ترجمه نباشد از حجیت می‌افتد و خدا چیزی را که قابل فهم و ترجمه نباشد حجت قرار نمی‌دهد. به اضافه این همه ترجمه که از قرآن شده در مورد تمام منزل‌های خود شما موجود است، آیا تماماً ضلالت است، اگر ضلالت است چرا تا به حال ساکت بوده‌اید و چرا فقط بما حمله می‌کنید. ثالثاً بسیاری از آیاتست که تفسیرش از عترت نرسیده اگر به آن آیات رسیدیم چه بکنیم چشم و گوش و فهم خو را ببندیم و در اختیار آقای نم و مح بگذاریم و آن آیات را لغو انگاریم و بگوئیم هر کس آن آیات را ترجمه کند کافر است. راستی من زورگوتر و نادان‌تر از این قبیل روحانی‌نمایان ندیده‌ام.

رابعاً تفاسیری که بنام ائمه نوشته‌اند مملو از خرافات است و اگر بخواهیم قرآن را طبق آن روایات و خرافات عرضه کنیم مورد تمسخر و استهزاء عقلاء واقع می‌شویم و قرآن را

از اعتبار می‌اندازیم. مثلاً در تفسیر: ﴿أَقْرَبَتْ السَّاعَةُ وَالْمَقَرُّ الْقَمَرُ﴾ [القمر: ۱]

نوشته‌اند که ماه شق شد و دو نصف گردید و آمد و رفت در یقه پیراهن رسول

خدا ﷺ و نصف آن از آستین راست و نصف دیگر از آستین چپ بیرون آمد، و در

تفسیر: ﴿وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ﴾ [النجم: ۱]، نوشته‌اند که امام فرمود ستاره زهره از

آسمان به زمین آمد و رفت میان خانه امیرالمؤمنین علیه السلام تا معلوم کند که فاطمه زهرا

باید نامزد او گردد نه دیگری، ستاره زهره که چندین مقابل کره زمین است رفته در

خانه محقر مدینه، آن هم زمانیکه حضرت علی علیه السلام خانه نداشته به اضافه سوره والنجم

مکّی است و اصلاً در مدینه نازل نشده، و در تفسیر: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾ [الإسراء: ۱]، از قول امام صادق علیه السلام نوشته‌اید که هر کس شب جمعه آن را بخواند امام قائم را می‌بیند، در صورتیکه زمان امام صادق قائمی نبوده و به اضافه ما خواندیم، و امام قائم را ندیدیم، حال چگونه بگوئیم این حدیث راست است، و باز در همانجا نوشته‌اند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به آسمان هفتم رسید، تمام ملائکه آنجا فرداً فرداً به او می‌رسیدند و می‌گفتند برو حجامت کن، و باز نوشته‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به آسمان اول رسید تمام ملائکه رم کرده و فرار کردند و پریدند، و در هر آسمانی چون سر و کله رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا می‌شد، ملائکه رم کرده و می‌پریدند، و از قول همین امام صادق علیه السلام در کتاب کافی که معتبرترین کتب حدیث ایشان است در باب فضل القرآن از قول این امام نقل کرده که قرآن هفده هزار آیه بوده و زمان ما شش هزار و خورده‌ای آیه دارد بنابراین یازده هزار آیه آن را دزدیده‌اند و هزاران مانند این خرافات به ائمه بسته‌اند که اکثرأ ضدّ قرآن است. ما چون امام را عاقل و عالم و کامل می‌دانیم این هذیان‌ات تفسیری را به او نسبت نمی‌دهیم، و می‌گوئیم این‌ها جعلی است، در جلد دوم بحار باب بیست و نهم حدیث ۶۲ از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: «إِنَّ أَبَا الْخَطَّابِ كَذَبَ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَعَنَ اللَّهُ أَبَا الْخَطَّابِ وَكَذَلِكَ أَصْحَابُ أَبِي الْخَطَّابِ يَدْسُونَ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا فِي كِتَابِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلَافَ الْقُرْآنِ فَإِنَّا إِن تَحَدَّثْنَا حَدَّثْنَا بِمُوافَقِهِ الْقُرْآنَ وَ مُوافَقَةِ السُّنَّةِ إِنَّا عَنْ اللَّهِ وَ عَنْ رَسُولِهِ نَحَدِّثُ». و نیز در همان باب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «فَإِنَّ الْمَغِيرَةَ بْنَ سَعِيدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ دَسَّ فِي كِتَابِ أَصْحَابِ أَبِي احَادِيثَ لَمْ يَحْدِثْ بِهَا أَبِي، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا مَا خَالَفَ رَبَّنَا تَعَالَى وَ سُنَّةَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله، فَإِنَّا إِذَا حَدَّثْنَا قُلْنَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله».

و در حدیث ۶۳ از همان باب روایت کرده از امام صادق که می‌فرمود: «كَانَ الْمَغِيرَةَ بْنَ سَعِيدٍ يَتَعَمَدُ الْكُذْبَ عَلَيَّ أَبِي وَ يَأْخُذُ كِتَابَ أَصْحَابِهِ وَ كَانَ أَصْحَابُ الْمُسْتَتْرُونَ بِأَصْحَابِ أَبِي، يَأْخُذُونَ الْكُتُبَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي فَيُدْفَعُونَهَا إِلَى أَصْحَابِهِ فَيَأْمُرُهُمْ أَنْ يَبْثُوهَا فِي السَّيِّعَةِ كُلِّ مَا

كان في كتب أصحاب أبي العباس من الغلو فذاك مما دسه المغيره بن سعيد في كتبهم». بنابراین احادیث جعلی و نوشته شده و نسبت داده شده به امام زیاد است، ولی آقای نم و مح چون امام را مخالف و مقابل قرآن می‌دانند می‌گویند این‌ها راست است، این امامی که آقایان معرفی کرده‌اند برای مشتریان احمق دگانشان خوبست. خامساً این تفاسیری که بنام امام جعل کرده‌اند برای تفرقه میان مسلمین و از بین بردن کاخ عظمت اسلام خوبست و موجب سیادت یهود و نصاری و سایر کفار و دشمنان است جنگ برادرکشی و لعن و فحش پرش شده است. مثلاً در تفسیر: ﴿وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾ [النحل: ۹۰]. امام فرموده مقصود خلفاء ثلاثه می‌باشند، شما را به خدا قسم اینگونه تفاسیر چه دردی را دوا می‌کند و چه فائده دارد جز تخریب اسلام، و جنگ داخلی، آقای نم و مح چون خودشان از عقائد قرآنی بی‌اطلاعتند و به اخبار خرافی خو کرده‌اند میل دارند همه کس مانند خودشان باشد. آقای نم از ص ۱۵ تا ۲۳ می‌گوید کسی حق ندارد به ظاهر قرآن تمسک جوید یعنی قرآن حجت نیست با اینکه تمام علمای شیعه و سایر مسلمین ظاهر قرآن را حجت و واجب العمل می‌دانند، ولی آقای نم می‌گوید چون بعضی از افراد به آیات متشابهات تمسک جسته و خطا رفته‌اند ما باید قرآن را کنار و مهجور گذاریم، جواب ایشان آنست که بعضی از اخبار نیز طبق گفتار حضرت را در جلد ۲ بحار ص ۱۸۵ در چندین خبر که فرموده: «إِنَّ فِي أَخْبَارِنَا مِثْلَهَا كَمِثْلَابِهِ الْقُرْآنِ» متشابهاتست، بنابراین باید اخبار را مهجور و کنار گذارید چون متشابهات گمراه شده‌اند، پس شما به اخبار نیز تمسک نجوئید. ثانیاً عده‌ای بواسطه آیات متشابهات گمراه شدند به ما و شما چه مربوط است، ممکن است آنان روی اغراض نفسانی به متشابهات تمسک جسته باشند، البته عده‌ای به خطا رفته‌اند. ثالثاً عده‌ای از مجسمه که عقل خود را حجت نمی‌دانند از آیات متشابهات سوء استفاده کرده‌اند و بما و شما چه مربوط است. ای خواننده عزیز انصاف بده بین منطق می‌گویند به قرآن مراجعه نکنید و مردم را از هدایت قرآن باز داشته‌اند.

نصاری نمی‌گویند انجیل قابل فهم نیست و نباید فهمید، ولی اینان می‌گویند قرآن را ما نمی‌فهمیم و قابل فهم نیست و مردم را از قرآن دور می‌کنند. کلاً دستان در مجلس لردها، قرآن را بدست گرفت و گفت تا قرآن میان مسلمین است و به آن مراجعه می‌کنند، نمی‌شود بر آنان سوار شد فعلاً روحانی نمایان ما نیز با او هم‌صدا

شده‌اند و می‌گویند تا قرآن مرجع باشد ما نمی‌توانیم بر سر خر مراد سواری کنیم. آقای نم می‌گوید قرآن متشابهات دارد، ما می‌گوئیم باشد متشابهات لغو نیست و قابل فهم است و اگر چه تأویل آن را ندانیم.

آیات متشابهات قابل فهم است

آقایان نم و امثالش خیال کرده‌اند که چون خدا در سوره آل عمران آیه ۷ فرموده:

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۷]

تا آخر، که تأویل متشابهات را کسی جز خدا نمی‌داند، پس باید آن آیات را نفهمید و کنار گذاشت و به اضافه چون آیات متشابهات معلوم نیست کدامین آیاتست و هر آیه را ممکن است از متشابهات بشمریم پس تمام قرآن را بی‌اعتبار و کنار باید گذاشت. ما می‌گوییم ای بیچارگان تأویل آیات متشابهات را خدا فرموده کسی نمی‌داند، اما نفرموده ترجمه آن را کسی نمی‌فهمد بلکه ترجمه و تفسیر و مفهوم و منطوق آن قابل فهم و عمل است و اگر چه تأویل آن را کسی نداند زیرا تأویل مربوط به ترجمه ظاهر آیات نیست ما می‌فهمیم جمله: ﴿وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾ [النحل: ۹۰]. یعنی خدا نهی می‌کند از کار منکر و زشت، لازم نیست تأویل آن را بدانیم و خدا و رسول هیچگاه نگفته بروید بدنبال تأویل و ما مأمور به تأویل و دانستن تأویل آیات نیستیم، ولی مأمور به فهم و عمل قرآن هستیم که هرچه معنی لغوی عربی آن است بهفمیم و عمل کنیم. این آقایان فرق بین ترجمه و تأویل نگذاشته‌اند و سعی دارند مردم را از حجّت خدا و قرآن دور کنند، اما علی‌الکلیه فرموده قرآن حجّت خدا است و به آن تمسک جوئید. ما هر آیه از قرآن را می‌فهمیم و مطالب علمی و دینی خود را از آن استخراج می‌کنیم گو اینکه تأویل آن را ندانیم، و گو اینکه هیچ امامی تفسیر نکرده باشد و هیچ مفسّری از عهده تفسیر آن برنیامده باشد. ما می‌گوئیم مسلمین زمان ما باید مانند مسلمین زمان رسول خدا ﷺ که تفسیر از امام و غیر امام نبود به قرآن چنگ بزنند و جهل خود را برطرف کنند. تعجّب این است که فلان آخوند که باید مروّج قرآن باشد سعی دارد مردم را از قرآن دور کند تا مردم قرآن را نفهمند و او بتواند خرافات خود را حفظ نماید. خدا لعنت کند کسانی را که موجب دوری مردم از قرآن شدند. ما در کتاب تابشی از قرآن درباره متشابهات توضیحی داده‌ایم مراجعه شود.

بحثی از علم امام علیه السلام و تضاد روایات آن با قرآن

قدر مسلم و اجماع مسلمین این است که علم امام به تعلیم و تعلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله است چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام مکرر فرموده علمنی رسول الله و أخبرنی رسول الله و در خطبه ۱۰۰ نهج البلاغه فرموده: «إِنَّ الَّذِي أَنْبَأَكُمْ بِهِ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله» یعنی آنچه را به شما خبر می‌دهم از پیغمبر نقل می‌نمایم که امی بوده و در خطبه ۲۰۱ فرموده: «وكان لا يَمْرِي من ذلك شيء إلا سألته عنه و حفظته». یعنی بر من چیزی نمی‌گذشت مگر اینکه از آن حضرت سوال نموده و حفظ می‌نمودم.

و به یقین علم امام بیش از علم رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله طبق آیاتیکه ذکر شد چیزی از خود نمی‌دانست مگر آنچه به او وحی می‌شد و آنچه خدا به او وحی کرده فرموده قلیل است و در تفسیر سوره کهف آیه ۲۳ وارد شده که مسائلی از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردند وعده داد جواب دهد و چون إنشاءالله نگفت تا چهل روز وحی نیامد و آن حضرت ندانست و نتوانست جواب دهد. با اضافه خدا در سوره نحل آیه ۷۸ به رسول خود فرموده:

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ [النحل: ۷۸]

«خدا شما را بیرون آورد از شکم‌های مادرانتان در حالیکه چیزی نمی‌دانستید».

و مورد اجماع است که به امام وحی نمی‌شود و شیخ مفید فرموده: «من قال بالوحي للإمام فهو خارج عن الإسلام». یعنی کسیکه بگوید به امام وحی می‌شود از اسلام خارج است. اما غالیان شیعه روایات نقل کرده‌اند که امام از طفولیت در شکم مادر «یعلم ما کان و ما یکون و ما هو کائن و لیس بکائن إلی يوم القيامة». یعنی آنچه در جهان بوده و باشد و نباشد تا قیامت همه را امام می‌داند در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بالاتر از امام است و در سن چهل سالگی تا به او وحی نشود نمی‌داند ولی امام در طفولیت همه را می‌داند. مدرک این بی‌خرد آن دو خبر در کافی است در باب «أَنَّ الْأُمَّهَ يَعْلَمُ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ». مرحوم مجلسی در کتاب مرآت العقول که شرح بر کافی نوشته می‌گوید این دو خبر هر دو ضعیف است، یعنی سند صحیحی ندارد، حال باشد که این بی‌خردان جواب دهند. اولاً آیا جایز است بواسطه این دو خبر ضعیف از

آیات و اضحات قرآن صرفنظر کنیم «أبداً لا والله». ثانياً این دو خبر بدلیل اخبار دیگر تقطیع شده و ذیل یا صدر آن افتاده و چنین بوده «علم ما كان و ما يكون من الحرام و الحلال ممّا يحتاج الناس إليه في أمر الدين». دلیل ما روایاتی است که این جمله در آن ذکر شده از آن جمله جلد ۲۶ بحار جدید ص ۲۹ روایت کرده از حضرت امیر که فرمود: «انّ رسول الله علّمني ألف باب من الحلال والحرام ممّا كان و ما يكون و ممّا هو كائن إلى يوم القيامة». یعنی که رسول خدا ﷺ بمن هزار در علم را تعلیم کرد از حلال و حرام از آنچه بوده و می‌باشد و خواهد بود تا روز قیامت. در این خبر قید من الحلال و الحرام می‌باشد که در کافی نیاورده، از این خبر معلوم می‌شود که امام مانند خود رسول ﷺ علم حلال و حرام را که در زمان‌های سابق و برسولان الهی وحی شده می‌داند و همه چیز را نمی‌داند. اگر کسی بگوید خیر امام همه چیز را می‌داند و اخبار کافی تماماً صحیح است؟ می‌گوئیم خیر علامه مجلسی که استاد فنّ حدیث بوده نه هزار حدیث آن را ضعیف و مجهول و مرسل شمرده، رجوع کنید به مرآت العقول. مثلاً حدیث سلسله الحمار در کافی ج ۱ ص ۲۳۷ باب ما عند الأئمة من سلاح رسول الله که ضعف این حدیث مسلم است و آن حدیث این است که: روی أنّ امیرالمؤمنین العلیّ قال: «انّ ذلك الحمار کلم رسول الله فقال بأبي أنت و أمي انّ أبي حدّثني عن أبيه عن جدّه عن أبيه أنّه كان مع نوح في السفينه فقام إليه نوح فمسخ علي كفه ثم قال: يخرج من سلب هذا الحمار حمار یرکبه سيد التّبينين و خاتمهم فالحمد لله الذي جعلني ذلك الحمار». یعنی روایت شده که امیرالمؤمنین العلیّ فرمود: آن الاغ با رسول خدا ﷺ سخن گفت، گفت پدر و مادر فدایت بدرستی که پدرم مرا حدیث کرد از پدرش او از جدّش و او را از پدرش که او با حضرت نوح در کشتی بود، حضرت نوح برخاست و دستی بر کفل او کشید و سپس گفت خارج می‌شود از سلب این الاغ، الاغی سید پیمبران و خاتم آنان بر او سوار می‌شود، پس حمد خدای را که مرا قرار داد همان الاغ. حال ما از آقای نم می‌پرسیم شما آن الاغ و پدر و مادر و جدّش را کلاً ثقه می‌دانید یا خیر؟ و آیا این روایت کافی صحیح است یا خیر؟ ممکن است ایشان تمام خرها را ثقه و معتمد بدانند.

به دروغ پردازی دین سازی شده

به دروغ انتشار داده‌اند که امام زمان الکافی کاف لشیعتنا، برای اینکه تمام خرافات کتاب کافی را مردم عوام بپذیرند، ما می‌گوئیم این سخن بی‌مدرک و جعل است هر کسی باور ندارد مدرک بیاور و پنج هزار تومان حق الزحمه بگیرد. ثانیاً اگر کافی برای شیعه کافی بود و مورد تصدیق امام بود اخبار ضدّ و نقیض و خرافات در آن پیدا نمی‌شد و مجلسی نه هزار حدیث آن را ضعیف و مجهول نمی‌شمرد. جائیکه کتاب کافی چنین باشد کتاب خرائج و کتاب بصائر الدّرجات صفّار که یک مرد ساده کاسب روی‌گر بوده چه خواهد بود؟ اخبار امثال این کتب اکثرش از جعلین و از غلات و امام پرستان می‌باشد. به هر حال ما هر حدیثی از این کتب که مطابق قرآن باشد قبول داریم. آقای نم در ص ۳۷۷ جمله دروغ الکافی کاف را نوشته و گوید در کتاب کافی خدشه نخواهد کرد مگر مریض. جواب او این است که اخبار کتاب کافی را درست قبول نمی‌کند مگر احمق بی‌خبر از قرآن. و اگر شما مجلسی را مریض می‌دانید ما مقلّد شما نیستیم، شما اگر سالمید و راست می‌گوئید بروید مدرک بیاورید، و الا بطور کلی بدانید که بسیار از اخبار کافی ضعیف و ضدّ قرآن است، چگونه مسلمان قبول کند خبر کافی را که در باب فضل القرآن می‌گوید یازده هزار آیه قرآن افتاده و کسی متوجه نشده و جز کلینی، و ما اگر هزاران کتاب کافی بیاورید در مقابل یک آیه از قرآن اعتنا نخواهیم کرد، ولی اگر شما یک آیه از قرآن را که فرموده: ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَفِيظُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحجر: ۹]، منکر شوید کافر خواهید بود، و مجلسی اگر ۹ هزار خبر کافی را دروغ بدانند اشکالی ندارد. و ما به آقای نم و مح تذکر می‌دهیم که اگر کسی هزار حدیث واحد را ردّ کند اشکالی ندارد. ثانیاً اخبار کافی و سایر کتب حدیث غالباً خبر واحد است و بسیاری از علمای شیعه خبر واحد را حجّت نمی‌دانند و خصوصاً در عقائد و اصول دین که احدی از علما خبر واحد را حجّت ندانسته مگر شخص مخبّطی مانند نم و مح باشد حضرت امیر فرموده الدهر أنزلنی حتی قالوا معاویه و علیّ، بنظر ما از پستی است که ما در کتاب درسی از ولایت چهل آیه از قرآن دلیل آوریم آنوقت سیّدی به نام سیّد هادی میلانی که مذهب او شیخی و صوفی مسلک و فقیه‌نما که با پوچی‌گری مرجع تقلید عوام شده با فتوای خود چهل آیه از قرآن را ردّ کرده و عده‌ای از نوجه‌های او که خودشان اقرار دارند بر اینکه حقیقت ولایت را درک نکرده‌اند با آن چهل آیه قرآن طرف شده و ردّ می‌نویسند.

کسانیکه امام را عالم به مکان و مایکون می دانند جواب دهند

ما از کسانیکه به هر حسابی اعتنا ندارند سئوالاتی داریم، بروند با همکاران خود اجتماع نموده و جواب منطقی بما می دهند؛ اگر جواب صحیح دادند ما با آنان هم عقیده خواهیم شد:

س ۱- اگر پیغمبر علم بماکان و ما یکون داشت چرا وقتیکه ابوبراء بزرگ طائفه بنی عمر آمد مدینه نزد رسول خدا ﷺ و برای اغفال و کشتن مسلمین حيله کرد و گفت یا رسول الله چند نفر از اصحاب خود را بفرست به طرف طائفه ما در نجد تا ایشان را با اسلام دعوت کنند. رسول خدا ﷺ چهل نفر از اصحاب خود را فرستاد چون بنجد در بئر معونه رسیدند، نجدیان دور ایشان را گرفتند و همه را به قتل رساندند. چون این خبر به رسول خدا ﷺ رسید افسرده شد و ایشان را تا مدتی لعن کرده و آیه: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۹]، در شأن ایشان نازل شد حال ما می پرسیم اگر رسول خدا ﷺ می دانست که ابوبراء مکر کرده چرا اصحاب نازنین خود را بدم شمشیر فرستاد؟ مگر اینکه بگوئید رسول خدا ﷺ نمی دانست.

س ۲- در مراجعت از غزوه بنی المصطلق چون بین راه مجاهدین منزل کردند و سپس خواستند حرکت نمایند هودجها را حرکت دادند از آن جمله هودج ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها در حالیکه او در هودج نبود و رفته بود در جستجوی گردن بند خود. چون برگشت دید رسول خدا ﷺ با لشکر رفته اند و او را جا گذاشته اند، از آن طرف صفوان رضی الله عنه رسید و عایشه رضی الله عنها را دید و شناخت و او را با تمام محافظت و عفت سوار کرد و خود پیاده به قافله پیوست، ولی مخالفین و منافقین سخنانی به افترا درباره عایشه رضی الله عنها گفتند که رسول خدا ﷺ و بستگانش افسرده شدند و تا دو ماه رسول خدا ﷺ نسبت به او کم لطف بود و می خواست او را رها کند تا اینکه آیات افک برای تطهیر و تبرئه عایشه رضی الله عنها نازل شد. حال ما می پرسیم هیچ مرد با غیرتی حاضر می شود عیال جوانش را دانسته میان بیابان بگذارد تا این همه بدنامی حاصل شد و این همه افسرده گردد. بسوره نور مراجعه شود.

س ۳- در تفسیر آیه ۶ سوره حجرات:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبِيٍّ فَبَيِّنُوا﴾ [الحجرات: ۶]

وارد شده که رسول خدا ﷺ ولیدبن عتبه را فرستاد به قبیله بنی المصطلق برای اخذ صدقات، چون در زمان جاهلیت بین ولید و ایشان خونی واقع شده بود و ایشان برای تعظیم به استقبال او آمدند، ولید خیال کرد به قصد قتل وی آمده‌اند فرار کرد، و آمد نزد رسول خدا ﷺ و گفت بنی المصطلق مرتد شده و زکات ندادند، رسول خدا ﷺ در غضب شد و خالد را با جمعی بر سر ایشان فرستاد و فرمود پس از تجسس احوال ایشان اگر ارتداد مسلم شد مقاتله نما، پس آیه فوق نازل شد که ولید فاسق است و دروغ گفته، حال ما می‌پرسیم اگر رسول خدا ﷺ علم ماکان و مایکون داشت می‌دانست که ولید دروغ می‌گوید و لشکر بر سر ایشان نمی‌فرستاد.

س ۴- از نامه ۴۳ نهج البلاغه که حضرت امیر العلیؑ به مصقله بن هبیره نوشته و او عمل حضرت با رد شیر خوزستان بوده و خیانت و اختلاس کرده از بیت‌المال و به فامیل خود تقسیم کرده و بعداً حضرت مطلع شده، حال ما می‌پرسیم اگر علیؑ علم ماکان و مایکون داشت چرا خائنی را عامل خود قرار داد.

س ۵- از نامه ۴۴ نهج البلاغه و از تواریخ معلوم می‌شود که زیاد بن ابیه عامل حضرت بوده بر فارس، در حالیکه زیاد خائن و سفاک و بیباک درآمد و چقدر از مسلمین را به قتل رسانید. حال ما می‌پرسیم اگر علیؑ بماکان و مایکون عالم بود چرا خائنی مانند زیاد را عامل خود قرار داد؟

س ۶- از نامه ۶۱ نهج البلاغه و تواریخ معلوم می‌شود کمیل بن زیاد عامل حضرت بوده بر هیئت و چون خبر لشکر معاویهؓ به او رسید مقاومت نکرد و شهر را خالی و فرار نمود و حضرت او را بر این کار مذمت کرد و برای او گناه بزرگی دانست، حال ما می‌پرسیم اگر علیؑ علم بماکان و مایکون داشت چرا چنین کسی را عامل آنجا نمود؟

س ۷- از نامه ۷۱ نهج البلاغه و هم از تواریخ معلوم می‌شود که منذر بن جارود از عمال حضرت بود برای جمع صدقات و خیانت کرد و اموال صدقه را اختلاس کرد، حضرت به او می‌نویسد، «أما بعد فإنّ صلاح أبيك غرني من و ظننت أنبك تتع هديه»، حال اگر حضرت عالم بماکان مایکون بود چرا صلاح پدر او باید موجب غرور حضرت گردد و خائنی را متصدی کند.

س ۸- در ج ۱ وسائل الشیعه باب ۴۰- از ابواب جنایت روایت کرده از امام صادق که پدرم امام باقر علیه السلام غسل کرد از جنابت و پس از غسل به او عرض کردند مقداری از شانه شما را آب نگرفته، حضرت پس از آن برگشت و آب را با دست به آنجا رسانید، حال اگر امام علم بما کان و مایکون داشت، چگونه ندانست که بگوشه‌ای از بدنش آب نرسیده.

س ۹- در ج ۱ وسائل الشیعه ابواب نواقص وضوء باب ۱۲ روایت کرده از امام صادق علیه السلام که امیرالمؤمنین علیه السلام زیاد از وی آب مذی خارج می‌شد و خجالت می‌کشد حکم آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کند برای آنکه حضرت فاطمه زوجه او بود، پس به مقداد گفت تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کن تا من بدانم، حال ما می‌پرسیم اگر آن حضرت عالم بما کان و مایکون بود چگونه حکم آب مذی را نمی‌دانست.

س ۱۰- حضرت موسی بن جعفر علیه السلام چنان‌که علامه مجلسی و آقای ممقانی در جلد اول رجال خود و کشفی در کتاب رجال خود و سایر محدثین و مورّخین نوشته‌اند که سه نفر را وکیل و از قوّم امور خود نمود که بامر او وجوهات نزد ایشان جمع می‌شد، یکی زیاد بن مروان قندی و دیگر علی بن ابی حمزه بطائنی و یک نفر دیگر، و این هر سه برای آنکه وجوهات جمع شده بیت‌المال را تصاحب و کنیزهای بیت‌المال را تصرف کنند منکر فوت امام هفتم و منکر امامت امام رضا علیه السلام شدند و اموال مجموعه را خوردند و به اضافه مذهب واقفیه را ایجاد کردند. حال ما می‌پرسیم اگر امام کاظم علیه السلام علم بما کان و مایکون داشت چگونه این خائنان را وکلا و قوّم خود نمود.

س ۱۱- حضرت امیر علیه السلام در اوّل خلافتش قیس بن سعد بن عباده را بولایت مصر منصوب داشت و او چون شجاع و با سیاست و از دهات عرب بود، معاویه در منبر گفت قیس بن سعد با من همراه شده و طالب خون عثمان است، این خبر چون به حضرت امیر علیه السلام و اصحاب او رسید محزون شدند و قیس را معزول کردند، و محمد بن ابی‌بکر را والی مصر نموده و موجب تسلط معاویه را فراهم کردند تا اینکه مصر از دست حضرت خارج شد و بعداً از عزل قیس تأسف می‌خورد. حال ما می‌پرسیم اگر حضرت او علم بما کان و مایکون داشت می‌دانست قیس را معزول نمی‌داشت.

ما در اینجا از هزاران سؤال به این چند عدد قناعت کردیم، ما میل داریم هر کس عقائد خود را از مدرک تعلیم گیرد نه پیش خود برای امام علم‌تراشی کند و بواسطه اخبار جعلیه براه ضدّ قرآن و عقل برود بلکه آقایان نم و مح به خطبای خود واقف شوند

و بروند توبه کنند. در ج ۲ بحار باب ۲۸ حدیث ۱۴ از امام باقر علیه السلام فرموده: «يُحَدِّثُونَ و يروون عنا ما لم نقل تهجيننا مهم لنا و كذبا منهم علينا و تقربا إِي و لا لهم و قضاتهم بالزور و الكذب و كان عظم ذلك و كثرته في زمان معاويه بعد موت الحسن عليه السلام». جائیکه در زمان امام باقر چنین بوده، وضع زمان ما روشن است.

اشکالات و جواب آن

اگر کسی بگوید خدا که عالم بما کان و مایکون است چرا بخائنین قدرت داده و مهلت؟ جواب آنست که خدا مکلف نیست ولی امام مکلف به تبعیت عقل و قرآن است به دلیل قول خدا: ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ﴾ [الأعراف: ۳]. آقای نم در ص ۲۳ نوشته «حسبنا کتاب الله» صحیح نیست و مردم به قرآن تنها هدایت نمی یابند. جواب این است که خدا کتاب خود را هادی بندگان خوانده و فرموده: ﴿أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۵] یعنی قرآن در این ماه نازل شده برای هدایت مردم و دارای آیات روشن هدایت و جدا کننده حق است از باطل، و در جای دیگر فرموده: ﴿إِنَّ هُدًى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ﴾ [البقرة: ۱۲۰]، و در جای دیگر فرموده: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ [الإسراء: ۹] این قرآن کافی است ما تقصیر نداریم فرموده: ﴿أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ﴾ [العنكبوت: ۵۱]، یعنی آیا کافی نشده که ما این کتاب را نازل کردیم تا برایشان تلاوت شود. آیا شما کلام خدا را منکرید، اگر منکرید قطعاً کافرید. ثالثاً شما کتاب کافی کلینی را کافی می دانید و می گوئید الکافی کاف لشیعتنا، آیا قرآن از کتاب کافی کمتر است، آیا کلینی از خدا عالم تر است؟ آیا مسلمین صدر اسلام که کتاب کافی کلینی را نداشتند، بی خبر از دین بودند و شما از ایشان بهتر می دانید. انسان تعجب می کند چگونه این روحانی نمایان اینگونه گمراهند. رابعاً اگر کسی هدایت شده و شیعه خالص است حالا بخواهد از قرآن استفاده کند باز شما می گوئید در ضلالت و گمراهی است تا امام را ببیند. این خدانشناسان کوشش دارند مردم را از قرآن دور کنند و به اخبار موهومات آشنا سازند. در ص ۲۳ می گوید هر کس به قرآن تنها مراجعه کند در ضلالت و گمراهی است، لابد ایشان مسلمین صدر اسلام را گمراه می داند، باید گفت گمراه کسی است که مانند شما

به اخبار خرافی چسبیده و مطابق میل دشمنان اسلام مردم را از قرآن دور می‌کند. آقای نم در ص ۲۸ گوید چون آیات قرآن با ضمیمه تفسیر عترت اثبات ولایت تکوینی برای امام کرده بر ما واجب است قبول کنیم. جواب این است که قرآن و عترت قائل بولایت تکوینی برای غیر خدا را شرک شمرده و نفی ولایت تکوینی نموده حتی از خود رسول خدا ﷺ بر شما اگر مسلمان باشید واجب القبول است شما چرا مردم را گول می‌زنید و یک آیه برای اثبات ولایت تکوینی برای غیر خدا نمی‌آورید؟ چندین سال است ده‌ها کتاب ردّ بر ما نوشته‌اند، چرا یک آیه نیاورده‌اند و فلسفه‌بافان چرا یک آیه از قول خدا نمی‌آورند؟ آقای نم در ص ۲۸ و ۲۹ برای آل محمد ﷺ پادشاهی بزرگ قائل شده و آیه ۵۴ سوره نساء را دلیل آورده که خدا فرموده:

﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَاتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۵۴]

خیال کرده این آیه راجع به آل محمد است، آنقدر سواد ندارد که بفهمد آتینا فعل ماضی است و راجع به انبیاء بنی اسرائیل مانند حضرت داود و حضرت سلیمان است، لذا در ذیل همین آیه اهل کتاب زمان آنان را مذمت کرده و فرمود: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا﴾ [النساء: ۵۵]، از قبل و بعد آیه روشن است به اضافه خدا فرموده: ﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ﴾ و آل ابراهیم که کتاب بر او نازل شده همان انبیاء بنی اسرائیل مانند موسی و عیسی و سلیمان و داود می‌باشند، زیرا به آل محمد که کتابی نازل نمی‌شود. و بعلاوه پادشاهی ایشان ربطی به ولایت تکوینی ندارد مثلاً حضرت سلیمان که پادشاهی داشت حتی اگر پرنده خودش به نام هدهد که غایب شد خبر نداشت و نمی‌دانست که کجا رفته چنان که در سوره نمل آیه ۲۰ فرموده که سلیمان می‌گوید:

﴿مَا لِي لَا أَرَىٰ آلَهُ هَدًا أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ﴾ [النمل: ۲۰]

تا اینکه هدهد آمد و خبری آورد که سلیمان از آن خبر بی‌اطلاع بود چنان که در آیه ۲۲ فرموده:

﴿فَقَالَ أَحَطُّ بِمَا لَمْ مُحِطْ بِهِءِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ﴾ [النمل: ۲۲]

«هدهد گفت من به چیزی دانا شده‌ام که نمی‌دانی و برای تو از سبا خبر یقینی آورده‌ام».

و سلیمان که از سبا خبری نداشت تا تحقیق نکرد سخن همد را قبول نکرد چنان که در آیه ۲۷ می‌فرماید:

﴿قَالَ سَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ [النمل: ۲۷]

«یعنی سلیمان گفت بررسی خواهیم کرد که آیا راست می‌گویی و یا از دورغ‌گویانی».

آقای نم از ص ۱۱۳ تا ۱۷۴ می‌گوید حیوانات و اشجار و ابر و باد و آب همه مطیع امامند و برای فضل آل محمد علیهم‌السلام صدها حدیث و خبر واحد آورده است. ما می‌گوییم بسیار خوب ما منکر فضل آل محمد علیهم‌السلام نیستیم، ولی شما بگوید این مطلب چه ربطی به ولایت تکوینی دارد؟ اگر واقعاً نمی‌دانید تکوین چیست به لغت نظر کنید. تکوین یعنی هستی دادن، و این کار منحصر به خداست و خود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه در دعای یستشیر خوانده‌اند: «إلهي أنت الذي كَوَّنتَ كُلَّ شَيْءٍ». و در دعای جوشن عرض کرده‌اند «یا کَوِّنْ كُلَّ شَيْءٍ». آیا شما کلام امام را چرا قبول نمی‌کنید؟ به اضافه تا به حال یک مورچه از عدم ایجاد کرده‌اند اگر کرده‌اند نشان دهید. خدا در سوره حج آیه ۷۳ فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ﴾ [الحج: ۷۳]

«ای مردم مثلی زده شده بشنوید کسانی را که شما می‌خوانید غیر از خدا هزگر نمی‌توانند مگسی را ایجاد کنند اگر چه همه جمع شوند».

آقای نم جواب این آیه را چه می‌گوید؟ آیا عترت این آیه را قبول ندارند و برخلاف قرآن می‌گویند؟ اگر اینطور باشد پس، از قرآن جدا شده‌اند. پس چرا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده «لَنْ يَفْتَرِقَا». پس شما که صدها روایت آورده‌اید یک روایت آن را نفهمیده‌اید و کذب و صدق را نیافته‌اید، ولی باعث گمراهی مردم شده‌اید. آقای عزیز «راویه تدریه خیر من ألف ترويه»، یعنی یک روایتی که بفهمی بهتر است از هزار روایتی که روایت کنی. و چنان که در سوره بقره آیه ۲۰۶ فرموده حضرت ابراهیم برای آنکه قلبش اطمینان حاصل کند که خدا بر احیای مردگان تواناست به خدا عرض می‌کند خدایا چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ در حالیکه اگر خود ابراهیم علیه‌السلام قدرت بر احیاء و امور تکوین

داشت بطریق اولی درباره اطمینان قلبش کامل بود و چنین درخواستی از خدا نمی نمود. (به آیه مذکور رجوع نمائید)

آقای نم در ص ۳۱ و صفحات دیگر مکرر می گوید عترت، حق فرمانفرمایی بر تمام مکلفین دارد و خیال کرده فرمانفرمائی تکوین است. حال باید گفت شما که نمی دانید فرمانفرمایی غیر از تکوین است چرا بر ما که می خواهیم عوام را از شرک نجات دهیم ردّ می نویسی؟ و تازه آل محمد علیهم السلام اگر فرمانروای عالم باشند و وجود خدا به استراحت پردازد نبود بالله چه نفعی عاید شما می گردد؟ آیا آل محمد علیهم السلام مقداری از فرمانفرمائی خود را به شما عطا می کند؟ بیچاره آن مرد یک ثلث او را به مصرف چاپ کتاب آقای نم رسانیده اند. و چون مجانی و رایگان است مردم می گیرند آری اش مجانی اگر پشم شتر و موش مرده در آن باشد مردم می خورند. در ص ۳۳ روایتی نقل کرده که امام فرموده: «سبحان الله سخر للإمام كل شيء» یعنی خدا هر چیزی را برای امام مسخر کرده، ما می گوئیم در حدیث کسا آمده که برای آل محمد علیهم السلام جهان را خلق کرده، ولی متأسفانه این روایات همه ضد قرآن است زیرا در قرآن فرموده: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ [البقرة: ۲۹]

و فرموده: ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرًا وَبَاطِنًا وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾ [لقمان: ۲۰]، آیات متعدده است که جهان را خدا برای همه بندگان خود ایجاد و مسخر نموده است حال ما از آقای نم می پرسیم شما که می گوئید همه چیز را خدا مسخر امام کرده، آیا استالین و لنین هم داخل کل شیء است یا خیر، و اینان برای امام خلق شده اند و رام گردیده اند، پس هر کاری کنند مسخر امامند و اشکال ندارد، پس چرا ایشان را باطل می دانید؟ عجب این است که این آقایان زیارات جامعه را حجت می دانند با اینکه از جعلیات غلاه است و در دعای جامعه ذکر شده که «لا مؤمن صالح و لا فاجر طالح و لا جبار عنید و لا شیطان مرید و لا خلق فیما بین ذلك شهید إلا عرفهم جلاله أمرکم و عظم خطرکم و کبر شأنکم». یعنی هیچ فرد مؤمن صالح و فاجر بدرکار و هیچ سلطان جبار و با عناد و شیطان متمرّدی و خلائق دیگری نیست مگر آنکه تمام، به جلالت امر شما آل محمد علیهم السلام و بزرگی مقام شما عارفند. حال ما می پرسیم آقای نم

که زیارت جامعه را صحیح می‌داند جواب دهد که جملات فوق از این دعا صحیح است یا نه؟ آیا چنگیزها و پهلوی‌ها و استالین‌ها به مقام آل محمد علیهم‌السلام عارف و مقررند؟ و اگر جوابی ندارند دست از عناد بردارند. آقای نم در ص ۳۵ می‌نویسد آیه: ﴿تُوْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ﴾ [آل‌عمران: ۲۶] این است که سلطنتی خدا به آل محمد داده و چنین پادشاهی شریک خدا نمی‌شود. جواب این است که اصلاً در اسلام سلطان و پادشاهی و سلطنت نیست بلکه جمهوری است به اقرار تمام علمای شیعه در زمان ما.

ثانیاً این سلطنت آل محمد تشریحی است یا تکوینی، اگر تکوینی است آنان چه چیز را تکوین کرده‌اند شما بما نشان دهید، خدا که در سوره لقمان آیه ۱۱ فرموده:

﴿هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ [لقمان: ۱۱] «یعنی این جهان تمام خلق خدا است، پس نشان دهید چه چیز را خلق کرده‌اند آنانکه غیر خدایند بلکه ستمگرانند در گمراهی آشکار».

خدا شما را از ستمگران گمراه خوانده. آیا آل محمد علیهم‌السلام این آیه را قبول ندارند. در ص ۱۲۶ معجزات را فعل امام خوانده و در مقابل صریح آیات قرآن که خدا فرموده معجزه فقط کار خدا است فتوی داده، آیا آیات: ﴿قُلْنَا يَنْتَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ [الانبیاء: ۶۹]، و آیه: ﴿إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ﴾ [ص: ۱۸]، را نخوانده، و حضرت رضا علیه‌السلام صریحاً می‌فرماید معجزه کار خدا است نه امام، این چه مجتهدی است که مقابل نص فتوی داده. در ص ۱۳۸ گوید: علی علیه‌السلام فرموده عقل و قدرت من تمام از محمد علیه‌السلام است، معلوم می‌شود این دشمن علی علیه‌السلام معتقد است که علی علیه‌السلام که در نماز می‌خوانده: «بحول الله و قوته أقوم و أقعد» دروغ گفته و نعوذ بالله باید بگوید: «بحول محمد و قوته أقوم و أقعد». و در ص ۱۵۲ گوید: شتر صالح و ایجاد آن کار صالح بوده در صورتی که صریح قرآن می‌گوید: ﴿وَعَاتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ﴾ [الإسراء: ۵۹]،

یعنی ما که خدائیم شتر را به قوم ثمود دادیم. آیا ضد قرآن کفر نیست؟ و در ص ۱۵۲ گوید امام سنگ را طلا کرد، و در ص ۱۶۲ گوید آب را امام جواهر کرد، در صورتی که امام صادق علیه‌السلام همه این‌ها را تکذیب کرده، و در توحید صدوق و بحار سوم

جلد ۴ ص ۱۴۸ جدید فرموده «في الربوبية العظمي و الإلهية الكبرى لا يكون الشيء لا من شيء إلا الله لا ينقل الشيء من جوهرية إلى جوهر آخر إلا الله». در اینجا می‌فرماید ایجاد شیء از نیستی و تغییر جوهر هر چیزی مخصوص خدا است. معلوم می‌شود آقای نم تکذیب را ندیده و به اضافه اخباریکه آقای نم آورده تماماً از مجعولات غلاه و خدانشناسان است. در ص ۴۷ می‌گوید مقصود از آیه: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ [یس: ۱۲]، دوازده امامند. جواب ایشان را ما در سابق گفته‌ایم، به اضافه این تطویلات چه ربطی به ولایت تکوینی دارد.

تناقض گوئی و مخالفت با قرآن

نم در ص ۶۱ می‌نویسد ائمه وارث انبیاء می‌باشند و در ص ۵۲ می‌نویسد امام از انبیاء بالاتر است و در ص ۸۱ می‌نویسد بعضی از آسمان‌ها و زمین‌ها ولایت امام را قبول کردند ولی خدا در آخر سوره احزاب فرموده قبول نکردند: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا﴾ [الأحزاب: ۷۲]، یعنی ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین عرضه داشتیم از قبند، در تفسیر این آیه امام فرموده امانت ولایت است. حال شما بنگرید نم می‌گوید ولایت را قبول کردند ولی خدا می‌گوید قبول نکردند. باید گفت شما می‌گوئید آسمان و زمین مسخر امامند بنابراین قبول کردند و یا قبول نکردند معنی ندارد. آقای نم در ص ۳۱ و ۵۶ می‌گوید خدا اطاعت امامان را بر تمام کائنات و همه موجودات واجب کرده و این ضد سخن سابق او است که گفت بعضی قبول کردند و اینجا می‌گوید تمام کائنات، حال باید پرسید جمادات چگونه مکلف به وجوب اطاعت امام می‌باشند و حال آنکه خدا فرموده به هرچه عقل ندادیم تکلیف هم نکردیم به باب العقل و الجهل کافی مراجعه کنید. به اضافه اگر جمادات مطیع امامند... .. و عارفند چرا وقتی سنگ به پیشانی رسول خدا ﷺ و امام حسین ﷺ وارد گردید آن را شکست و مجروح کرد؟ آیا ممکن است آیات و روایاتی که در فضل انسان وارد شده بواسطه عقل و تکلیف، رها کنیم و بگوئیم جمادات نیز مانند انسان مکلفند؟ آقای نم در ص ۵۶ و ۱۸۴ و مح در ص ۱۶ قصه‌ای آورده که آصف تخت بلقیس را آورد و آن را دلیل بر ولایت تکوینی قرار داده جواب آن را در این کتاب داده‌ایم و گفتیم خدا آن را احضار کرد به دعای حضرت آصف و یا غیر آصف. عجب این

است که اینان کلام امام خود را ندیده‌اند که فرمود آصف دعا کرد و خدا آورد، ممکن است بگوئیم اینان کلام امام را که به نفع شرکشان نباشد، نمی‌پذیرند امام زمان شیعیان طبق روایت مجلسی در ج ۹۵ بحار ص ۲۷۳ در دعای خود فرموده آصف دعا کرد و خدا آن را آورد.

تشبیه خالق به خلق نوعی از شرکست

آقای نم ص ۶۶ خدا را تشبیه کرده به سلطان و رسول و امام را تشبیه کرده به فرماندار. اما امام رضا فرموده من شبه الخالق بالمخلوق فهو مشرک یعنی هر کس خالق را به مخلوق تشبیه کند مشرکست به اضافه عقل می‌گوید تشبیه خدا به سلطان کار زشت سفیهانه است. خواننده باید توجه کند آخوندیکه خدا را نشناخته و تشبیه به شاه جاهل دیکتاتور محتاجی می‌کند می‌خواهد منصب و کارهای خدا را برای مخلوق عاجزی اثبات کند تا خرافات را به امام ببندد. و در ص ۷۸ قصه حضرت عیسی علیه السلام را دلیل بر ولایت تکوینی امام قرار داده، ما نمی‌دانیم چرا اینان پیغمبران را با ائمه یکسان می‌پندارند؟ ما می‌پرسیم همان آیاتیکه در شأن و قصه حضرت عیسی علیه السلام دلیل بر ولایت تکوینی است باید خود عیسی علیه السلام والی تکوین باشد چون به عقیده شما زنده است، پس اگر خود حضرت عیسی فاقد ولایت تکوینی است چگونه آیات آن را دلیل ولایت تکوینی دیگری می‌دانید. در ص ۸۲ و ۹۱ و ۸۴ و ۱۸۷ و ۲۷۰ تکرار می‌کند که از امام چیزی پنهان نیست به تمام جنبنده‌ها دانا و بینا است همه را می‌بیند و چیزی از چشم او غایب نیست. ما می‌پرسیم دلیل شما چیست؟ آیا زنان و دختران مردم را می‌بیند یا خیر؟ لابد می‌گوئید هیچ زنی از چشم او غایب نیست. پس معلوم می‌شود همه زنان چه شوهردار و بی‌شوهر بر امام محرمند، اگر محرمند حضرات ائمه با عقد نکاح عیال می‌گرفتند محرم که عقد نمی‌خواهد. به اضافه می‌گوئید تمام زنان شهر تو را می‌بیند تمام زندانیان شکنجه‌گاه‌ها را می‌بیند و حرف‌های ضد اسلام روحانی‌نمایان را می‌شنود. با اینحال که تمام ستم‌کاری‌ها را می‌بیند باید دارالسلام برای امام بیت‌الاحزان باشد و از غصه ناراحت باشد تا روز قیامت چرا برای اینکه آقای نم و مح و سایر همکارانشان چنین نتیجه گرفته و تحقیقاتشان به اینجا خاتمه پیدا کرده است، باید مسلمین به حال اسلام تأسف خوردند با این موهومات اسلامی‌نما.

نم در ص ۸۸ تا ۹۳ تکرار کرده که امام مظهر قدرت حق است ما می‌پرسیم مگر قدرت حق عین ذات او نیست مگر خدا آب قناتست نعوذ بالله که مظهر داشته باشد اگر اسلام این است که شما می‌گوئید صد رحمت به کمونیستها که منکر چنین خدایند که مظهر او یک بنده محتاجی باشد. در ص ۸۸ تا ۹۲ می‌گوید امام به یکی گفت اُخسأ سگ شد و به دیگری گفت اُخسأ سنگ‌پشت شد. لابد دومی عربی نمی‌دانسته زیرا عرب به سگ می‌گویند اُخسأ نه به سنگ‌پشت، و به دیگری گفت اِلی سقر کلاغ شد و به دیگری گفت زن شو زن شد. ما می‌پرسیم برای چه مگر چه کرده بودند که چنین کیفر شدند؟ چرا رسول خدا ﷺ با کفار این معامله نکرد؟ آقای نم نمی‌داند که امام صادق تمام این اخبار را تکذیب کرده چنان که گذشت در باب معجزه.

نم در ص ۱۰۱ می‌گوید روایاتی که کم و زیاد شده یا بعضی از جزئیات آن فراموش شده چون قرآن است. معلوم می‌شود این آقا خدا را هم فراموش کننده می‌داند، البته چنین خدائی باید دین او نیز خرافی باشد. در ص ۱۰۷ نقل کرده از زهری که کسی با اما سجاد گفت چهارصد دینار مقروضم امام گریه سختی نمود، ما می‌پرسیم از آقای نم که شما سنی‌ها را قبول ندارید زهری سنی است چرا از او روایت کرده‌اید. و نوشته‌اند که جابر جعفری از غلات و علمای شیعه غلات را نجس می‌دانند شما چرا این روایت را از جابر نقل کرده‌اید. با اضافه آن راوی به امام گفت مقروضم امام چرا گریه سختی کرد مگر امام طفل دو ساله بود، این چه سخنان توهین‌آمیز و روایات باطلی است که به امام بسته‌اید. در ص ۱۲۳ می‌گوید در مجلس منصور هفتاد نفر ساحر را هفتاد عدد شیر درنده خوردند، چون امام به آن شیران گفت قسوره خذهم، ما می‌گوئیم امام عالم به زبان عرب بوده و مانند شما نبوده و به هفتاد شیر باید قساوره بگوید زیرا قسوره مفرد است نه جمع، به اضافه مگر کاخ منصور باغ وحش بود، و هفتاد شیر در قصر واحد مانع از زندگی صاحبش می‌باشد. شما ببینید با این خزعبلات به جنگ قرآن آمده‌اند. صوفیان برای مرشدان خود بیشتر از شیعیان معجزه تراشیده اگر این‌ها راست باشد آن‌ها نیز باید راست باشد در حالیکه در تمام فرق، هر فرق‌های برای بزرگان خود معجزات تراشیده‌اند و تمام دروغ است در ص ۱۲۶ می‌نویسد مخلوق به قدرت خالق و اذن او زنده می‌کند، خدا خود فرموده: ﴿فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى﴾ [الشوری: ۹]، به قرآن ودعای جوشن کبیر و سایر دعاها مراجعه کنید در ص ۱۷۵ می‌گوید: آیات متشابهاتی که بعضی به رأی خود معنی کرده‌اند صحیح نیست و مقصود او آیات

محکماتی است که در کتاب درسی از ولایت ما ذکر شده، باید گفت آن آیات ترجمه شده و ترجمه رأی این و آن ندارد ترجمه اگر طبق لغت عرب باشد صحیح است و الا غیر صحیح دیگر رأی کسی دخالت ندارد. معلوم می‌شود آقای نم ترجمه را با تفسیر اشتباه کرده، آن آیات را هر کس ترجمه کرده همانطور ترجمه کرده. قرآنهاى ترجمه‌دار بسیار است مراجعه کنید تا عناد آقای نم ظاهر گردد، ثانیاً آن آیات، آیات متشابهات نیست، اگر آن‌ها متشابهاتست پس شما بگوئید محکّمات کدام است تا هدف شما معلوم گردد. در همان صفحه می‌گوید آیاتیکه معانی متعدّده دارد نمی‌توان بدون تفسیر عترت معنائی را اختیار کرد. جواب آن است که هر کس آیات کتاب درسی از ولایت ما را خوانده می‌داند که آن آیات تفسیر نشده بلکه ترجمه شده و هیچ آیه‌ای دو معنی و یا دو ترجمه ندارد. در همان صفحه می‌گوید احتجاج به آیات قرآن بدون تفسیر عترت باتفاق علمای شیعه جائز نیست. جواب آنست که این دروغ و تهمت است و خدا لعنت کرده دروغگو را. این کتاب‌های تفسیر طبرسی و طوسی و ابوالفتح هزاران آیه را مورد احتجاج قرار داده‌اند بدون ذکر تفسیری از عترت. البتّه میل نصاری و یهود و هم میل شیطان همین است که کسی به قرآن احتجاج نکند و بلکه آشنا با قرآن نباشد چگونه ملّایان خرافی کوشش دارند که مرد به توسط قرآن بیدارد و هدایت نگردند، یعنی خرافات و حفظ آن ارزشی دارد؟ آیا مگر پیغمبر اصحاب خود را بسوی شهرهای کفار و مشرکین نمی‌فرستاد تا آیات را بدون هیچ تفسیری بر آنان بخوانند و همچنین نامه‌هایی که پیغمبر ﷺ می‌فرستاد و در آن آیات قرآن را می‌نوشت، چطور آنان فهمیدند ولی مردم زمان ما نمی‌فمنند؟

۴- از جهت کمک بخائنین امام را مخالف قرآن می‌دانند

یکی از جهاتیکه این معاندین دین، امام را مخالف قرآن معرّفی کرده‌اند جهت کمک بخائنین است ما چون ائمّه را عالم ربّانی می‌دانیم لازم است از ایشان دفاع کنیم و می‌گوئیم خدا فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴾ [الأنفال: ۵۸]، و فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ﴾ [الحج: ۳۸]، یعنی خدا دوست نمی‌دارد هر خائن کفران کن را، و در سوره نساء آیه ۱۰۵ فرموده:

﴿وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا﴾ [النساء: ۱۰۵]

«برای خائنین طرفدار مباش.»

و در آیه ۱۰۷ فرموده:

﴿وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ﴾ [النساء: ۱۰۷]

«از طرف خیانتکاران مجادله مکن.»

و در سوره یوسف آیه ۵۲ فرموده و

﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ﴾ [یوسف: ۵۲]

ولی آقای نم و مح می‌گویند با اینکه امام علم به حال افراد خائنین، دارد به آنان فرمانداری و مأموریت می‌دهد، مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام اشعث بن قیس خائن را فرماندار آذربایجان نمود، او زیاد بن ابیه را فرماندار فارس نمود و با اینکه قادر بود و تمام موجودات جهان مطیع امام بودند دفع ایشان نکرد، در ص ۱۴۸ نوشته، بنابراین معاویه رضی الله عنه را بر سلطنت ابقاء نمود و امام صادق منصور را بر خلافت ابقاء نمود و امام و رسول را قیاس کرده بخدا و می‌گویند چنان‌که خدا قادر و عالم بود و بر ایشان ابقاء نمود امام نیز چنین است. جواب این است که خدا مکلف به عمل به قرآن نیست ولی رسول و امام مکلفند خدا به ایشان فرموده: ﴿اتَّبِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ [الأعراف: ۳] و باید برخلاف قرآن عمل ننمایند.

سخنان پوچ و خیالی نویسندگان

خدا در قرآن فرموده: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ﴾ [النساء: ۲۹] یعنی خودکشی نکنید، جائیکه می‌دانید غرق خواهید شد نروید، جنگ بدون اسلحه و تجهیزات نروید و گوشت زهرآلود را نخورید و حکم عقل نیز همین است چه برای امام و چه برای مأموم، زیرا دین امام و مأموم اسلام است و فرقی ندارند در دین. اما آقای نم در ص ۳۰۸ و آقای مح در ص ۱۶۰ می‌نویسند امام مأمور است به علم خود عمل نکند. با اینکه خدا مذمت کرده از عالم بی‌عمل، ولی امام با اینکه می‌داند زهر است و قدرت بر نخوردن دارد می‌خورد، با اینکه امام می‌داند دیوار سقوط می‌کند می‌رود زیر آن می‌خوابد، با اینکه می‌داند ابن ملجم قاتل او است می‌گوید برخیز می‌دانم می‌خواهی

چه بکنی، امام حسین علیه السلام می‌داند شمر قاتل او است ولی به شعر می‌گوید: ای شمر لعین شود در بر من - این خنجر تو این خنجر من این چکمه تو این پیکر من، آقای مح به به چه فرموده چه تحقیقات احمقانه. می‌گویند چون مصلحت بزرگی است

امام باید به علم خود عمل نکند و برخلاف عقلی و تکلیف قرآنی عمل نماید. ما در جواب می‌گوئیم در کارها و عمل بر خلاف عقل و قرآن هیچ مصلحتی نیست و ثانیاً شما خیال می‌کنید کشته شدن امام مصلحتی دارد و و اسلام رونق می‌گیرد ولی ما می‌گوییم: خیر چنین نیست اگر رسول خدا ﷺ می‌ماند چند سالی و همچنین هر امامی حیاتش نافقر است برای دین مردم، اگر امام بماند و سلطنت و بسط عدالت و اجرای قوانین الهی کند بهتر از آنست که کشته شود. رسول خدا ﷺ فرموده «إذا مات العالم ثلم فی الاسلام فمه لا یسدها شیء». یعنی چون عالمی بمیرد شکستی در اسلام یا رخنه‌ای پیدا شود که چیزی آن را سدّ ننماید، شما برای رسول خدا ﷺ و یا امام ارزش یک عالمی قائل نیستید اگر کشته شدن امام با ارزش و خوب بود امام صادق نمی‌فرمود «مصیبه الحسین أعظم المصیبات»، بخدا قسم قتل امام هیچ مصلحتی ندارد مگر برای روضه‌خوان‌ها. ممکن است بگوئیم برای شمر که یکمرتبه کشت مصلحتی نداشت، ولی برای روضه‌خوان‌ها که هر روز می‌کشند و به خانه و فرش و ملک و ماشین و آقائی رسیده‌اند خوب و با مصلحت بود. عجب این است که آقای مح چون روضه‌خوانست واز قتل امام بهره برده باید چنین بنویسد ولی مردم دیگر چرا سخنان او را می‌شنوند و بر دهان او نمی‌زنند. پس معلوم شد عقیده ایشان این است که امام مأمور است به علم خود عمل نکند و بدنبال عقل هم نرود بلکه برای مصلحت روضه‌خوانان خود را به کشتن دهد و از حیات امام که باید میلیون‌ها افراد بهره‌مند شوند و تعلیم دین بگیرند و از عدالت او فیض برند همه هیچ است فقط برای بهره روضه‌خوان‌ها که زنان را جمع کنند و بگویند جیغ بزیند و با فریاد ندبه کنید و بر سر و سینه بزیند. ولی فسّاق و فجّار حکومت کنند بجای امام، و عبدالملک‌ها و چنگیزها و پهلوی‌ها سلطنت کنند. بهره مؤمنان جیغ‌زدن و بهره کفّار سلطنت کردن، این است مصلحت قتل امام، تف بر این عقل و منطق. از بیچارگی و بدبختی مسلمین این است که این چنین آخوندهای بی‌خبر از عقل و قرآن گوینده و نویسندگان باشند و بر گردن مردم بعنوان مروّج الاسلام سوار باشند.

قصه‌ای برای مح تا برای منبرش حفظ کند

روزی یکی از افراد لرهای بختیاری آمد اصفهان برای فروختن کشک و پشم و پنیرو روغن خود، چون همه را فروخت از در مسجدی عبور کرد دید یکی بالای منبر نشسته

گاهی مردم را می‌خنداند و گاهی می‌گریاند، و خوب مردم را سرگرم کرده، پرسید این کیست و چه می‌گوید؟ گفتند این روضه‌خوان است، این مرد لر به خود گفت من که پول دارم خوبست یک روضه‌خوانی ببریم در قریهٔ خودمان، سر ما را گرم کند آمد نزد قصابی که رفیقش بود و گفت هالو اگر ما بخواهیم یک روضه‌خوان ببریم لرستان چند باید بدهیم، قصاب دید این بیچاره خیلی هالو است، گفت دویست تومان بده من روضه‌خوان برایت تهیه کنم، فردا بتو تحویل دهم، هالو دویست تومان داد و رفت روز دیگر آمد، مرد قصاب هم یک کوزه تهیه کرده بود و چند عدد زنبور سرخ شکم‌گنده میان کوزه کرد و در آن را بست، چون هالو آمد گفت ای هالو روضه‌خوان تهیه کرده‌ام ولی این روضه‌خوان شرط کرده که من روضه نمی‌خوانم مگر در حمام، اگر مجلسی در حمام قریه تهیه کنی، این روضه‌خوان چنان بخواند که مجلس را گرم و از جا بکند، و از همه گریه و ناله بگیرد، ای هالو باید چون لرستان رفتی مردم را خبر کنی میان حمام جمع شوند سپس در کوزه را باز کنی روضه‌خوان بیرون آید و بخواند، لر بیچاره پذیرفت و کوزه را گرفت و رفت اهل قریه را خبر کرد که روضه‌خوان آمده و می‌خواهد بخواند همه در حمام جمع شوید. مردم همه آمدند و لباس‌ها را کردند و میان حمام نشستند به انتظار روضه‌خوان، لر صاحب کوزه آمد میان حمام و درب کوزه را باز کرد، زنبورها بیرون ریختند و با نیش بجان مردم افتادند و چنان مجلس را از جا کردند و ناله مردم را بلند کردند که مردم از ذوق و یا بگو از ترس فرار کردند و از حمام بیرون زدند رو بفرار، در این بین یکی از لرها رسید و به رفیقش گفت هالو حسن را ندیدی، گفت دیدم فرار می‌کرد و یک روضه‌خوان هم به پشتش چسبیده بود. اما آن زنبور مانند آقای مح نیش می‌زد یا نمی‌زد نمی‌دانم. مقصود ما از این قصه آقایان و عاظ که به قرآن عالمند نمی‌باشد بلکه مقصود همان روضه‌خوان‌هایی است که در منبر ضد قرآن و معارف آن می‌بافند و ندانسته اسلام را واژگون کرده و خرافی نشان داده‌اند. و ایشان از عقرب و زنبور بدترند و اینان دگان دینی باز کرده و دشمن امام و از ناصبی بدترند. بهر حال مردم ایران باید از خواب بیدار شوند و به زنبورهای اجتماع سواری ندهند.

آقای مح در ص ۱۶۰ می‌نویسد امام می‌باید از علم خود صرف‌نظر کند و تمام دانسته‌ها را ندانسته انگارد، باید در جواب او گفت این چه توهینی به امام بسته‌ای؟ آیا ممکن است سلطان قانونی بگذارد و به وزراء و درباریان خود بگوید شما که قانون‌ها را بهتر می‌دانید باید به علم خود عمل نکنید و قانون‌شکنی کنید، اگر چنین نسبت‌هایی

را به سلطانی ببندی، تو را زنجیر می‌کند، آیا کسیکه بخدا و رسول و امام نسبتی دهد نباید زنجیر شود؟ این آقایان معتقدند که امام مأمور است به عقل و قرآن تبعیت نکند و بر ضد آن رفتار نماید. پس اگر گفتیم اینان امام را مخالف قرآن و مکذّب آن می‌دانند تعجب نکنید. آقای مح در ص ۱۶۱ مثالی زده که زن بچه مرده را به خنده می‌آورد و می‌گوید سلطانی سفیری می‌فرستد به مملکت دشمن و می‌گوید هر کار خرابی کردند تو آن را ندیده بگیر تا زمانیکه مدرک کتبی بدست آوری با آنکه دانائی باید از دانش خود چشم‌پوشی کنی تا از طریق حواس به اقداما او آگاهی یابی، و ترتیب اثردهی، و این مثل را برای معاویه رضی الله عنه و امام حسن رضی الله عنه آورده که امام زهر خورد برای آنکه مدرکی از معاویه رضی الله عنه بدست آورد. جواب این هذیانات این است که آیا معاویه رضی الله عنه تا قبل از زهر خوردن امام حسن مدرکی از او نبود، آیا آن همه کشتار در صفین چه بوده آیا از قلت عام بسر بن ارطاه تمام حجاز را بامر معاویه رضی الله عنه چه بود؟ آیا زیر پا گذاشتن صلح‌نامه امام حسن چه بود؟ آیا گشتن محمدبن ابی‌بکر و سایر اهل مصر چه بود؟ آیا این همه جنایت علنی مدرک نمی‌شود و فقط زهر خوردن مخفی امام حسن مدرک کتبی برای قتل امام حسن دارد یا خیر، آیا اگر این مثل آقای مح صحیح است خدا چرا برسول خود فرمان نداد که در مکه بمان و فرار مکن و بگذار مشکرین تو را بکشند تا مدرک کتبی شود و من که خدا هستم پدر ایشان را درآورم.

مثالی مقابل مثال

روزی شخصی میهمان مرد بخیلی شد، صاحب خانه رفت نزد همسایگان و گفت شما بیائید و به یک تیر میهمان مرا نشان کنید تا او بترسد و از خانه من بیرون رود از آن طرف آمد نزد مهمان و گفت همسایه‌ها با من عداوت دارند و می‌خواهند مهمان مرا بکشند، چون من یک نفر از ایشان را کشته‌ام، و اگر آمدند تیری به طرف تو انداختند تو به روی خود نیاور و بگذار تو را بکشند تا مدرکی شود تا من پدرشان را درآوردم و صد نفر از ایشان را به قتل برسانم همسایه آمد و تیری به طرف میهمان انداخت مهمان از ترس جانش فرار کرد (البته به امر عقل) صاحب خانه فریاد کرد کجا می‌روی؟ بگذار تو را بکشند تا مدرکی شود و من تلافی کنم، حالا ما از آقای مح می‌پرسیم خوب خدا می‌خواست مدرکی از معاویه بدست آرد، بالأخره بدست آورد یا خیر، و لشکر بر سر او فرستاد یا گذاشت سلطنت کند و بعد به فرزندش واگذارند و

مسلمین را اسیر فساق کفار نماید. خواننده عزیز ببین مسلمین چقدر بیچاره‌اند این مثل خرافی را یکی از گویندگان که خود را راهنمای مسلمین می‌داند زده که به خود می‌نازد و می‌خواهد مردم را به سعادت رهبری کند. راستی برای بیچارگی مردم دور از قرآن و گرفتار صید گویندگان باید فکری کرد.

۵- از جهت خالقیّت و مکوّنیت امام را مخالف قرآن کرده‌اند

حقّ تعالی در سوره حج آیه ۷۳ فرموده:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرْبَ مَثَلٍ فَاَسْتَمِعُوا لَهُۥٓ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُۥٓ﴾ [الحج: ۷۳]

«یعنی ای مردم مثلی زده شد بشنوید محققاً کسانی را که شما می‌خوانید جز خدا هرگز مگسی خلق نکنند و اگر چه با هم مجتمع شوند».

و در سوره رعد آیه ۱۶ فرموده:

﴿اَمْ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهٖ فَتَشَبَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [الرعد: ۱۶] «یعنی آیا برای خدا شرکائی قرار دادند که خلق کنند ماند خلق او، پس آفرینش بر ایشان اشتباه شود، بگو خدا خالق هر چیزی است».

در اعتقادات شیخ صدوق روایت کرده که مردی آمد خدمت امام صادق علیه السلام و عرض

کرد مردی آمده و می‌گوید محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام خلق کردند و روزی دادند، امام علیه السلام فرمود دشمن خدا دورغ گفته، چون برگشتی آیه فوق را برای او بخوان، راوی گفت برگشتم و این آیه را برای او خواندم او بیچاره شد نتوانست جواب دهد. نویسنده گوید اگر همه انبیاء و ائمه علیهم السلام جمع شوند یک سوره مانند قرآن نتوانند بیاورند با اینکه آیات قرآن از جنس سخن است و آسان‌ترین چیزها برای بشر سخن است، وقتی آیات تشریحی را نتوانند، آیات تکوینی را به طریق اولی نتوانند. اما اینان می‌گویند امام ولایت تکوینی دارد و می‌تواند خلق کند و تربیت نماید، زیرا حضرت عیسی در قرآن: ﴿اَخْلُقُ لَكُمْ﴾ گفته؟ جواب این است که حضرت عیسی علیه السلام گفته: ﴿اَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ﴾ که هیئت الطیر، یعنی از گل مانند هیئت مرغ درست کردن غیر از ایجاد پرندۀ واقعی است، و دیگر اینکه ایجاد روح در مرغ حضرت عیسی علیه السلام کار خدا بوده نه کار او و اذن خدا همان امر تکوینی خدا است، محمد صلی الله علیه و آله که خاتم النبیین و از همه افضل است

طبق آیه قرآن نمی‌داند روح چیست، چه برسد به اینکه خلق کند و چنان که در آیات قرآن آمده قدرت بر ایجاد معجزات را بکلی از خود نفی نموده و همه را به خدا نسبت داده است. پس خدا که فرموده: ﴿فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي﴾ یعنی بارادتی. مفسرین نیز اذن را به معنی اراده گرفته‌اند. پس مرغ حقیقی شدن به اراده خدا بود نه اراده عیسی علیه السلام ما سعی داریم شریکی برای خدا در خالقیت نتراشیم ولی آقایان برای خدا شریک در خالقیت آوردند و مردم را به شرک بکشاندند و شرکت سهامی ۱۴ بلکه ۱۵ نفری ایجاد کنند.

۶- از معجزات امام را مخالف قرآن نموده‌اند

در قرآن مکرر خدا فرموده موجد و مکون و فاعل معجزات فقط خدا است برای تصدیق انبیاء و شهادت بر صدق ایشان، مثلاً قرآن معجزه است کلام خدا و متکلم آن خدا است نه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ﴾ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ الْكِتَابَ﴾، در معجزه حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده: ﴿قُلْنَا يَنْتَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ﴾، یعنی: ما فرمان دادیم و گفتیم ای آتش سرد و سلامت باش بر ابراهیم، و در معجزه حضرت صالح علیه السلام فرموده: ﴿وَعَاتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ﴾، یعنی ما که خدائیم شتر را بقوم نمود دادیم، و در معجزه حضرت موسی علیه السلام فرموده: ﴿وَلَا تَخَفُ سَنْعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى﴾. یعنی نترس ما آن را برمی‌گردانیم بسیرت و صورت اول، و در معجزه حضرت داود علیه السلام فرموده: ﴿وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ﴾ یعنی ما که خدائیم برای او آهن را نرم کردیم. و در سوره انبیاء آیه ۷۹ تمام معجزات را از فعل خدا دانسته و فرموده:

﴿وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ﴾ ﴿الأنبياء: ۷۹﴾

«یعنی ما که خدائیم با داود و برای او مسخر کردیم کوه‌ها را که تسبیح کنند با مرغان و فاعل این‌ها مائیم».

و در سوره عنکبوت آیه ۵۰ فرموده:

﴿قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ ﴿العنکبوت: ۵۰﴾

«یعنی بگو جز این نیست که معجزات نزد خدا است و من فقط بیم‌دهنده آشکارم».

و صدها آیات دیگر. در جلد هفتم بحار ص ۲۴۷ روایت کرده از امام رضا علیه السلام که فرمود: معجزات امیرالمؤمنین کار او نبود بلکه کار خدا بود، پس چون قرآن فرموده معجزات فقط کار خدا می‌باشد هر روایتی که موافق قرآن معجزه را فعل خدا بداند صحیح است، اما آقای نم و مح جدیت دارند که فاعل معجزه و موحد آن رسول و امام است بر ضد قرآن و این ضدیت را از ائمه می‌دانند. و برای خاطر یکمشت اخبار مجعوله و حفظ خرافات عوام، امام را از قرآن جدا کرده‌اند.

۷- از جهت اراده و اختیار امام علیه السلام را مخالفت قرآن می‌دانند

قرآن کتاب تکلیف است و به کسی تکلیف می‌شود که دارای استقلال اراده و اختیار باشد. بنابراین چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام مکلف و صاحب اراده می‌باشند هر کاری کنند منسوب به خودشان و از خودشان است زیرا فعل صاحب اراده از خود او است و ایشان نیستند مانند ماه و خورشید و ابر و باد و فلک که مسخرند و کارشان منسوب به خدا است که تسخیرشان کرده است و همچنین سایر اسباب جهان که فعل اسباب جهان منتسب به خدا است که صاحب اراده می‌باشند. اما آقای نم و مح می‌گویند امام علیه السلام و رسول صلی الله علیه و آله مانند اسباب جهان بوده و به اراده خدا کار می‌کنند نه به اراده خوشان، و می‌گویند چگونه ملائکه مدبرانند و خورشید می‌تابد پس رسول و امام مانند آن‌ها مدبر و مدیر جهانند به اراده خدا. این آقایان نمی‌دانند که فاعل با اراده فعل او مستند بخودش می‌شود نه بخدا، اگر امام و رسول خلق کند خود خلق کرده‌اند و به اراده خود و در خلقت شریک خدا و هم وصف او می‌شوند و این شرکست، چه باید کرد مسئله به این روشنی را نمی‌فهمند واستدلال می‌کنند به آیه: ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ﴾ که درباره حضرت عیسی علیه السلام نازل شده و به آیه: ﴿وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا﴾ که درباره کفار آمده دیگر نمی‌دانند کفار خالق نیستند و خلق از طین حضرت عیسی و خلق افک از کفار به معنی تصنع می‌باشد مجازاً به تفاسیر شیخ طوسی و طبرسی و سایر تفاسیر مراجعه فرمائید. مختصر آنکه ازّه و تیشه شرک کار نجار نیستند اما برادر و شاگرد او شریک کار او هستند زیرا برادر و شاگرد دارای اراده می‌باشند ولی این آقایان در قیاس خود فرق نگذاشته‌اند.

۸- از جهت گفتار امام علیه السلام را مخالف قرآن می دانند

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۷۴ و سایر خطب خود مکرر فرموده به قرآن مراجعه کنید و خود من تابع همین قرآنم که به دست شما است، و همین قرآن حجت خدا است و کسی از قرآن مستغنی نیست اگر چه صد هزار حدیث بداند، اما آقای نم می گوید هر کس به قرآن مراجعه کند گمراه است. حضرت در خطبه ۱۲۸ فرموده من علم غیب ندارم و خدا در سوره انعام آیه ۵۰ فرموده:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ﴾ [الأنعام: ۵۰]

«بگوای محمّد که به شما نمی گویم خزائن الهی نزد من است و غیب نمی دانم».

اما آقای نم و مح می گویند خیر اخباری داریم که امام علیه السلام فرموده ما غیب می دانیم و این اخبار ضدّ قرآن را امام فرموده، خدا در سوره فاطر فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ نگهدارنده زمین و آسمان خدا است، ولی اینان می گویند امام گفته خیر منم. امیرالمؤمنین در خطبه ۱۰۴ مناصب و کارهای خود را شمرده و می گوید من دخالت در اداره جهان ندارم اما آقای نم در ص ۱۰۷ می گوید که خیر امام سلطنت بر کل جهان دارد یعنی آیه و نهج البلاغه دروغ است نعوذ بالله. آقای مح در ص ۹۲ می گوید متصدیان امر خدا امامانند ولی در سوره کهف خدا فرموده من ولی و متصدی امور ندارم و در سوره سبا آیه ۲۲ فرموده:

﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي

الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شَرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظَهِيرٍ ﴿۲۲﴾ [سبا: ۲۲]

«بگو کسانی را که گمان کرده‌اید جز خدا بخوانید آنان مثقال ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند و شرکتی برایشان نیست و وزارت و پشتیبانی ندارند».

این آقا حیا نکرده گوید خدا متصدی امور دارد، باید گفت مگر خدا صغیر و یا عاجز است، اصلاً نمی‌دانند امر خدا و کار او از جایی صادر نمی‌شود و صادر و مصدر و متصدی ندارد برای این مزخرفات دلیلی نداریم.

۹- از جهت نمایش امام علیه السلام را مخالف می دانند با قرآن

آقایان نم و مح می‌خواهند بگویند امام حسین علیه السلام همه‌جا حاضر و ناظر و قادر بر دفع دشمن بود اما نمی‌خواست دشمن را دفع کند و این همه «هل من ناصر» می‌گفت

و نامه به اطراف می‌نوشت و طلب یاری می‌کرد تمامش نمایش بود و قصد کشتن یزید نداشت و فقط می‌خواست کشته شود زیرا عاشق شهادت بود و مکلف به دفع کفار و ابطال سلطنت یزید نبود. آقای نم در ص ۲۶۹ می‌نویسد علی علیه السلام بهر شکل و هیکلی درمی‌آید. و در ص ۲۹۹ می‌نویسد چون لشکر معاویه رضی الله عنه جلو آب را گرفتند لشکریان علی علیه السلام تشنه شدند در اینجا علی علیه السلام یک روز مالک اشتر را به شکل عمروبن العاص کرد و گفت برو از قول معاویه دروغ بگو که معاویه گفته آب را به لشکر علی بدهید، و روز دیگر مالک اشتر را به شکل یزید کرد و گفت برو بگو پدرم گفته مانع بردن آب برای لشکر علی نشوید، و یک روز دیگر مالک اشتر را به شکل خود معاویه کرد برای اینکه برود و بگوید به لشکر علی علیه السلام آب بدهید. ما می‌گوئیم اگر علی چنین قدرتی داشت می‌خواست خود معاویه را بکشد و یا مالک اشتر را به شکل معاویه کند و به جای او بنشانند و فساد را از بین بردارد. این دوستان نادان خواسته‌اند علی را با همین موهومات بزرگ کنند و ما را بکوبند. دیگر نمی‌دانند خود علی علیه السلام از این موهومات بیزار است. آقایان نم و مح می‌گویند خیر کشتن معاویه صلاح نبود و خدا اجازه نداده بود. ما می‌گوئیم مگر به علی وحی عدم اجازه شده بود مگر علی مکلف به قتل معاویه نبود، پس جنگ با معاویه برای چه بود ایشان می‌گویند باید معاویه بماند و یزید را به سلطنت برساند چنین صلاح بوده، ما می‌گوئیم اگر چنین صلاح بوده پس شما چرا تنقید و گریه و زاری و ننه من غریبم می‌کنید، شما را بخدا کسی نیت که اسلام را از شرّ این خرافات برهاند.

۱۰- از جهت تبعیت عقل امام را مخالف قرآن می‌دانند

خدا در هفتاد آیه از قرآن تمجید از متابعت عقل نموده و آن را حجت قرار داده هم برای امام و هم برای مأموم و حتی فرموده: ﴿وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [یونس: ۱۰۰]. یعنی خدا پلید قرار می‌دهد کسانی را که به دنبال عقل نروند ولی آقای نم و مح می‌گویند با اینکه امام و رسول مکلف به متابعت عقل و قرآن اند با این حال واجب است عقل خود را کنار بگذارند و مخالفت با عقل کنند مثلاً امام می‌دانست شب نوزدهم این ملجم او را می‌کشد ولی از این ملجم اجتناب نکرد. امام حسن می‌دانست کوزه پر از زهر است باز آشامید، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانست پاچه گوسفند زن یهود به زهر آلوده است باز خورد. امام رضا می‌دانست در انگور زهر

می‌باشد با این حال خورد چرا برای اینکه مصلحتی بوده، ما می‌دانیم آیا خودکشی و مخالفت با عقل چه مصلحتی دارد و اگر مصلحت دارد چرا خدای تعالی از مخالفت عقل و چرا از خودکشی نهی کرده، می‌گویند مصلحت اهمی بوده می‌گوئیم دلیل شما چیست و آن مصلحت اهم چه بوده بیان کنید، اینجا که می‌رسد چماق تکفیر می‌آورند زیرا کسیکه دلیل و حرف حسابی ندارد دلیل او فحش و تهمت و افتراء است و این امام ایشان مخالف عقل و قرآن است.

۱۱- از جهت کم و یا زیاد کردن دین امام را مخالف قرآن می‌دانند

خدا در سوره احقاف آیه ۵ و ۶ فرموده:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾﴾
[الأحقاف: ۵-۶]

«و کیست گمراه‌تر از آنکه غیر خدا را می‌خواند، می‌خواند کسی را که جواب او را تا روز قیامت نمی‌دهد و آنان از خواندن ایشان ناآگاهند و چون روز قیامت و حشر شود آنان دشمن ایشانند به عبارت ایشان انکار داشته‌اند».

و در سوره جن فرموده: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴿١٨﴾﴾ یعنی احدی را با خدا نخوانید. و در همان سوره فرموده: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أَشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ﴿٢٠﴾﴾. یعنی بگو فقط پروردگار را می‌خوانم و احدی را شریک او قرار نمی‌دهم. و صد آیه دیگر مثل این‌ها که چون دعا و خواندن خداعبادت است این عبادت مخصوص خداست و خواندن غیر خدا را شرک خوانده، غالیان غیر خدا را می‌خوانند و در حوائج خود متوجه غیر خدا می‌شوند و حتی غیر خدا را مانند خدا می‌دانند و غیر خدا را جوابگو می‌دانند و خواندن مثلاً امام را به دستور خود امام می‌دانند و خیال می‌کنند خود امام این را بدین افزوده و از آن طرف در دعای ندبه می‌گویند «اللَّهُمَّ بَلِّغْهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا». یعنی خدایا تحیت و سلام ما را به امام برسان و این ضدّ و نقیض که از یک طرف امام را حاضر و ناظر و از یک طرف او را غایب و بی‌خبر دانسته و بخدا می‌گویند سلام و تحیت ما را به او برسان و اگر امام حاضر است چرا می‌گویند فطرس که نام ملکی است سلام شیعیان را به امام می‌رساند معلوم می‌شود امام را حاضر نمی‌دانند. آنوقت آقای نم و مح برای اینکه این عبادت شرکیّه را رواج دهند می‌گویند چگونه به حاجی آقا می‌گوئیم

قرض الحسن بده یا فلان حاجت ما را انجام بده و یا به عطار و بقال می گوئیم فلان و متاع را بده شرک نیست همانطور خواندن امام و حاجت خواستن از او شرک نیست. اینان یا واقعاً نمی فهمند و یا تجاهل و تخرخر می کنند زیرا خواندن حاجی آقا یا عطار و بقال و یا دکتر در مذاکرات عرفیه و محاورات روزمره می باشد و ربطی به عبادت ندارد زیرا عبادت توقیفی و باید از شرع برسد. ثانیاً در خواندن حاجی آقا و عطار و بقال تعاون و یاری کردن یکدیگر است در امور دنیوی و خدا فرموده: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾. ثالثاً اگر حاجی آقا و عطار و بقال مرده باشند باز از ایشان قرض الحسن می خواهید، آیا آن مردگان می توانند قرض دهند. این آقایان می گویند چون پای امام در کار است هر بدعیت را می توان به نام دین اضافه کرد و اگر کسی قبول نکند نعوذ بالله بی دین و دشمن امام است اینان دعای توسل بی سند را می خوانند چون به نام امام است دعای ساخته حسن مثله جمگرانی را که گفته یا محمد یا علی اکفیانوی و یا محمد یا علی احفظانی می خوانند یا اینکه این دعا ضد آیه قرآن است. زیرا در قرآن می گوید: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾. فقط خدا برای بندگان کافی است نه محمد و نه علی مکرر فرموده: ﴿وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ یعنی تو را حافظ ایشان قرار نداده ایم، اما این دعا گفته محمد و علی مرا حفظ کنید و بعلاوه چون کسی که این دعا را جعل کرده یک بار علی را جلو می آورد و می گوید یا علی یا محمد. حال چرا این دعای مخالف قرآن را می خوانند، برای خاطر امام می شود دین خدا را کم و زیاد کرد؟ خدا گفته غیر ما بخوانید ولی حسن خان مثله گفته بخوانید. ما می گوئیم اگر سخن حسن مثله راست است چرا رسول خدا ﷺ و ائمه هدی نفرمودند ما را بخوانید چنانچه خدا را در حوائج می خوانید ما را نیز بخوانید؟ پس ما چون امام را تابع قرآن می دانیم می گوئیم این دعاها ضد قرآنی را نباید امام در دین آورد. آقایان می گویند ما وسیله را می خوانیم، می گویم خدا نفرموده وسیله را بخوانید بلکه فرموده من از رگ گردن به شما نزدیکترم خود مرا بخوانید و فرموده: ﴿وَسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾. خدا همه جا با شما است و از اسرار و از احوال شما باخبر و از همه کس مهربان تر است چرا خود او را نمی خوانید. آقایان در جواب ما می گویند پس پیغمبر ﷺ و امام چه کاره اند ما که قابلیت نداریم از خدا حاجت بخواهیم، می گوئیم چنانکه خدا فرموده و خود امام و پیغمبر فرموده اند ایشان مبلغ احکام و

مروج آنند و نفرموده‌اند ما را بخوانید. آقایان می‌گویند شما وسیله را قبول ندارید مگر خدا نفرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۳۵]، می‌گوئیم چرا قبول داریم خدا در این آیه فرموده وسیله را بجوئید و تهیه کنید و پیدا کنید و بدست آرید و نفرموده بخوانید و آن وقت وسیله‌ای را که می‌توان جست و تهیه کرد ایمان و عمل صالح است نه اشخاص انبیاء و اولیاء زیرا اینان از دنیا رفته و به عالم دیگرند و ما نمی‌توانیم اینان را بجوئیم و خدا فرموده بجوئید و آنچه می‌توان جست و وسیله تقرب به خدا قرار داد همان است که رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین فرموده‌اند و خودشان وسیله قرار داده‌اند چنان‌که رسول خدا ﷺ فرموده: «إلهي وسيلتي إليك إيماني بك» حضرت امیر در خطبه ۱۰۹ فرموده در بالای منبر به تمام اهل کوفه که وسله ایمان و عمل است. حضرت زین‌العابدین وسیله من اسلام و دعا کردن است. به هر حال این آقایان هر بدعتی که نام امام در آن باشد به دین می‌چسبانند سینه سه ضربه زدن، قمه بر فرق کوبیدن، حجله و کتاب و علم و سنج کوبیدن و مانند این‌ها را چون به نام امام است زیاد کرده‌اند و هر کس منکر شود می‌گویند بی‌دین و کافر است، ما می‌پرسیم مگر هر چیزی که به نام امام آورده‌اند می‌شود به دین افزود مگر دین خدا کامل نبود؟ چرا چیزهاییکه رسول خدا ﷺ نیاورده بدین افزوده‌اید آن وقت مهملاتی در جواب ما و مقدار فحش می‌نویسند. که ما را ناچار می‌شویم یا دست از گفتن حقائق برداریم و خرافات ایشان را امضاء کنیم و یا جواب دهیم. آنان برای اینکه مچ خود را باز و رسوا نکنند، خواندن کتاب ما را تحریم کرده و آنقدر بما تهمت می‌زنند که مردم به ما نزدیک نشوند و به کتاب ما نظر نکنند تا مبدا بیدار گردند.

جواب بقی گفتار آقای نم

در ص ۱۸۰ می‌نویسد طبرسی گفته آیه: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ﴾ [آل‌عمران: ۱۲۸] دلالت دارد که امور مربوطه به یاری و ظفر و قبول توبه و عذاب فقط در اختیار پروردگار است، جواب گوئیم این بیان طبرسی از عترت نرسیده و خود شما گفته‌اید هرچه از عترت نرسیده گمراهی است پس این معنی را چرا قبول و چرا آورده‌اید، به اضافه همان معنی که ما نوشته‌ایم آن را نیز طبرسی در تفسیرش گفته چرا آن را

مردود می‌دانید و این را مقبول. در ص ۱۸۰ می‌گوید لام: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ﴾ شاید برای ملکیت باشد، ما می‌گوئیم این معنی هم خلاف ظاهر است و هم از عترت نرسیده به عقیده خودتان چرا شما بقول و عقیده خود عمل نکردید و تفسیر به رأی کردید:

﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ [الصف: ۳]

در ص ۱۸۳ و ۱۸۴ می‌گوید اگر معنی: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ﴾ این باشد که نیست محمد مگر رسول و نفی عناوین دیگر باشد لازم می‌آید که محمد ﷺ خاتم النبیین و رحمة للعالمین و سایر مناصب را نداشته باشد. جواب این است که شما رسول الله و رسالت را ندانسته‌اید، آقای عزیز در رسالت محمد ﷺ قرآن است و تمام مناصب رسول خدا در آن ذکر شده هم خاتم النبیین و هم رحمة للعالمین و هم بشیر و هم نذیر و هم اُمّی و هم علی خلق عظیم و غیر این‌ها، پس رسالت او به معنی نفی مناصب دیگر نیست عجب است که شما ندانسته‌اید که چون صد آمد نود هم جوف او است. به اضافه ما تقصیر نداریم، خدا فرموده: و ما محمد إلا رسول، اگر ایرادی دارید به خدا ایراد نمائید. در ص ۱۷۷ تا ۱۸۱ درباره ما می‌نویسد ما در ترجمه آیه: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ﴾ اشتباه کرده، ولی خود آقای نم در همان صفحات متحیر مانده و چند معنی غیر قطعی کرده و روایات ضد و نقیض آورده، یکدفعه می‌گوید مقصود از این نصب خلافت است که نفی شده جای دیگر گوید ظفر و غلبه است در صورتیکه معنی دوم از عترت نرسیده و به قول او نقل باطل است و عجب این است که معنی دوم از عترت نرسیده و به قول او نقل باطل است و عجب این است معنی اول را از جابر جعفری نقل کرده که علمای رجال او را غلات شمرده‌اند و فتاوی علمای بر نجاست غلات است، اما آقای نم آن را برای عناد و کوبیدن ما قبول دارد.

در ص ۱۸۸ و ۱۹۲ می‌گوید معنی: ﴿لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا﴾ چنین است که من بذات خود و از نزد خود مالک ضرر و نفعی نیستم و بدون تعلیم پروردگار چیزی نمی‌دانم، ما از ایشان می‌پرسیم شما ذات خود و از نزد خود از کجای آیه درآوردید و چرا این معنی که از عترت نرسیده به هم بافتید. آیا مگر نمی‌دانی: «من فسّر القرآن برأيه، فليتبوأ مقعده من النار» یعنی هر کس قرآن را تفسیر به رأی نماید جایگاه خود را از آتش برگزیند و آماده سازد. ثانیاً چرا ﴿لَا أَمْلِكُ﴾ را به معنی «لا أدري» گرفتید، و

چیزی را نمی‌دانم را از کجای آیه بیرون آوردید. معلوم می‌شود شما به عقیده خودتان هم پابند نیستید.

در ص ۱۸۸ می‌گوید: رسول خدا ﷺ و دیگران مالک ضرر برای خود هستند و مثال زده که استعمال آب برای ضرر بدن حرام است، باید گفت ای مردم تعجب کنید آقای نم دلیل بر ردّ خودش آورده، پس چیزیکه خدای تعالی حرام کرده و نهی نموده دلیل بر این است رسول خدا ﷺ مالک حقّ استعمال آن نیست. ثانیاً حقّ ضرر زدن بخود و دیگران حکمی است شرعی و ربطی به ولایت ندارد. این آقا هرچه هذیان است به نام اثبات ولایت به غالب زده است.

در ص ۱۹۲ می‌گوید: ﴿إِنْ أَتَيْعُ إِلَّا مَا يُوحَى﴾ را که ضمن آیه ما آدری است چون ذکر نکرده دلیل بر جرم است، در جواب می‌گوئیم اولاً این جمله بود و نبودش در ترجمه آیه ما قبل اثری ندارد ترجمه ما قبل که عوض نمی‌شود با ذکر این جمله و شما خودتان نیز در بسیاری از جاها تمام آیه را نیاوردی از جمله آیه: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ [یس: ۱۲] که جمله قبل از آن را نیاورده‌اید پس شما مجرمید که می‌گوئید ولی خود عمل نمی‌کنید.

در ص ۱۹۴ می‌گوید چگونه عاقل به این کلمه قرآن: ﴿مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ ایمان بیاورد و به آیات دیگر توجه نکند؟ جواب این است که خیلی خوب شما مختارید ایمان نیاورید ولی ما می‌گوئیم هم به این آیه باید ایمان داشت و هم به آیات دیگر هم ایمان و هم توجه.

در ص ۱۹۵ می‌گوید: ﴿أَتَمَّا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلْعُ الْمُبِينُ﴾ [المائدة: ۹۲] نگفته بلاغ چه چیز است شاید عام باشد جواب این است که بلاغ و ابلاغ در لغت به معنی ایصال و رساندن قول است نه رساندن کشک و پشم و پنیر و سایر فیوضات خیالی و در اینجا مقصود رساندن آیات قرآن است و قرآن هم تماماً لفظ است.

خواننده عزیز بدان که آقای نم دانایتر از همه کسانی است که بر ما ردّ نوشته‌اند با این حال این همه مزخرفات و خرافات و ایرادهای بیجا ذکر کرده است که ما ناچار شده‌ایم سخن‌های مفت و لاطائلات او را جواب دهیم و اما سایر کسانی که بر ما ردّ نوشته‌اند از این آقا عوامترند و حوصله جواب آنان را نداریم، این را باب نمونه آوردیم تا خواننده قضاوت کند ما گرفتار چه کسانی هستیم؟

در ص ۱۹۶ می‌گوید: چون ملائکه حفظه و حضرت یوسف حفیظ و نگهبان بوده‌اند پس رسول و امام ما نیز حفیظ و نگهبان مردمند. جواب این است که اَوَّلًا خدا نفی کرده حافظ و حفیظ بودن غیر خود را و تقصیر ما نیست، خدا فرموده: ﴿وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ [الأنعام: ۱۰۷]، اگر اشکالی دارید به خدا اعتراض کنید. ثانیاً بگوئید حضرت یوسف حافظ تکوینی است یا حافظ اموال مردم بوده به قانون شرع، اگر بگوئید حضرت حافظ تکوینی است، می‌گوئیم مگر جهان چه قدر حافظ تکوینی لازم دارد، واقعاً انسان خجالت می‌کشد که کسی بفهمد یک آخوند اسلامی این قدر خرافی است و چنین افکار پستی دارد. ایشان می‌گویند معنی آیه و: ﴿وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ [الأنعام: ۱۰۷]، این است که تو حافظ هستی و اگر حفظ چیزی کنی به قوت و قدرت خدا است. شما تعجب کنید آیه نفی کرده و این آقا می‌خواهد اثبات کند. ما می‌گوئیم این ترجمه و تفسیر را از کجا آوردی؟ به اضاله مقصود ما این است که حافظ تکوینی جهان فقط خدا است، حال شما می‌گوئید خیر تمام انبیاء و اوصیاء و ملائکه همه حافظ جهانند. دلیل شما چیست و آیا شرکت سهامی است، آقای نم در اینجا استشهاد کرده به مالکیّت خدا و مالکیّت مخلوق، ما می‌گوئیم مثلاً مشهدی حسن که مالک خانه خود است مانند خدا مالک تکوینی است یا مالک تشریحی، اگر مالکش تشریحی است پس مربوط به مالک تکوینی نیست. این آقا تمام آیات قرآن را به میل خود معنی می‌کند و تفسیر به رأی می‌کند و در حقیقت با کتاب خدا بازی می‌کند و همه این‌ها برای حفظ خرافات مذهبی و کوبیدن مال است.

ضد و نقیض گوئی آقای نم

آقای نم در سراسر کتابش می‌نویسد آل محمد زنده می‌کنند و میمرانند، رازقند، قاضی الحاجاتند، کافی المهمّاتند، اما در ص ۱۹۹ می‌نویسد هر کس ایشان را ربّ بداند و مقام ربوبیّت قائل شود کافر است، ما می‌گوئیم آیا مقام ربوبیّت مگر غیر از خلق و رزق و امانه و احیاء است؟

در ص ۲۰۱ می‌گوید معنی: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿۲۲﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿۲۳﴾﴾ [القیامة: ۲۲-۲۳]، یعنی به امام‌ها و نبی‌ها ناظره، در اینجا می‌گوید مقصود از ربّ امام است و رسول، شما را به خدا ببینید می‌گویند دروغگو حافظه ندارد. کسی نیست به این آقا بگوید دو صفحه قبل گفتی امام ربّ نیست چگونه اینجا می‌گوئی مقصود از ربّ امام

است به اضافه چرا تفسیر به رأی کردی؟ چرا دست از سر اسلام بر نمی‌داری؟ چرا به نام امام و مدح او در اسلام خرافات وارد می‌کنی؟ تو چه حقّ داری برای امام دلسوزی کنی؟

در ص ۲۰۲ به ما ایراد کرده که چرا آیه: ﴿لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾ [الغاشیة: ۲۲]، کلمه مصیطر را به معنی مسلط گرفته‌ایم برای اینکه علی بن ابراهیم قمی مصیطر را به معنی حافظ و کاتب گرفته، در جواب ایشان باید گفت علی بن ابراهیم اشتباه کرده که لغت را به معنی خودش نگرفته زیرا کلمه مصیطر در لغت به معنی حافظ و کاتب نیامده، شما آنقدر مرده‌پرست شده‌اید که معنی غلط علی بن ابراهیم را قبول می‌کنی اولی معنی صحیح ما را از عناد قبول نمی‌کنی.

در ص ۲۰۳ می‌گوید آیاتی که نفی علم از رسول خدا ﷺ شده مقصود نفی علم است بدون وحی و بدون تعلیم الهی. می‌گوئیم خیلی خوب ما نیز همین را می‌گوئیم پس شما خوب بود قبلاً مطالعه کنید بعد ردّ بنویسد، قاضی نباید پرونده ندیده و نرسیده را مورد قضاوت قرار دهد.

در ص ۲۰۴ می‌گوید نقل: ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ اگر به معنی این باشد که من بشری به صورت و جنس و ذات و بدن و حقیقت مثل شمایم یعنی آثار و خصوصیات ابدان شما و من یکی است این دروغ است، در جواب ایشان باید گفت ما نمی‌گوئیم آثار و خصوصیات ابدان شما و من یکی است، زیرا این وحدت وجود و باطل است اما کلام خدا مطلق است و می‌رساند که از تمام خصوصیات بشری مانند شمایم عین شما و با شما یکی نیستیم، ولی مانند شمایم و اگر چنین نبود می‌فرمود «بشر غیرکم»، حال ما می‌پرسیم آیا رسول خدا ﷺ انسان و از جنس بشر بود یا خیر؟ آیا ذات و بدن او واقعاً ذات و بدن بشر بود یا خیر؟ اگر نبود پس چه بود؟ آیا جنّ و یا ملک بود در تمام این سئولات چاره ندارید جز اینکه بگوئید به صورت و حقیقت و جنس بشر بود، شما اگر بشر بودن او را که خدا فرموده منکر شوید کافرید، شما آیه قرآن را منکرید آن وقت ما توقع داریم کلام ما را منکر نشوید. در همین صفحه می‌گوید وحی منحصر به تشریحی نیست، پس ما می‌پرسیم وحی راجع به چیست در قرآن که فرموده: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾ [النساء: ۱۶۳] و فرموده: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا﴾ [الجاثیة: ۱۸] و فرموده: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِءَ

نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ﴿[الشوری: ۱۳]﴾ آیا از انبیاء دیگر غیر از شرع بوده اگر بوده چه بوده؟

و در ص ۲۰۵ به آیه: ﴿قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَخْتَدُ وَلِيًّا﴾ اشکال کرده که این مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله است که باید غیر خدا را ولی نگیرد و اگر دیگران غیر خدا را ولی بگیرند اشکالی ندارد؟ جواب این است که دین رسول خدا صلی الله علیه و آله و دین امتش یکی است دو جور نمی باشد. ثانیاً شما باقی آیه را بخوانید تا معلوم شود که هیچ کسی نباید غیر خدا را ولی گیرد باقی آیه است: ﴿فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ﴾ [الأنعام: ۱۴] یعنی ولی کسی تست که ایجاد کننده آسمانها و زمین باشد و طعام بدهد و طعام نخورد و این صفات برای خدای همه بندگان است چه رسول باشد چه نباشد و شما چگونه معنی به این روشنی را نمی فهمید؟

در ص ۲۰۶ می گوید: مؤمنین جعل ولی می کنند چنان که در آیه: ﴿وَأَجْعَل لَّنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَأَجْعَل لَّنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۷۵]، به این آیه و آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...﴾ استدلال کرده که مؤمنین غیر خدا را ولی دارند، و جعل می کنند. جواب این است که در آیه مؤمنین از خدا خواسته که خدا جعل ولی کند بر ایشان نه اینکه خودشان جعل ولی کنند. ثانیاً بگوئید جعل ولی شرعی یا تکوینی، آیا هر بشری می تواند برای خود جعل ولی تکوینی کند یعنی برای خود خالقی جعل کند، ما می گوئیم جعل ولی تکوینی محال و حماقت است که کسی بگوید من برای خدم جعل خالق می کنم، پس آقای نم اولاً باید برود عقلش را تقویت کند تا بفهمد ما در ذیل آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...﴾ چه نوشته ایم که ولایت در این آیه بر مخاطبین است به دلیل کلمه کم و ولایت تکوینی این است که معدومی را موجود کند پس چون ولایت در آیه بر موجودین است باید تشریحی باشد زیرا موجودین را نمی توان ایجاد کرد و ولایت تکوینی تحصیل حاصل است اگر چه ولایت در آیه به معنی دوستی است.

در ص ۲۰۷ برای ولایت تکوینی استدلال کرده به ولایت جد و پدر، کسی نیست به این شیخ بگوید مگر ولایت جد و پدر تکوینی است اگر چنین است پس تمام بنی آدم ولایت تکوینی دارند و مخصوص امام و یا رسول نیست پس چرا این همه اوراق را سیه کرده ای تا برای امام اختصاص دهی. ثانیاً ولایت پدر و جد شرعی است و پدر حق ندارد

گوش و چشم طفل خود را بکند و نمی‌تواند گوش و چشم دیگری به او بدهد و این ولایت تشریحی است نه تکوینی. آقای نم در اینجا بی‌سوادى خود را آشکار کرده یک زمانی ما خیال می‌کردیم ایشان اهل مطالعه و مرد دانائی است ولی با نوشتن کتاب اثبات ولایت حقّه مچ خود را باز و خود را رسوا کرد.

در ص ۲۰۸ گوید مراد از آیات: ﴿وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ (۱۷) و آیه: ﴿قُلِ اللَّهُ قُلٌّ أَفَاتَخَذْتُمْ مِّنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا﴾ و آیه: ﴿أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِّنْ دُونِ أَوْلِيَاءَ﴾ آنست که برای شما ولی نیست بدون جعل خدائی. ما از ایشان میپرسیم شما که می‌فرمودید قرآن را تفسیر به رأی نکنید پس جمله بدون جعل خدائی را از کجا آوردی واقعاً چون این آقایان مروّج شرکند از قرآن اعراض دارند خدا مهر بر دلشان زده تا نفهمند. پس خواننده بداند که این سه آیه کافر خوانده کسی را که غیر خدا را ولی تکوینی بداند. در همان صفحه نقل کرده از تفسیر قمی که مراد در این آیه نفی ولایت جبت و طاغوت است می‌گوئیم خیلی خوب آیا تابعین جبت و طاغوت آنان را ولی تکوینی می‌دانست یا قانونی؟ اگر بگوئی تکوینی می‌دانستند و خدا نفی ولایت تکوینی کرده از جبت و طاغوت و مخصوص خود نموده پس ما هم که همین را می‌گوئیم و اگر بگوئی مقصود نفی ولایت تشریحی است از جبت و طاغوت و اثبات آن است برای انبیاء و اولیاء باز هم تأیید کرده‌ای نه ردّ.

در ص ۲۰۶ می‌گوید به دلیل آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...﴾ اگر پیغمبر و امام را ولی بدانیم به قول این نویسنده مشرکیم. جواب این است که خیر اگر رسول و امام را طبق این آیه ولی تشریحی و یا دوست بدانی مشرک نخواهی بود اما اگر خالق و رازق و مکون بدانی مسلم مشرکی. اگر به راه کج نروی و با قرآن بازی نکنی کسی ایراد نمی‌کند.

در ص ۲۰۹ قیاس کرده ولایت را به مالکیت که خالق و مخلوق هر دو مالکند پس هر دو ولی می‌باشند. گوئیم آری خالق و مخلوق هر دو مالکند اما خالق مالک تکوینی است و مخلوق مالک شرعی و قانونی. ولایت نیز همین‌طور زیرا مالکیت مخلوق به معنی هستی دادن نیست.

در ص ۲۱۰ می‌گوید بنابر استدلال به آیه: ﴿أَلَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلاً﴾ (۲) پیغمبر ﷺ وکیل مردم نیست و سایر مردم نباید غیر خدا را وکیل بگیرند پس اختیار

وکالت و اخبار راجع به وکالت تماماً خلاف قرآن می‌شود. جواب این است که ای بیچاره وکالت و اخبار وکالت راجعه بوکالت قانونی و تشریحی است و وکالت در تکوینیات محال است زیرا نه وکیل می‌تواند تکوین کند نه موکل و مقصود آیه نفی ولایت تکوینی است از غیر خدا و مربوط به وکالت قانونی نیست اگر شما سخن خدا را نفهمید و سخن ما را درک نکنید سخن ما مخالف قرآن نمی‌شود.

در ص ۲۱۲ قیاس کرده وکالت انبیاء را به وکالت ملائکه در حالیکه قیاس مع الفارق و باطل است زیرا ملائکه مأمورند بکارشان و انبیاء چنین نیستند وکالت تسخیری غیر از وکالت اختیاری است.

از آنچه ذکر شد مسلم گردید که آقای نم مطلب کتاب درسی از ولایت را نفهمید و ندانسته اشکالاتی کرده حال روحانیون دیگر که از او جاهل‌ترند اگر نفهمند تعجبی نیست.

جواب اعتراضات آقای نم به روایات

در ص ۲۱۷ به جمله: «لا يعلم الغیب إلا هو» اشکال کرده از بیان ما در علم غیب و مؤمن به غیب جواب او روشن است مراجعه شود.

در ص ۲۱۹ اقرار کرده که خالقیت حضرت عیسی علیه السلام مانند خالقیت خدا نیست بلکه از گل است باید گفت پس چرا در ص ۷۸ ضدّ این را نوشته‌ای؟

در ص ۲۲۱ تا ص ۲۲۳ به جمله «لا یدبر الأمر إلا هو» اشکال کرده و می‌گوید بشر هم مدبّر امور است و قیاس کرده به ملائکه جواب این است که بشر غیر از ملائکه و ملائکه فعل‌شان منتسب به خدا است، اما فعل رسول و امام که مختارند فعل خدا نیست مگر در معجزات. ثانیاً تدبیر امور تکوینی منحصر بخدا است و مدبّریت بشر قانونی و تشریحی است.

در ص ۲۲۴ می‌گوید: مقصود از جمله: «لا یحیی الموتی إلا هو» نفی احیای استقلالی است، می‌گوئیم شما استقلالی و غیر استقلالی را از کجای این دعا درآوردید از این جمله استقلالی و غیر آن استفاده نمی‌شود.

در ص ۲۲۷ می‌گوید دعای حضرت سجّاد در روز دوشنبه سندش ضعیف است باید گفت چگونه هرچه عیاشی و صفّار و قمی گفته‌اند چون غلوّ است، سندش قوی است اما اگر حضرت سجّاد بگوید ضعیف است چرا برای تعصّب ما می‌خواهیم ایشان را به بهشت بکشانیم ولی ایشان سعی دارند که به دوزخ بروند و حاضر برای اثبات شریک و

شرک افعال به خدا، کلام امام خود را نپذیرند. خدای تعالی در سوره غافر (مؤمن) آیه ۱۲ فرموده:

﴿إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحَدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرِكْ بِهِ تُوْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ

الْكَبِيرِ﴾ [غافر: ۱۲]

در ص ۲۲۶ تا ص ۲۲۹ سعی کرده که ثابت کند امام و رسول خالق و رازقند، باید گفت خوشا و یا بدا بحال ملت ما که چنین نویسندگانی دارند و عجیب این است که در ص ۲۳۰ قول خود را رد کرده و گوید رسول خدا ﷺ فرمود به سبب یعنی ببرکت ما خدا روزی می دهد متوجه نشده که با سخن قبلی او تنافی دارد و کلمه بنا، بنا را مکرر کرده و نمی داند که بنا یعنی به برکت ما خدا فاعل آن کارها است نه خود ما، اگر چه اصلاً این جملات بکلی مجعول است.

در ص ۲۳۱ روایت صدوق از امام صادق را که فرموده: «في الربوبية العظمي و الإلهية الكبرى لا يكون الشيء لا من شيء إلا الله و لا ينقل الشيء إلى جوهر آخر إلا الله و لا ينقل الشيء من الوجود إلى العدم إلا الله»، را ضعیف السند شمرده، دقت فرمائید چون این جملات صریح است در توحید و نفی شرک از خدا در تکوین که فرموده مکنون و موجد چیزی از نیستی نیست جز خدا و تغییر جوهر نمی دهد جز خدا و وجود را معدوم نمی کند جز خدا و با محکمت قرآن موافق است و این جملات باطل می کند ولایت تکوینی غیر خدا را و تمام بافته های آقای نم را از بین می برد به این جهت رد کرده، اما هر روایتی که بوی شرک و غلو می دهد تجلیل می کند مثلاً از جابر بن یزید غالی و مؤلف بصائر الدرجات که مرد عوام روی گر بوده و هر روایتی را بدون تأمل و تمیز جمع کرده چقدر تعریف می کند و ثقة جلیل می گوید و از این روایت که توحید خالص را بیان کرده و اغراض دارد چرا؟ زیرا توحید به مشام مشرک خوش نمی آید، حقیقت این است که فهمیده این حدیث بافته های او را پاره کرده است.

در ص ۲۳۲ می گوید معنی «لا ينقل الشيء من جوهره إلى جوهر» آخر این است که چیزی را از حقیقت آن به حقیقت دیگر نقل ندهد جز خدا، باید گفت مقصود ما نیز همین است پس آن روایاتی که شما کلوخ چین کردید که امام سنگ را طلا کرد و پرده را شیر درنده نمود منافات با این فرمایش امام دارد، پس شما باید اقرار کنید از این قبیل روایت و صدها آیات قرآن استفاده می شود که تغییر جواهر و معجزات فقط کار

خدا است نه کار رسول و نه کار امام. آقای نم به جمله: «لا ینقل الشیء من الوجود الی العدم إلاّ الله» اشکال کرده که شبیه به کلمات فلاسفه است چون نتوانسته ایرادی کند این سخن را از عناد گفته و معلوم می‌شود این سخنان فلاسفه بی‌اطلاع است زیرا فلاسفه نقل وجود به عدم را و اعاده معدوم را و ایجاد از عدم را قبول ندارند پس این کلام امام ضدّ فلاسفه است نه شبیه به سخن ایشان، آقای نم این کار را درباره خدا شک دارد اما چون می‌خواهد امام را بالا برد در همان صفحه می‌گوید اگر مراد موجود باشد ممکن است.

انسان به قدرتی که خدا به او داده موجود را فانی کند، ما می‌گوئیم چگونه انسان به قدرت خدا بتواند چیزی را فانی کند اما خدا خودش نمی‌تواند، اف بر این فهم:

﴿ذَٰلِكُمْ بِأَنَّهُوَ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُونَ﴾ [غافر: ۱۲]

از ص ۲۳۲ تا ۲۳۶ بخود پیچیده که روایاتی که در کفر غلات است چه بکند زیرا با عقائد او نمی‌سازد گاهی تقلید از همدانی کرده و گاهی نقل قول مجلسی و گاهی از دیگران و خود متوجه نشده که عقائد تقلیدی نیست و کسیکه در عقائد مقلد غیر است نباید کتاب بنویسد، و آبروی خود را ببرد خوب بود اقلّا می‌رفت کتاب لغت نگاه می‌کرد تا معنی غلو را بداند غلو یعنی تجاوز از حدّ پس هر کس امام را از وظائفی که قرآن برای او تعیین کرده تجاوز دهد غلو کرده، خود حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۱۰۴ نهج‌البلاغه و طائف و مناصب و کار خود را تعیین کرده چنان که در سابق ذکر کردیم دیگر کسی حقّ ندارد کاسه گرم‌تر از اش باشد و برای امام مناصب خدائی نعوذ بالله تعیین کند. باید به این آقایان گفت اگر شما شیعه می‌باشید گفته حضرت امیر را بپذیرند و از خود نباغید. مثلاً در ص ۵۲ گوید اقتدار ائمه از تمام انبیاء و مرسلین بیشتر است. در ص ۲۷۵ گوید ائمه افضل از پیغمبرانند. و در ص ۵۳ برخلاف این‌ها گوید امام افضل اوصیاء است، و در ص ۲۴۱ ضدّ همه این‌ها گویند کسیکه برای ائمه مقام نبوت ادّعا کند اهل غلو و نجس است معلوم می‌شد آقای نم در عقیده یا متلون است و یا اصلاً عقیده‌ای ندارد و این کتاب را برای جلب و خرکردن عوام نوشته، ولی باید بداند عوام خود بخود سواری می‌دهد و زحمت بی جا کشیده.

در ص ۲۵۴ تصدیق کرده که طبق دعای عرفه به امام حسین علیه السلام امور خودش حتی انتقال به دنیا واگذار نشده چه برسد بامور دیگران، ولی باز دبه آورده و گوید این

منافات ندارد با مقامات کامله که خدا به بعضی از افراد داده، ما می‌گوئیم بحث در مقامات نبود بحث در این بود که امور تکوینی به امام واگذار نشده به اقرار خود امام شما اگر عناد ندارید قبول کنید.

در ص ۲۵۵ می‌گوید با اینکه بندگان خاص یعنی ائمه عالم به تمام مقدرات خود و دیگران هستند و می‌توانند رفع آن نمایند مع ذلک از مقدرات فرار نمی‌کنند و از خدا تغییر مقدرات را می‌خواهند. ما جواب می‌دهیم پس فائده علم و قدرت ایشان چیست؟ مثلاً اگر امام زیر دیواری شکسته نشسته و می‌داند که مقدر شده در این ساعت خراب شود او بر نمی‌خیزد و از سقوط دیوار نمی‌گریزد و همان‌جا می‌نشیند تا دیوار بر سر او خراب شود و فقط دفع آن را از خدا می‌خواهد آیا چنین امامی عاقل است یا خیر؟ آیا پیروی عقل بر امام لازم است یا خیر؟ اگر امام می‌داند که در این غذا سم است و می‌تواند نخورد و با اینکه می‌داند سم کشنده است باز از خودکشی خودداری نمی‌کند و می‌خورد و دفع آن را از خدا می‌خواهد آیا این امام مقتدای مردم می‌شود یا خیر؟ ما نمی‌دانیم مقصود آقای نم از نوشتن این هدیانات چیست؟

در همان صفحه قبول کرده که رسول و امام باید بگویند لا حول و لا قوه الا بالله، و بحول الله و قوته أقوم و أقعد، ولی از قبول اینکه همه مردم باید چنین بگویند و حول قوه خود را از خدا بدانند نه از امام، خودداری کرده و می‌گوید نزد کسانی که به معارف قرآن و عترت آشنا هستند واضح است که خدا افرادی را برگزیده و همه خلائق را مسخر ایشان کرده. حال ما از این آقای نم می‌پرسیم این خلائق باید «بحول الله و قوته» بگویند یا «بجبل الأئمه و قوتهم؟» اینجا که رسیده طفره می‌رود و خود را آشنا به معارف قرآن می‌داند با اینکه بکلی از معارف قرآن بی‌خبر است زیرا اگر به معارف قرآن آشنا بود اقرار می‌کرد که همه باید بحول الله و قوته بگویند و بحول الإمام و قوه الإمام کفر و شرکست. عجب اینکه یک آخوند قوچانی به نام شیخ غین‌علی و یا نام دیگری که فعلاً یادم نیست می‌گفت من بحول الإمام وقوته کار حمام (جماع) می‌کنم و حمام می‌روم، این آخوند بی‌حیا و نفهم مدتی به قول خودش رفته نجف درس خوانده ولی توحید و شرک را تمیز نداده است و اکنون کل بر جامعه می‌باشد.

آقای نم در ص ۲۷۵ می‌گوید همانطوریکه ما در خیال خود هرچه بخواهیم ایجاد می‌کنیم رسول و امام هرچه بخواهند در عالم محسوسات و خارج ایجاد می‌شود. این آقا در اینجا وارد معقولات شده و خراب‌تر کرده، ما می‌گوئیم اما ایجاد از عدم می‌کند و

یا از موادّ قبلی، اگر بگوید از عدم، می گوئیم شما در ص ۲۳۱ و ۲۴۸ تصدیق کردید که کسی از عدم نمی تواند ایجاد کند جز خدا، مگر اینجا از قول خود برگشته ای، و اگر بگوید از موادّ قبلی می گوئیم این تکوین نیست و صنعت است پس ولایت تکوینی ندارد. در ص ۲۶۲ اشکال کرده که اخبار نفی تفویض خلق و رزق پنج عدد بیشتر نیست، ولی خودش در ص ۲۸۵ و ۲۵۹ سی و یک عدد نقل کرده، ما می گوئیم اگر یک خبر هم باشد کافی است زیرا موافق قرآن و عقل است، شما را بخدا لجاج و عناد را بنگرید. در ص ۲۶۲ معجزات را دو قسم کرده می گوید یک قسم بود که از خدا می خواستند و خدا ایجاد می کرد، و قسم دوّم این بود که بدون دعا خودشان قدرت ندارد و بر ضدّ قرآن و برخلاف قول خدا اجتهاد کرده ای و اجتهاد مقابل نصّ باطل است زیرا خدا مکرّر می فرماید ای رسول ما تو نمی توانی معجزه بیاوری: ﴿إِنَّمَا الْأَيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ و حضرت رضا چنان که گذشت فرمود معجزات کار امام نبود.

در ص ۲۶۵ می گوید چون بصریح قرآن و روایات صحیحه نسبت خلق به عیسی علیه السلام و ملائکه صحیح باشد این موضوع نسبت به ملک و بشر فرقی ندارد اگر چه در نظر اشخاص دور از حقائق فریاد و اکفرا بلند می شود. جواب این است که نسبت خلق به عیسی علیه السلام «خلق من شیء» است نه خلق از عدم. و آن صنعت است و اما خلق از عدم منحصر به خدا است. و اما ملک را نمی توان قیاس کرد با بشر زیرا ملک مامور از طرف پروردگار است ولی بشر فاعل مختار و مستقلّ است اگر آقای نم درک نکند ما تقصیر نداریم.

در ص ۲۶۹ برای اینکه ثابت کند پیغمبر و امام متحییّز و دارای مکان نیست و در آن واحد همه جا هست دلیل آورده که چون مخزن اسرار و علوم پروردگارند هر جا بخواهند سیر می کنند. خواننده عزیز تو را به خدا قسم دقت کن کسیکه این قدر عوام است که نمی داند سیر کردن روح دلیل بر تحییّز و مکان واحد داشتن است زیرا چون همه جا نیست سیر می کند از جایی به جایی می رود و در جایی که نبوده می رود و اگر همه جا بود دیگر رفتن لازم نبود و این دلیل بر صحت کلام ما و یا بطلان اوهام خودش می باشد. به اضافه علوم الهی مخزن ندارد علم خدا محدود نیست و عین ذات او است خدا در قرآن فرموده: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ﴾.

در ص ۲۷۱ می‌گوید «باب الله و سبیل الله ائمه» می‌باشند و هر کس هر چه می‌خواهد از این راه و از این باب بیابد. باید گفت خدا مانند شاه و وزیر در و دربان ندارد. این احمقان خیال کرده‌اند خدا جائی است و در و دربان گذاشته و هر کس بخواهد برود نزد او باید از در وارد شود و دربان را ببیند اینان نه به دنبال عقل رفته‌اند و نه از کلام امام خود خبر دارند. حضرت امیر فرموده خدا در و دربان ندارد اینان می‌گویند خیر حضرت عباس باب و در خدا است موسی بن جعفر علیه السلام باب الله است.

در ص ۲۷۱ گوید عبدالله کاهلی دعائی خواند و از شر شیر نجات یافت یعنی از خدا خواست و خدا او را اجابت کرد و چون نزد امام رفت و قضیه را نقل کرد، امام فرمود: «أنا والله صرّفته عنكم»، یعنی بخدا قسم من شیر را از شما دفع کردم، کسی نیست به این شیعه دو آتشه بگوید راوی از خدا خواسته و خدا دعای او را اجابت کرده، پس از آن امام گفته من شیر را دفع کردم مگر امام خدا بود به اضافه چرا امام قسم می‌خورد. در ص ۲۷۲ می‌گوید چون شیطان می‌خواست توحید به خرج دهد ملعون و مطرود شد، مقصود آقای نم این است که مردم باید مشرک شوند تا مطرود نشوند و مقرب درگاه خدا گردند. جواب این است که شیطان اظهار توحید نکرد بلکه اظهار تکبر کرد خدا فرموده: ﴿أَبَىٰ وَأَسْتَكْبَرُ وَكَانَ مِنَ الْكٰفِرِينَ﴾ [البقرة: ۳۴] و نه فرموده: «و کان من الموحّدین».

در ص ۲۷۳ می‌نویسد ائمه فرموده‌اند ما را مخلوق بدانید و هر چه می‌خواهید بگوئید، آقای نم اینجا مطلب را دل‌بخوایی کرده مگر دین دل‌بخواه مردم است که هر کس می‌خواهد بگوید. و در این جا بی‌بند و باری و غلو و دروغ‌های مدّاحان و غلات و شیخیه همه را تجویز کرده، فقط ما حق نداریم چیزی بگوئیم مبادا مردم بیدار شوند. ما می‌ترسیم مگر ما ائمه را مخلوق نمی‌دانیم پس ما هم طبق این حدیث باید هر چه می‌خواهیم بگوئیم پس شما چرا اشکال می‌کنید. پس ما که ائمه را مخلوق می‌دانیم هر چه دل ما خواست می‌گوئیم کسی حق ندارد اشکال کند.

در ص ۲۷۸ جهل خود را ظاهر کرده می‌گوید امام واحد که دارای مکان است چه اشکال است که لا مکان در آن واحد باشد.

جواب آنست که چون عقل نشد محالات عقلیه تجویز می‌شود واقعاً امروزه مردم منکر خدا هستند ولی در مقابل، این آخوندها به فکر این هستند که آیا امام مکان واحد

دارد یا خیر و باز می‌گوید اینکه می‌گویند حضرت امیر در یک شب در چهل مکان بوده تا صبح پس اگر حدیثی نباشد یعنی دروغ باشد تکذیب آن جائز نیست. ما می‌گوئیم آنکه دروغی محالی را تجویز کند نباید با او گفتگو کرد، کسیکه اقرار کرده تشبیه خالق به مخلوق جائز نیست و کفر است با این حال برای اثبات خرافات خود که علی علیه السلام می‌تواند هزار علی مانند خود را خلق کند و به هر صورتی درآید در صفحه ۳۰۲ خدا را تشبیه کرده بکارخانه برق که کنتری به آن متصل کنند و از آن کنترها لامپ در یکزمان روشن کنند و می‌گویند علی علیه السلام مانند کنتری است که می‌تواند صدها علی علیه السلام را مانند خودش ایجاد کند چون متصل به خدا شده. جواب این است که اولاً کنترها لامپها را روشن نمی‌کنید. ثانیاً لامپها مانند کنترها نیستند، و کنترها لامپها را ایجاد نمی‌کند. ثالثاً کارخانه برق محدود است و می‌شود به آن وصل کرد و به خدا نمی‌توان وصل کرد نعوذ بالله و کسی به خدا متصل نمی‌شود نعوذ بالله، رابعاً کارخانه برق دور و نزدیک دارد ولی خدا دور نیست. خامساً کارخانه و کنترها و لامپها سه ممکن الوجودند و از جنس ممکن می‌باشند و در یکدیگر تأثیر دارند، اما خدا و خلق از یک جنس نیستند و این تشبیه شما از هر کفر و شرکی بدتر است که خدا را قیاس به خلق کرده‌ای کسیکه خدا را نشناخته کتاب نوشتن او برای امام کار لغوی است و امام او راضی نیست.

در ص ۳۰۸ در جواب اینکه اگر رسول و امام بر هر چیزی ولایت دارند چرا دفع شر از خود نکرده‌اند می‌گوید خدا که قادر و تواناست چرا دفع شر از خود نکرده، باید گفت ای بی‌شعور به خدا شری نمی‌رسد تا از خود دفع کند خدا دافع الشر از مخلوق است.

در ص ۳۱۰ گوید: لازمة استدلال به جمله «اغفر لمن لا یملك إلا الدعاء» این است که بگوید پیغمبر و امام هیچ چیز از مال دنیا را مالک نیست. جواب این است که این جمله را علی علیه السلام فرموده، معلوم می‌شود شما به امام خود هم اشکال دارید. ثانیاً امام و رسول مالک تکوینی چیزی نبوده‌اند و اگر مالک چیزی شدند به ملک اعتباری قانونی تشریحی است مانند سایر مردم یعنی ملکی برای خود از عدم ایجاد نکردند.

در ص ۳۱۵ می‌گوید آیا خدا برای ضبط اعمال بندگان کافی است یا خیر اگر کافی است پس مأموریت فرشته برای ضبط اعمال لغو و بیهوده است. جواب آنست که خدا برای هر کاری کافی است ولی چون «أبی الله أن یجری الأمور إلا بأسبابها» ملائکه اسباب

ضبط اعمالند، ولی برای شما نتیجه ندارد زیرا شما می‌خواهید امام و رسول مانند فرشته سرپرست جهان باشند اما نمی‌دانید که رسول و امام مختارند و مانند فرشته نیستند، فرشته اگر کاری کند شریک خدا نمی‌شود ولی دخالت امام در جهان شرک در افعال حقّ می‌باشد.

در ص ۳۱۹ در جواب اینکه یا ابوالفضل و یا موسی بن جعفر حاجت مرا بده جائز است یا خیر، ده صفحه بهم بافته و تعاون عرفی و خطابات عرفیه را مانند دعا که عبادت شرعی است شمرده که جواب این‌ها را سابقاً داده‌ایم. مختصر اینکه بین خالق و مخلوق در دعا واسطه نیست که صدای بشر را بگیرد و به خدا برساند یعنی خدا خود سمیع‌الدعاء است و در و دربان قرار نداده اما چه باید کرد مردم عقل خود را کرایه داده‌اند بیک عده شیاد بی‌سواد، نقل شده که حضرت امیر علیه السلام در مقام درد دل به اصحاب خود نوشت «منیت بأطوع الناس عایشه بنت ابی بکر و بأشجع الناس الزّیر و بأخصم الناس طلحه». یعنی من مبتلا شده‌ام به سه کس که این سه مانع پیشرفت کار و باعث بدبینی مردم شده‌اند و آن سه یکی عایشه دختر ابی‌بکر است که مردم از او اطاعت بهتری دارند و دوّم زبیر است که شجاع‌ترین مردم است. سوّم طلحه که دشمن‌ترین مردم است با من. در زمان ما ما مبتلا شده‌ایم به سه دسته که موجب بدبینی مردم بما و باعث واژگون کردن اسلامند: اوّل مراجع تقلید مانند سیّد هادی میلانی که شیخی مسلک و مورد اطاعت مردم می‌باشند. دوّم گویندگان و روضه‌خوانان که بی‌باک و دگانداراند و انسان را هو می‌کنند. سوّم عوام خرافی پول‌دار بی‌خبر از قرآن که ابرار دست دو دسته اوّل می‌باشند و هر کس بخواهد حقائق اسلام را بیان کند این سه دسته باتفاق او را می‌گویند و از نشر حقائق مانع می‌شوند. در زمان ما شریح مسلکان فتوا دادند علیه ما و علیه قرآن و دسته دوّم و سوّم با آنان هم‌صدا شدند و حقّ را کتمان و ما را موهون کردند نه برای بحث حاضرند و نه از لجاجت بازی دست برمی‌دارند.

شیعه نباید بدتر از مجوس باشد

در اثر نشر کتب و تبلیغ این غالیان، عوام ما شفای مریض را از امام و امام‌زاده می‌داند با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام فرموده‌اند «لا یشفی المرضی إلا هو» و

قرآن از قول پیغمبری بزرگ می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾ [الشعراء: ۸۰] یعنی من که پیغمبرم چون مریض شوم خدا مرا شفا می‌دهد ولی عقیده عوام این است که در مشهد اگر کسی زیر ماشین رود یا بمیرد یا غرق شود یا بیمار گردد مستقیماً و بلاواسطه از تقدیر خدا است، ولی اگر از صدها هزار نفر بیمار یک نفر خوب شود می‌گویند امام شفا داده و باقی که مردند خدا میرانده. در این صورت باید گفت صد رحمت به مجوس که خیرات را از یزدان و شرور را از اهریمن می‌دانستند، ولی شیعیان بعکس آنان شرور و مرگ و بیماری را از خدا و شفا و خیر و برکت را از امام می‌دانند، ولی گاهی می‌گویند ما امام را واسطه قرار می‌دهیم در حالیکه دعا عبادتست و در عبادت بین خدا و بنده واسطه نیست و گر نه شرک در عبادتست زیرا خدا بندگان مقرب را واسطه قرار نداده واسطه نزد خدا ایمان و عمل صالح است که خدا در قرآن فرموده:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ﴾ [المائدة: ۳۵] یعنی ای مؤمنین به سوی خدا وسیله بجوید و نفرموده وسیله را بخوانید و یا کسی را واسطه کنید چنان که رسول خدا ﷺ عرض می‌کند «إلهي الإيمان». ایمان و تقوی را می‌توان جست ولی بندگان مقرب که از دنیا رفته‌اند و از دنیا خبر ندارند نمی‌توان جست، ولی به مردم نگفتند طبق قرآن انبیاء و اولیاء پس از وفات از دنیا خبر ندارند چنان که در آیه ۲۵۹ سوره بقره که درباره عزیر پیغمبر نازل شده:

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا﴾ [البقرة: ۲۵۹]

که حضرت عزیر را خدا می‌راند و پس از صد سال او را زنده و فرمود:

﴿كَمْ لَبِثْتُ﴾ چند مدّت اینجا مانده‌ای؟ گفت یک روز و یا ساعتی از روز و نمی‌دانست صد سال است مرده و خر او خاک شده از بدن و خر خود خبر نداشت. و همچنین در آیه ۱۱۷ سوره مائده حضرت عیسیٰ ﷺ عرض می‌کند خدایا پس از رفتن من از دنیا من از امتم خبر ندارم: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾ [المائدة: ۱۱۷]، و در آیه ۱۰۹ همین سوره روز قیامت تمام پیغمبران عرض می‌کنند پس از وفات ما از امت خود خبر نداشتیم و مسلم است که نباید خبر داشته باشند زیرا اگر مثلاً اگر پیغمبری مطلع باشد از گرفتاری امتش و از فسق و فجو امتش و از بی‌عدالتی و ظلم امتش و از شکنجه‌گاهها و از خلاف قانون قرآنی که در محکمه‌ها و منبرها گفته می‌شود ناراحت خواهد بود و آن عالم برای او

دارالغصّ و الهَمّ می‌گردد حتّی خدا راضی نیست کسی از احوال دیگری تجسّس کند و به رسول خود می‌فرماید: لا تجسّسوا پس چگونه ممکن است بر خلاف قول خدا و رسول صو امام از احوال و درد دل و حاجات بندگان خدا مطلع گردند اصلاً دلیلی در شرع نرسیده و در قرآن ذکر نشده، بلکه روح اولیاء در عالم باقی هستند و نمی‌توانند به عالم فانی برگردد، چنان‌که صریح آیات قرآن است. متأسّفانه عوام امام را مهربانتر از خدا می‌دانند از بس از گویندگان و غالیان شنیده‌اند که امام و یا فلان امامزاده الآن در مجلس حاضر است، بچسبید متوسل شوید. دعای توسّل جعلی را بخوانید. بنابراین زیر منبر ایشان نشستن و گوش دادن حرام است.

بهر حال کتاب آقای نم هزاران اشکال دارد چه اشکال عقلی و چه اشکال دینی که حوصله بیان آن نیست. شاعر در وصف اینان گفته:
درس خواند و کفر و شرکش کم نشد شیخ گشت و مسلم و آدم نشد

و اما کتاب حمایت از حریم شیعه

که باید نام آن را حمایت از حریم خرافات گذاشت و بیخود نام شیعه بر خود گذاشته، بطلان بسیاری از مطالبش قبلاً بیان شد و باز از باب نمونه می‌گوئیم:
در ص ۹۲ می‌گوید امام متصدی امر خدا است باید از او پرسید امر خدا چیست چرا خدا و رسول نفرمودند که امام متصدی امور خدا است، بلکه تمام امامان در مقابل خدا در دعای یستشیر و دعاهاى دیگر عرض می‌کردند «إلهي أنت العالم و أنا الجاهل و أنت القوي و أنا العاجز» یعنی خدایا توئی عالم و من نادانم تو نیرومندی و من ناتوانم، آیا ممکن است جاهل و ناتوانی متصدی امور عالم نیرومندی شود. ثانیاً امر خدا در تکوین همان فعل خدا است و اراده او عین مراد است و بین اراده و مراد در تکوین فاصله نیست.

در ص ۹۲ می‌نویسد حقیقت ولایت قابل درک نیست و بحرالعلوم قزوینی چنین و چنان گفته، باید گفت خوب چیزی که قابل درک نیست و خودتان درک نکرده‌اید حق ندارید درباره آن قضاوت کنید و شما که خود مقلد غیر هستید بما حق ایراد ندارید. ثانیاً خدا تکلیف ما لا یطاق نکرده و چیزی که قابل درک نیست از بنده نخواسته پس شما از جان ملت چه می‌خواهید.

در ص ۹۲ و ۹۵ مکرّر می‌گوید چرا شیعه را مشرک خوانده و مشرک معرّفی کرده. جواب این است که ما در کتاب درسی از ولایت خوانده‌ایم هر کسی را که دارای شرکست خصوصاً غلات و شیخیّه را بخصوص شیعه کاری نداریم چرا تهمت و افترا حرام است.

در ص ۹۷ می‌گوید اینان که عقیده به ولایت تکوینی ندارند لازم است که به وسیلهٔ مراجعه به قرآن و اخبار از جان و دل بپذیرند. باید گفت شما چرا خودتان به قرآن و اخبار مراجعه نکردید زیرا تمام کتاب شما ضدّ قرآن است.

باید گفت شما در ص ۹۲ گفتید قابل درک نیست و در اینجا می‌گوئید دشوار است مگر شما حافظه ندارید خیلی خوب دشوار، اگر دشوار است خدا در قرآن فرموده امر دشواری از شما نمی‌خواهم «لا یرید بکم العسر»، و در آیهٔ دیگر فرموده:

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾. یعنی خدا چیز دشوار از شما نخواست و در دین حکم دشوار قرار نداده، جائیکه خدا چیز دشواری نخواست پس فهم مقامی که دشوار باشد نخواست، شما چه می‌خواهید شاه بخشیده شیخ علی جان نمی‌بخشد.

در ص ۹۷ نقل کرده از امام باقر علیه السلام که فرموده حدیث ما صعب و مشکل است و جز مالک مقرب و نبی مرسل و یا مؤمن ممتحن کس به آن ایمان نمی‌آورد. باید گفت معلوم می‌شود شما خود را ملک مقرب و یا نبی مرسل و یا مؤمن ممتحن می‌دانید و اگر نه پس شما هم ایمان نیاورده‌اید ما می‌گوئیم امام فرموده حدیث ما سخت و مشکل است ولی خدا و امام فرموده قرآن آسان و نور روشن است و مکرر در قرآن آمده: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ﴾ [القمر: ۱۷] پس چگونه قرآن را رها کرده و به اخبار مشکل ضدّ قرآن چسبیده‌اید و می‌گوئید ما قرآن را نمی‌فهمیم مگر با حدیث یعنی می‌خواهید کتاب آسان را با حدیث مشکل درک کنید. شما مدّعی ولایت تکوینی هستید ولی یک آیه از قرآن نیاورده‌اید.

در ص ۹۹ تعریف کرده از مقتصدین و گوید آنان ما شیعیانیم که به دونوع حکومت تشریحی و تکوینی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام قائلیم. ما می‌گوئیم شما شیعه نیستید بلکه شما دشمن امامید زیرا این ادعاهای شما را امام برای خود فرموده عطر آنستکه ببوید نه که عطار بگوید «تزکیه المرء لنفسه قبیح» تعریف کردن انسان از خود قبیح است خدا

در سورهٔ نجم فرموده: ﴿فَلَا تَزُكُّوا أَنْفُسَكُمْ﴾ از خود تمجید نکنید. دختری را که مادرش تعریف کند برای خاله‌اش خوبست.

در ص ۱۰۰ اشقیاء (مانند لشکر معاویه) لشکریانی هستند که به طرف اولیاء خدا دستور بدهند حرکت می‌کنند و سرپیچی ندارند. باید در جواب گفت پس اشقیاء مطیع امام بوده و تمام فسادشان از خود امام است و شما که از خدا و امام خود اطاعت نکرده و در دین بافته‌اید از اشقیاء بدترید واقعاً این چرندیات را شما نوشته‌اید تا مردم بخوانند و بخندند.

در ص ۱۰۱ برای امکان ولایت تکوینی امام دلالتی وعده داده، اما یک دلیل نیاورده جز نقل بافته‌های کفر و شرک عرفانی ملاًنظرعلی که تمام آن مخالف قرآن است. خدایان کسی که در اصول عقائد مقلد ملاًنظرعلی شده در حالیکه عقائد تقلیدی نیست چگونه کتاب می‌نویسد بافته‌های ملاًنظرعلی هزاران اشکال دارد که فرصت بیان آن نیست. یکی اینکه خدا را تشبیه کرده به آفتاب، که عکس آن در آینه می‌تابد. این بیچاره آفتاب محدود و دور است و عکس دارد اما خدا نه محدود و نه دور و نه عکسی دارد که در موجودی بیفتد این کفریات چیست که خدا را تشبیه کرده‌ای مگر نخواندی که خدا فرموده: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾، و دیگر اینکه ملاًنظرعلی استدلال کرده به دو خبر مجعول صوفیه یک جمله العبودیه جوهر کنهها الربوبیه یعنی بندگی جوهری است که کنه آن ربوبیت است. یعنی هر کس بندگی کرد به خدائی می‌رسد اگر چنین باشد هر کس چهار روز عبادت می‌کند و می‌گوید من به ربوبیت رسیده‌ام هر عابدی می‌تواند این ادعا را بکند و این مخصوص امام نیست بلکه این کفر است زیرا ممکن الوجود صفات واجب الوجود را کسب نکند و ممکن و واجب دو وجد متباین است و ملاًنظرعلی اگر از قرآن مدرکی داشت ذکر می‌کرد زیرا در این مسئله به این مهمی که مسئله شرک و توحید است نباید به اخبار مجعوله استناد کرد. و دیگر خبر مجعول «عبدی اطعني حتي أجعلك مثلي» که می‌گوید بنده من اطاعت کن تا مانند من شوی و این کفر است زیرا هیچ کس مانند خدا نخواهد شد حتی انبیاء. این آقایان خیال کرده‌اند به بافتن، دین درست می‌شود. تعجب است این روحانی‌نمایان چگونه از قرآن بی‌خبر، ولی بی‌بافته‌های ملاحان توجّه دارند.

در ص ۱۰۵ بدگویی و رجزخوانی کرده برای ابطال دلیل تحییّز، اّمّا دلیلی نیاورده. ما در این کتاب حمایت یا حماقت جز رجزخوانی و فحّاشی چیزی ندیدیم.

در ص ۱۰۷ به خاک پای اسب جبرائیل و اثر آن استدلال کرده و می‌گوید خدا بهر چیزی اثر می‌دهد. جواب آنست که این مربوط به ولایت تکوینی نیست زیرا خدا اثر بدهد اّمّا صفات خود را به مخلوق نمی‌دهد.

در ص ۱۰۸ استدلال کرده به اخباریکه می‌گوید هر چیزی مطیع ما است اّمّا ندانسته که اطاعت غیر از تکوین است زیرا خدا فقط مکّون است. به اضافه اگر چیزی مطیع امام باشد باید کفّار و دژندگان و گزندگان نیز مطیع امام باشند و حال آنکه نیستند.

در ص ۱۰۹ هرچه خواسته از ما بدگویی کرده و نیز از وهّابی‌ها بدگویی کرده و فحش داده، اّمّا یک مدرک نیاورده که به چه دلیل ما وهّابی هستیم بلکه شاید ما خود را شیعه حقیقی بدانیم، اینان می‌خواهند به فحش و افتراء نور خدا را خاموش کنند. بهر حال وهّابی هرکه و هرچه باشد ولی مشرک نیست، اگر وهّابی گفت بدن واحد یا روح واحد دو مکان ندارد باید شما دلیل بیاورید بر ابطال آن نه آنکه فحش بدهید.

بی‌سوادی را ملاحظه کنید

در ص ۱۱۳ قصیده و اشعار سیّد حمیری را به حضرت امیر علیه السلام بسته و گوید خود آن حضرت فرموده «یا حار همدان من یمت یرنی»، در حالیکه احدی از مورّخین و محدّثین این اشعار را به آن حضرت نسبت نداده که کسیکه اینقدر بی‌اطلاع است از او چه توقّع و تازه شعری آورده از قول غیر درباره ما و گوید:

آنچه را گفتم به قدر فهم تو است مردم اندر حسرت فهم درست
در جواب ایشان ما شعر خود را در شأن او می‌آوریم:

آنچه را گفتم همه کفر و کج است فهم خود را بین که با حقّ گولج است

در ص ۱۱۴ در اطراف بدن مثالی قلم‌فرسائی کرده و به خیال خود صادق علیه السلام که فرموده اگر روح میّت را ببینی «لقلت هو هو» خواهی گفت این روح خودش است، معنای حدیث این است که روح مانند بدن حدّ حدودی دارد و بزرگتر از بدن نیست و این دلیل است که روح هر بشری حتّی روح رسول خدا صلی الله علیه و آله محدود و دارای ابعادی و مکانی است نه اینکه خدا یک انبار قالب در عالم برزخ تهیّه کرده هر روحی که از بدن

دنیوی خارج شود آن را داخل در قالبی کند. دلیل ما همین خوابی است که آقای لجوجی در ذیل همان صفحه نقل کرده و گفته روح به مشهد و کربلا می‌رود.

در ص ۱۱۶ گوید اما امکان شرعی مقام ولایت، آنوقت قصه حضرت آصف را نقل کرده، کسی نبوده به او بفهماند که آقا برو درس بخوان تا بدانی، امکان شرعی و غیر شرعی نداریم. دیگر آنکه قصه آصف را ما در کتاب درسی از ولایت آورده‌ایم برو مطالعه کن و بعد ایراد کن. تعجب آن است که هر کس کتابی ردّ بر ما نوشته قصه حضرت عیسی و حضرت آصف را دلیل آورده و نرفته جواب آن را در کتاب ما بخواند و یا اینکه خوانده از عناد و عجله درک نکرده.

در ص ۱۲۰ می‌گوید صفات کمالیه انبیاء از آثار صفات حق و مخصوص اویند باید گفت آثار صفات حقّ غیر از صفاتست و صفات به خود او است. این شیخ فرق بین صفت و آثار صفت نگذاشته و مخلوق را نباید در صفات حق شرکت داد. حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: «كَلِمًا فِي الْخَلْقِ فِي خَالِقِهِ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ.»

در ص ۱۲۱ گوید ولایت تکوینی مستقلّ ائمه کفر است، اما آن آیات و اخبار، ولایت تکوینی غیر مستقلّ را نفی نمی‌سازد. باید از این شیخ پرسید کدام آیات شما چرا یکی را نشان ندادید، ایشان خود می‌بافند و خود قضاوت می‌کند و خود نتیجه باطل می‌گیرد.

در ص ۱۱۸ و ۱۲۵ تا ص ۱۳۱ مکرّر اولیاء خدا را اسباب خلقت و مانند ابر و باد و مه و خورشید گرفته و خیال کرده اولیاء خدا بی‌اراده هستند و مانند اسبابند و ما در این کتاب جواب داده‌ایم، ما نمی‌گوئیم رسول و امام را تشبیه به خورشید و ماه نکنید می‌گوئیم نتیجه غلط و کفر و شرک فراهم نیاورید، روی زیبا را می‌توان به ماه تشبیه کرد، اما روی زیبا را مربّی نباتات نگیرید.

در ص ۱۲۷ خدا و اولیاء خدا را تشبیه کرده به آتش و آهن گداخته که هر دو محرقند و آهن متّصف شده به صفت آتش، پس اولیاء خدا نیز متّصف به صفات خدایند. مرحوم مقدّس اردبیلی در حدیقه الشّیعه ص ۵۶۵ می‌گوید این سخن از هر کفر و زندقهای بدتر است و می‌فرماید این از عقائد صوفیه اتّحادیه و زندقه خالص است زیرا هیچ دهری و طبیعی جرئت چنین مزخرفی را نکرده و بدن انسان از این کفر به لرزه در می‌آید و کسی که مختصر عقل داشته باشد به طور قطع می‌داند که تبدیل ممکن به ممکن یا تغییر کردن بواسطه همدگر را در صفات نمی‌شود قیاس یا واجب الوجوب کرد (انتهی کلامه) مقصود اردبیلی این است که آهن و آتش هر دو ممکن الوجودند و

ممکن بواسطهٔ مجاورت یکدیگر صفات همدگر را به خود می‌گیرند، اما خدا و مخلوق از یک جنس نیستند، یکی واجب است و دیگری ممکن و محال است صفت یکدیگر را به خود بگیرند، حضرت میر علیه السلام فرموده: «تَنْزَهُ عَنِ مَجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ». پس تشبیه کردن خدا و خلق را که متباینند به آتش و آهن که متجانسند بسیار قبیح و در نهایت نادانی و کفر است، حال شما فکر کنید بقول مرحوم مقدّس اردبیلی زندیق‌های زمان ما چه مزخرفاتی در کتاب حمایت خود آورده و تازه خود را مروّج اسلام می‌دانند حال کسیکه این طور توحید را خراب کرده اگر تا قیامت گریه و عبادت کند خدا او و ناشر کتاب او را نخواهد بخشید زیرا اینان از اهل غلو بدترند و فتاویٰ علماء و محققین بر نجاست غلات و مشرکین است.

در ص ۱۲۸ استدلال کرده برای ولایت تکوینی رسول خدا صلی الله علیه و آله به جمله «اقامه لی الادای مقامه»، و آنقدر درک نکرده که اداء یعنی بیان کردن شرع و امور دین و این ربطی به تکوین ندارد و ادارهٔ امور تکوین در اینجا نیست.

در ص ۱۳۵ تا ص ۱۴۴ به قضاوت خودش دلائل نفی قطیّت را ردّ کرده اما یک دلیل و یا آیه برای اثبات آن نیاورده جز بدگویی و رجز خواندن.

پس معلوم شد مطالب کتاب درسی از ولایت ما را تا بحال کسی نتوانسته ردّ کند و چون به نظر بغض به مطالب آن نظر کرده‌اند ممکن است نفهمیده باشند زیرا تعصّب و بدبینی مانع فهم انسان است، ولی از تهمت و افتراء و فحش کتب خود را پر کرده‌اند. ما می‌گوئیم هر کس به مطالب ما ایرادی دارد آزاد است اولاً با دقّت به مطالب ما را برسد سپس در مقام جواب برآید. ما هدایت خود و دیگران را طالبیم.

متأسّفانه چون ملت ما را از حقائق اسلام بی‌خبر نگاه داشته‌اند و لذا هر فحاش و نادانی هرچه دلش خواست می‌گوید و رطب و یا بس بهم می‌یافتد.

ما به نوشتن درسی از ولایت خواستیم اینان را هدایت کنیم اینان عوض تشکر با نظر بدبینی و عداوت می‌نگرند: ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ﴾. باید با مثال این نویسندگان گفت تحقیقات در مطالب علمی با حسن تفاهم باید روبرو گردد وگرنه بایدگفت:

ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه تو است عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

مختصر آنچه ما در کتاب خود در مورد ولایت ذکر کردیم این است که اگر ولایت به معنی دوستی باشد باید همه مؤمنین را دوست داشت خصوصاً حضرت امیرالکلیله^{علیه السلام} سرپرست و زمامدار اُمت بوده و در زمان خلافتش و اگر ولایت را به معنی قیّم امور تکوینی بگیریم این مخصوص به خدا است و از صفات خاصّه او است و دادن این صفت را به مخلوق بر خلاف توحید و ضدّه قرآن است. «اللّهم اهد قومي فأثم لا يعلمون والسّلام علی من اتبع الهدی».

الاحقر سید ابوالفضل علامه برقعی

در خاتمه اصحاب ائمه را باید شناخت

علما و محققین اتفاق دارند بر اینکه اصول دین و مذهب و عقائد را نباید بدون دلیل قبول کرد بلکه باید با دلیل محکم پذیرفت و به احادیث ضعیفه و یا به تقلید نمی‌تون اعتماد کرد. بنابراین باید تعجب کرد که چگونه مردم ما اصول دین و عقائد خود را از راویان مجهول الحال و یا از تقلید گرفته‌اند.

اگر کسی برای بررسی و شرح حال اطرافیان ائمه^{علیهم السلام} به کتب تاریخ و حتّی فرمایشات خود ائمه رجوع نماید تعجب می‌کند که چگونه افرادی بی‌ایمان دور و بر ائمه بوده‌اند و در حیرت می‌ماند که چطور اصحاب ائمه^{علیهم السلام} به اسلام خیانت و با کتاب خدا و دین اسلام بازی نموده مردم را به انحراف کشانده‌اند. ما اگر بخواهیم به شرح حال ایشان بپردازیم کتابی قطور بلکه کتاب‌ها خواهد شد ممکن است گفته شود اصحاب حضرت امیرالکلیله^{علیه السلام} نسبت به اصحاب سایر ائمه^{علیهم السلام} بهتر بوده‌اند ولی داد آن حضرت نیز از اصحابش بلند بود که شرح آن مفصل و این مختصر جای بیان آن نیست معذک برای نمونه، ما به برخی از کلمات آن حضرت از نهج البلاغه که دسترس عموم است اشاره می‌کنیم.

حضرت امیرالمؤمنین^{علیه السلام} که از دیگران داناتر و شجاع‌تر بود از اصحاب خود متنفر و منزجر گردید و هنگام زمامداریش عده‌ای از مردم حقه باز بی‌اراده بی‌ایمان دور او را گرفته بودند چنان‌که ناله و نفرین و شکایت از دست ایشان داشت. در خطبه‌های نهج البلاغه و سایر اخبار مملوّ از شکایت و مذمت او است از اصحاب خودش و با آن

اقتدار و همّت عالی نتوانست ایشان را اصلاح نماید و جگرش از دست اصحابش خون بود.

در خطبه ۱۱۶ می‌فرماید: «و لهْمَت كَلْب امرء منكم نفسه لا يلتف إلي غيرها و لكنكم نسيتم ما ذكرتم و آمنتم ما حذرتم فتاه عنكم رأيكم و تشّيت عليكم أمرکم و لوددت أنّ الله فرّق بيني و بينكم». یعنی هر مردی از شما به فکر خود و خودخواه است و به دیگری توجه ندارد ولیکن به شما آنچه پند داده شده فراموش کردید و از آنچه باید حذر کنیم ایمن شده‌اید لذا رأی شما سردرگم و کارتان پراکنده شده و دوست می‌دارم که خدا میان من و شما جدائی افکند.

و در خطبه ۱۱۷ فرموده: «فلا أموال بذلتموها للذي رزقها و لا أنفس خاطرتم بها للذي خلقها تكرمون بالله علي عباده و لا تكرمون الله في عباده». یعنی شما از بخل خود نه مالی در راهی که خدا برای روزی شما کرده بذل کردید و نه جانهای برای آنچه خدا آفریده به خطر انداختید بنام خدا و دین او بر بندگانش فخر می‌فروشید و خدا را در میان بندگانش گرامی نمی‌دارید.

و در خطبه ۱۱۹ فرموده: «ما بالکم لا سدّتم لرشد و لا هديتم لقصده؟... و الله لولا رجائي الشّهادة: عند لقائي العدو و لو قد حمّ لقرّبت رکابي ثمّ شخصت عنکم فلا أطلبکم ماختلف جنوب و شمال، طعانين عيابين حيادين رواغين إنّه لا غناء في كثره عددکم مع قلّه اجتماع قلوبکم»؛ یعنی چه شده شما را که به راه رشد و ترقی ارشاد نشدید و به راه حقّ هدایت نگشتید به خدا قسم اگر امید شهادت هنگام ملاقات دشمن نداشتم مرکب خود را حاضر می‌کردم و از شما فراری و دور می‌شدم و هرگز به سراغ شما نمی‌آمدم مردمی هستيد طعنه‌زن عیبجو منحرف کجرو، نفعی در کثرت شما نباشد با پراکندگی دل‌هایتان، و در خطبه ۱۲۳ فرموده: «و کأني أنظر إليکم تکشون کشيش الضباب»، گفتارها همه می‌کنید ولی نه حقی را می‌گیرید و نه ستمی را برطرف می‌کنید.

و در خطبه ۱۲۵ فرموده: «ما أنتم بوثيقة: يعلق بها و لا زوافر عزّ يعتصم إليها لبئس النّداء و لا إخوان ثقه عند النّجاء». یعنی شما مورد اعتمادی که بتوان به آن چنگ زد نباشید و همراهانی که موجب عزّت گردد نبودید، شما برافروزدگان جنگید اف بر شما

که از شما سختی کشیدم نه مردم آزاده را استگوئی هستید چون شما را بخوانم و نه برادران معتمدی باشید چون با شما نجوی نمایم.

و در خطبه ۱۳۱ فرموده: «إظهاركم علي الحق و أنتم تنفرون عنه نفور المعزي من وعوعه الأسد». یعنی ای مردمی که عقلتان زائل شده شما را بحق توجه می‌دهم از آن می‌رمید و چنان از حق فرار می‌کنید مانند فرار گوسفندان از صدای شیر.

و در خطبه ۲۵ اصحاب معاویه را بر اصحاب خود ترجیح می‌دهد و فرموده: «ان هؤلاء القوم سيد الون منكم باجتماعهم علي باطلهم و تفرقكم عن حقاكم... و بأدائهم الأمانة إلي صاحبهم و خيانتكم و بصلاحهم في بلادهم و فسادكم... ألهم إني قد مللتهم و ملوني و سئمتهم و سئموني فأبدلني بهم خيرا منهم و أبدلهم بي شرا مني». یعنی اصحاب معاویه به زودی دولت شما را از شما خواهند گرفت زیرا آنان بر باطل خود متحدند و شما از حق خود متفرقید و آنان امانت را به صاحب خود رد می‌کنند و شما خیانت می‌کنند آنان در بلاد خود به صلاح پرداخته و شما فساد می‌کنید، خدایا من ایشان را ملول کردم (از بس گفتم) و ایشان مرا ملول و آزرده کردند و ایشان را خسته کردم و ایشان مرا خسته کردند ایشان را از من بگیر و مردم بهتری مرا عطا کن و مرا از ایشان بگیر و بدتر از من نصیبشان گردان.

و در خطبه ۲۹ سراسر از ایشان نکوهش می‌کند از آن جمله فرموده: «و من فاز بكم فقد فاز والله بالسهم الأخبب». یعنی هر کس شما نصیب او گردید به خدا قسم به سهم ناامیدتری مبتلا شده.

و در خطبه ۳۴ نیز سراسر صحابه خود را مذمت کرده از جمله فرموده: «ما أنتم إلا كابل ضلّ رعاتها، فكلّمها جمعت من جانب انتشرت من آخر». یعنی شما مانند شترانی هستید که چوپان خود را گم کرده‌اند از هر طرف جمع‌آوری شود از جانب دیگر پراکنده شوند.

و در خطبه ۳۵ فرموده: با من مخالفت و جفا کردید و تا توانستید نافرمانی نمودید «فأبيتم علّ إياء المخالفين الجفأة، و المنابذين العصاة حتّي ارتاب الناصح بنصحه».

و در خطبه ۳۹ ایشان مذمت کرده و می‌فرماید: «لا أبا لكم ما تنتظرون بنصرکم ربکم أمادین یجمعکم و لا حمیه تمئکم أقوم فیکم مستصرخا و أنادیکم متغوّثا فلا تسمعون لی قولاً». یعنی بی‌پدران منتظر چه هستند برای یاری پروردگارتان آیا دینی که شما را جمع کند ندارید و غیرتی که شما را حرکت دهد فاقدید در میان شما می‌ایستم و فریاد می‌زنم و استغاثه می‌نمایم هیچ گفتار مرا نمی‌شنوید و از جمله به ایشان فرموده: «فجر جرتم جرجرة الجمل الأسرّ و تفاقتم النصوألأدبر».

در خطبه ۹۶ چه قدر از ایشان مذمت کرده از جمله می‌فرماید: «لوددت والله أنّ معاویه صارفنی بکم صرف الدنیا بالدرهم فأخذ منی عشرة منکم و أعطانی رجلاً منهم». یعنی به خدا قسم دوست دارم که معاویه با من معامله دینار با درهم کند ده نفر از شما را از من بگیرد و یک مرد از آنان را عطا کند. و در همین خطبه ایشان را کر و کور و لال خوانده و فرموده: «صمّ ذو و أسمع و بکم ذو و کلام و عمی ذو و أبصار».

و در خطبه ۱۳۳ فرموده: «قد اصطلحتم علی الغلّ فیما بینکم» تا آخر. یعنی شما در میان خود کینه توزید و به نفاق و دشمنی یکدیگر عادت نموده‌اید.

و در خطبه ۱۰۶ در مورد فرار ایشان هنگام جنگ فرموده: «قد رأیت جولتکم و انحیازکم عن صفوفکم».

و در خطبه ۱۰۷ در وصف ایشان فرموده: «أیقاضا نوما و شهود اغیبا و ناظره عمیاء و سامعه صیاء ناطقه بکفاء».

و در خطبه ۱۶۵ فرموده: «لکنکم تهتم متاه بنی اسرائیل».

و در خطبه ۱۷۹ در مذمت ایشان می‌فرماید: «الّتی إذا أمرت لهم تطع و إذا دعوت لم تجب إن أمهلتم خضتم و إن حوربتم خرتم».

و در خطبه ۱۹۹ فرموده: «لقد كنت أمس أمیرا فأصبحت الیوم مأمورا و كنت أمس ناهیا فأصبحت الیوم منهیأ».

و در خطبه ۱۲۰ به ایشان فرموده: «أريد أن أداوي بكم و أنتم دائي كناقش الشوكة بالشوكة و هو يعلم أن ضلعها معها».

و در مذمت اصحاب خود در مکتوب ۳۵ می نویسد: «فمنهم الآتي كارها و منهم المعتل كاذباً و منهم القاعد خاذلاً أسأل الله أن يجعل لي منهم فرجا عاجلاً فوالله لولا طمعي عند لقائي عدوي في الشهاده و توطيني نفسي على المنية لأحببت أن لا أبقى مع هؤلاء يوماً واحداً و لا ألتقي بهم أبداً».

و در شماره ۲۵۳ باب حکم در سرزنش ایشان می فرماید: «والله ما تكفونني أنفسكم فكيف تكفونني غيركم إن كانت الرعايا قبلي لتشكو حيف رعاتها فإني اليوم لأشكو حيف رعيتي كأنني المقود و هم القادة أو الموزوع و هم الوزعة».

و همچنین در خطبه‌های دیگر و سایر کلمات خود بسیار از ایشان مذمت کرده و ایشان را از صفات ایمانی و انسانی دور دانسته با اینکه مذمت کرده و ایشان را از صفات ایمانی و انسانی دور دانسته با اینکه به دست مبارکش تازیانه و شمشیر بود نتوانست ایشان را باصلاح آورد و بحق برساند. و اما سایر ائمه که قدرتی نداشتند و محکوم به حکم ستمگرتن بودند لذا اصحابشان بسیار بدتر از اصحاب علی عليه السلام بودند. و چون اسلام به شرق و غرب دنیا رسیده بود و مردم فاسد و کافر و بی دین نمی‌توانستند در مقابل اسلام قیام نمایند ولی میدیدند مردم به اولاد رسول صلى الله عليه وآله و بزرگان اسلام توجه دارند و آنان مورد احترام مردم و خوشنامند آمدند به نام ارادت در اطراف آنان جمع گشته و از نام و عنوان ایشان سوء استفاده کرده و زیر چتر نام ایشان هرچه توانستند به تخریب اسلام کوشیدند و به نام اسلام مذاهب کفر و شرک و خرافات باز کرده و فرقه‌ها تشکیل دادند از قبیل حروریه و حشویه و مرجئه و جهمیه و غیلانیه و ماصریه و بتریه و شکاکیه و تماریه و زیدیه و نجدیه و خوارج و جارودیه و سبائیه و کیسانیه و مختاریه و بیانیه و عماریه و حربیه و ریاحیه و راوندیه و تناسخیه و مغیریه و خطابیه و المعمریه و البزيعیه و حمزیه و المخمسیه و علبائیه و البشیریه و حلولیه و العبائیه و اتحادیه و غالیان و الیهربریه و الهاشمیه و الروندیه و الصباحیه و یعقوبیه و العجلیه و وحدتیه و التبریه و الحصینیه و الرافضه و اسماعیلیه و مبارکه و امامیه و قرامطه و السمطیه و فطحیه و واقفیه و قطعیه و همسویه و مؤلفه و محدثه و

ناوسیه و اثنی عشریه و نصیریه و نمیریه و صوفیه و جعفریه و فرقه‌های بسیار دیگر که از فروغ اسلامی بدعت‌ها آورده و کفریاتی به نام اسلام اظهار کردند. بعضی از این فرقه‌ها امام را خدا و یا رسول خدا ﷺ می‌دانستند و یا امام را از پیمبران برتر می‌دانستند و بسیاری از آنان تمام محرمات را حلال می‌شمردند و هر کس نام‌های بزرگان این فرق را بخواهد بداند و عقائد آنان را به تفصیل واقف گردد به کتاب المقالات و الفرق سعدبن عبدالله الاشعری القمی و یا کتاب حسن بن موسی النوبختی مراجعه کند.

این مذاهب برای مؤسسین و بزرگان‌شان دگان‌های پر منفعتی بوده و اکثر آنان خود را نایب و یا وکیل و یا از قوأم ائمه می‌دانستند و از این راه نان می‌خوردند مانند زیاد بن مروان القندی و علی بن ابی حمزه بطنانی و عثمان بن عیسی که این هر سه از وکلاء و نایبان خاص و قوأم به امور حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بوده در زندان بود این وکلاء هرچه مردم شیعه به نام امام می‌داند اینان جمع می‌کردند و چون امام در زندان فوت شد اینان منکر فوت او شده و مذهب واقفیه را بوجود آوردند یعنی به امام هفتم توقّف کردند و گفتند پس از موسی بن جعفر علیه السلام دیگر امامی نیست و هر کس ادعای امامت کند کذاب و فاسق و بی دین است و هرچه وجوهات از امام نزد ایشان بود بلعیدند و خوردند و حتی کنیزهایی که از امام نزد ایشان بود همه را تصرف کردند نزد زیاد بن مروان هفتاد هزار اشرفی و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار اشرفی با پنج دختر کنیز بود و هم‌چنین نزد عثمان بن عیسی. در حالیکه یکی از مدارک مذهب جعفری روایت اینان می‌باشد. پس بروایاتی که در فروغ و اصول دین از این قبیل راویان رسیده نباید اعتناء کرد و نباید آن‌ها را مدرک دینی قرار داد. ما می‌بینیم همان راویانی که در اصول دین کفر و شرک و خرافات و عقاید ضد قرآنی به نام ائمه آورده‌اند عیناً همان راویان مطالبی به نام فروع دین از ائمه نقل کرده‌اند. بنابراین وقتی روایات رسیده از ایشان در عقاید باطل بود در فروغ نیز نتوان به آن‌ها استدلال و به راویانش نباید اعتماد کرد. و راه رسیدن به صواب در فروغ دین به نظر ما تنها طریق فقه مقارن است که به اقوال و آراء گوناگون توجه نمائیم و هر قولی را که مطابق قرآن و سنت و دارای دلیل قاطعی از کتاب خدا و سنت رسول بود آن قول را مدرک قرار داده و بپذیریم.

به هر حال همین فرقه‌بازی و مذهب‌سازی‌ها باعث ضعف مسلمین و تسلط کفار بر اراضی مسلمین گردید. ائمه علیهم‌السلام از بسیاری از این فرقه‌ها بی‌زاری می‌جستند ولی اینان دست‌بردار نبودند و لذا بر مسلمین واجب است از تفرقه مذهبی دست بردارند و گول مروّجین مذاهب را نخورند و فقط طبق فرموده خدا خود را مسلمان بنامند چنان‌چه خدا در سوره حجّ آیه ۷۸ فرموده:

﴿هُوَ سَمَلِكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ﴾ [الحج: ۷۸]

«خدا از پیش شما را مسلمین نامیده».

و مذهب غیر از دین است دین الهی از خدا است و خرافات نامیده و مذهب غیر از دین است دین الهی از خدا است و خرافات ندارد. ولی مذاهب همه بشری و مملوّ از خرافات است. کار تفرقه و تشّت و تعصّبات مذهبی به جایی رسیده که اگر کسی بخواهد مردم را از تفرقه نجات دهد و کتابی بنویسد جرئت اینکه نام خود را اظهار کند ندارد تا مبادا مورد حمله نفاق‌اندازان و مغرضین گردد. چنان‌که مرد جلیل‌القدری کتابی نوشت پیرامون نصوص امامت ولی نتوانست با نام خود آن کتاب را منتشر نماید. باید دانست که زمان ائمه علیهم‌السلام دین رسمی دولت و ملت دین اسلام بود و نام‌های مذهبی نبود و امام صادق و یا ابوحنیفه و یا شافعی و یا مالک بن انس و دیگران هیچیک مدّعی آوردن مذهب نبودند. و این مذاهب معموله چه رسمی و چه غیر رسمی در زمان خلیفه مقتدر عباسی یعنی زمان سیّد مرتضی پیدا شد بواسطه عللی که ما در صفحه ۱۳۶ کتاب خرافات وفور نوشته‌ایم. ما در آن کتاب نام‌های ۲۸۰ نفر را به عنوان نمونه و خواصّ آنان بوده‌اند ذکر کردیم هرکه خواهد به آن کتاب مراجعه کند. و لذا امام صادق چنان‌که در کتاب کافی باب فی ترک دعاء النّاس آمده از دعوت مذهبی نهی نموده و از آن جمله به ثابت نامی می‌فرماید: «یا ثابت ما لکم و للنّاس کفّوا عن النّاس و لا تدعوا أحداً إلی أمرکم». یعنی ای ثابت به مردم چه کار دارید از مردم دست بردارید و به امر خودتان یعنی توجّه دادن مردم به ما دعوت نکنید: زیرا ائمه علیهم‌السلام تابع دین و ائمه علیهم‌السلام مروّج دین بودند و باید مردم به خود دین دعوت شوند نه به هر کس که تابع اسلام است.

مردم ما امروز از اسلام بی‌خبرند ولی در هر مجلس و محفلی سخن از بزرگان دین و ائمه و غلّو درباره آنان می‌باشد. متأسّفانه دکانداران مذهبی اکثراً از اسلام بی‌خبر و

برای درآمدهای مذهبی به اسلام اصیل و قرآن کاری ندارند و از نام نفاق آور مذاهب دست بردار نیستند چنان که علامه ممقانی در کتاب مقباس الهدایه ص ۸۹ از امام صادق روایت کرده که فرمود: «ما أنزل الله سبحانه آیه فی المنافقین إلا و هی فیمن یتحلّ التّشیع». یعنی خدای تعالی در حق منافقین آیه‌ای نازل ننموده مگر آنکه همان آیه درباره کسی است که خود را به تشیع نسبت می‌دهند. و به قول آقای ممقانی مطالبی که در گذشته جزء غلو و ضدّ دین محسوب می‌شده امروزه از ضروریات مذهب گشته و کسی حق انکار آن را ندارد.

مطلب مهمّ این است که خود امام صادق مدعی آوردن مذهب نبوده و آنکه خود را به نام تشیع درمی‌آورد منافق خوانده ولی مردم خبر ندارند باید مردم را بیدار کرد و گرنه دگانداران مذهبی دست از دگان خود برنمی‌دارند. و هر قدر بتوانند کار خود را برای عوام توجیه می‌کنند خصوصاً که هزار سال است که در میان غالب از علمای مذهبی افکار التقاطی مذهبی و عرفان یونانی و هندی و فلسفی آمده و بهم آمیخته و از اسلام اصیل خبر ندارند.

از خدای متعال خواهانیم که ملت ما را روشن سازد و از تفرقه و نفاق و خرافات مذهبی برهاند و توفیق دهد تا دست مروّجین خرافات را کوتاه گردانند.

والسّلام علی من اتّبع الهدی ا.ع. ب

بعضی از اغلاط کتاب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱	۲۲	مرشدان	مرشدان و پیشوایان
۳۱	۲۳	فیض	فیض و معصوم
۳۳	۲۴	منتظر	منتظر ایشان
۴۴	۲۱	منتظر	منتظر شیعیان
۶۱	۶	آصف پیغمبر	آصف
۶۳	۱۳	سلیمان	سلیمان علیه السلام
۶۸			در ترجمه جملات حاشیه نوشته شود: یعنی قطب و مرکز خلافت باش و مملکت را اداره کن «__» پس از تو مرجعی که به او رجوع کنند نمی باشد.
۷۳	۷	دانش	دشمن
۷۳	۸	داد	یاد
۷۶	۸	کند	کند و پاره کند
۸۳	۱۶	زمان	زمانیکه به او معتقدند
۸۶	۲۵	شیعه	شیعه و زیارت جامعه کلمات ضد قرآن و ضد عقل بسیار است.
۱۰۸	۲۶	مجراص	مجرای
۱۱۸	۲۳	مصدق	مصدق
۱۲۷	۲۰	رسول	رسولان
۱۳۳	۵	المنکر و الفحشاء	المنکر و الفحشاء
۱۳۴	۲۰	المنکر و الفحشاء	المنکر و الفحشاء
۱۳۴	۲۰	حال	حال بگو
۱۴۳	۲۱	تا امام	تا خبر امام
۱۵۳	۸	بعمل	بعلم
۱۷۴	۱۲	فعلشان	مأمورند و فعلشان